



انتشارات دانشگاه تهران

۱۵۴۱

چاپ دوم

شامگاه اشکانیان

و

بامداد ساسانیان

تبرستان

www.tabarestan.info



تألیف

دکتر شیرین بیانی

استاد دانشگاه تهران

تبرستان
www.tabarestan.info



هفتاد و پنجمین سال تأسیس دانشگاه تهران - ۱۳۸۳

۷۰ کنگ از ۷۰ سال گنجینه
دانشگاه تهران

شاکله اشکلیان و بامداد ساسانیان

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار ناشر

گرچه دانشگاه تهران، هفتاد سال پیش پدید آمد، اما یک دهه و اندی آن بود که انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۵ خورشیدی از آن رویش باشکوه، جوانه زد و بر شاخسارش شکوفه‌های خرد و اندیشه شکفتند و در همان سال نیز به بار نشستند. دیری دیگر، هنگامی که دانشگاه تهران درختی تناور شد، گشتم و بر شاخسار، بر سرتاسر اینزمین سایه گستراند. انتشارات نیز هم گام با آن رشد شتاب‌آلود، پیشروی به عمق و درون را آغاز کرد تا بتواند از فرهنگ و دانش ارمغان کند.

اینک، که بیش از نیم سده از عمر انتشارات دانشگاه تهران، به مقابله نخستین ناشر دانشگاهی ایران، می‌گذرد، مفتخریم اعلام داریم که در طول این سال‌ها بسیاری از متون پارسی را به همت استادان فرهیخته‌ای که از استوانه‌های علم و فرهنگ و ادب این سرزمین کهن بوده‌اند، از دهل‌های تار تاریخ بیرون کشیدیم، به زیور چاپ آراستیم و به خوانندگان عرضه کردیم. همچنین می‌توانیم ادعا کنیم و بر این ادعا پای بفشیم که این انتشارات دانشگاه تهران بود که سرآغازگر آشنایی مردم میهنمان با آثار فرهنگی، متون و نیز نوشتارهای دانش جهانی شد.

و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران است که می‌توان تاریخ تطور علوم جدید را در سرزمین‌مان و در نیم قرن گذشته جستجو کرد. تا آن‌جا که امروز، شمار عناوین کتاب‌های چاپ نخست انتشارات دانشگاه تهران، فزون از دوهزار و هفتصد عنوان است.

اینک به فرخندگی هفتادمین سال پدیداری دانشگاه تهران، این اثر را که برگزیده‌ای از گنجینه‌های انتشارات دانشگاه تهران است به پاس گرامیداشت این سال، به همه خوانندگان، به‌ویژه آنان که این شکوه ماندگاری، برآمدی بر تلاش سترگ آنان بود، ارمغان می‌کنیم. باشد تا انتشار هفتادگنج از گنجینه‌های انتشارات دانشگاه تهران رهاورد پربار این سال باشد.

دکتر محمد شکرچی‌زاده

سرپرست مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شامگاه اشکانیان

و

بامداد ساسانیان

تألیف:

دکتر شیرین بیانی

استاد دانشگاه تهران



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۵۴۱

شماره مسلسل ۴۷۹۸

بیانی، شیرین (اسلامی ندوشن)، ۱۳۱۷ -
 شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان / تألیف شیرین بیانی - تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه
 انتشارات و چاپ، ۱۳۵۵.
 ۱۰۷ ص. : مصور - (انتشارات دانشگاه تهران؛ شماره ۱۵۴۱)
 ISBN 964-03-4798-1 ۶۵۰۰ ریال
 فهرستوی براساس اطلاعات فیما.
 کتابنامه: ص. [۹۵] - ۹۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 نمایه.
 چاپ دوم: ۱۳۸۳.
 ۱. ایران - تاریخ - اشکانیان، ۲۲۹ ق. م. - ۲۲۶ م. ۲. ایران - تاریخ - ساسانیان،
 ۲۲۶ - ۶۵۱ م. الف. دانشگاه تهران. مؤسسه انتشارات و چاپ. ب. عنوان.
 ۲ ش ۹ ب / DSR ۳۳۳ / ۰۲ / ۹۵۵
 *۱۳۱۶-۵۵ م کتابخانه ملی ایران

شابک ۹۶۴-۰۳-۴۷۹۸-۱ ISBN 964-03-4798-1

عنوان: شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان

تألیف: دکتر شیرین بیانی

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۸۳ (چاپ دوم)

چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است.

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

بها: ۶۵۰۰ ریال

پست الکترونیک: Press@ut.ac.ir - آدرس سایت: Press.ut.ac.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

۵	 مقدمه
۷	 فصل اول - جنبش‌های ضد پارتی ایالت پارس
۸	 تشکیل حکومت محلی ساسانی
۱۹	 فصل دوم - اردشیر بابکان - دوره شاهی
۲۷	 اردشیر بابکان و سقوط امپراتوری اشکانی
۲۷	 دوره شاهنشاهی
۴۰	 پس از اردشیر
۴۳	 فصل سوم - اصول اساسی حکومت ساسانی - تمرکز و دین
۴۳	 اصل تمرکز
۵۲	 اصل دین
۶۱	 عکس‌العمل جامعه در برابر اصول حکومت اردشیر
۶۴	 سیاست خشن حکومت در قبال اشکانیان و محو آثار قوم پارتی
۷۷	 فصل چهارم - انتقال اشرافیت پارتی به عهد ساسانی
۷۹	 سران پارتی و حماسه ملی ایران
۸۲	 بازماندگان اشرافیت پارتی
۸۶	 بهرام چوبینه
۹۲	 نتیجه
۹۵	 منابع
۹۵	 منابع قدیم
۹۶	 مآخذ جدید فارسی
۹۶	 مآخذ جدید خارجی
۹۸	 چند مقاله
۹۹	 عکس‌ها
۱۰۱	 اسامی اشخاص
۱۰۵	 اسامی جاها

به نام خداوند جان و خرد

مقدمه‌ای کوتاه بر چاپ دوم

یکی از مسائل مهم تاریخ، فروافتادن حکومت هاست. یکی می‌رود و دیگری جای او را می‌گیرد؛ بخصوص امپراطوری‌هایی که عمری پس دراز داشته و به گونه‌ای جهان شمول، فرمان رانده‌اند. نمونه بارز آن در تاریخ ایران باستان دوشاهنشاهی اشکانی و ساسانی است که یکی پس از دیگری بر سرکار آمدند؛ اولی حدود پانصدسال و دومی حدود چهارصدسال مشرق زمین را در برابر فشار و استیلای امپراطوری روم حفظ کردند.

چگونگی فروافتادن فرمانروایی اشکانی، که طی مدتی دراز با اقتدار بر سرکار ماند، بحثی بسیار قابل توجه است؛ و چگونگی روی کار آمدن شاهنشاهی ساسانی بجای آن نیز بهمان اندازه حائز اهمیت می‌باشد که شمه‌ای از آن در نوشته حاضر به بررسی گذارده شده است؛ و پس از سالها نایاب بودن کتاب، اینک به چاپ تازه سپرده می‌شود. جای آن دارد که سپاس خود را از مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران ابراز دارم.

شیرین بیانی

دی ماه ۱۳۸۲

مقدمه

پارس‌ها پس از انقراض امپراتوری هخامنشی، حدود پانصد سال در آرزوی رسیدن به حقی که خود را از آن محروم می‌پنداشتند، انتظار کشیدند. شاهزادگان پارسی که در طول چهار قرن و نیم حکومت پارتی با بی‌رغبتهی تحمل تابعیت کرده بودند و همواره مترصد فرصتی بودند تا از نوابی اریکه شاهنشاهی هخامنشی تکیه زنند، سرانجام این فرصت را به سبب کهولت و سستی حکومت و نظام خاص ملوک الطوایفی که قدرت دستگاه مرکزی را به متتها درجه تضعیف و تجزیه کرده بود، به دست آوردند و شاهنشاهی اشکانی را سرنگون ساختند. آنگاه پس از رسیدن به غایت مطلوب، در برابر دستگاه متلاشی شده، شدت عملی خارق العاده از خود نشان دادند، که از طرفی دلیل و واکنش آن انتظار طولانی و از طرف دیگر ترس از بازگشت حکومت ساقط شده بود، که به آسانی ریشه کنی آن امکان پذیر نبود.

سلسله جدید التأسيس ساسانی که خود را وارث شاهنشاهی هخامنشی می‌دانست و نسب از «دارای دارایان» داشت، می‌بایستی سیاست توسعه طلبی و سیعی را دنبال کند، که این سیاست احتیاج به قدرتی مطلق و گسترده بر سراسر قلمرو تحت تابعیت خود داشت. نظام ملوک الطوایفی پارتی که بیرق حکام ایالات را با نسیم آزادی نسبی به اهتزاز در می‌آورد و شیوه آزادمنشی مذهبی که ملل تابع را در عقاید خود مختار گذاشته بود، قادر نبود چنین سیاستی را اعمال کند.

زمانی که مبارزات پارسی ضد پارتی آغاز شد، خاندان ساسان که پرچمدار این نهضت بودند، بخوبی دریافتند که حریف، سرسخت است و هر چند حکومت سست و ضعیف شده، مع هذا طی چند قرن، ریشه های عمیقی در ارکان جامعه دوانیده است؛ آنگاه با وحشتی که این واقعیت در دل ساسانیان برپا کرده بود، با شدت و خشونت بسیار دست اندرکار این ریشه کنی شدند و به تخریب همه آثار مادی و معنوی دستگاه پیشین پرداختند.

این حالت را تا آخر عمر شاهنشاهی ساسانی مشاهده می‌کنیم، زیرا بازماندگان خاندان پارتی سرسختانه می‌کوشیدند تا اشرافیت و امتیازات و نفوذ خویش را بر جامعه همچنان پایدار نگاه‌دارند.

کتاب حاضر ناظر به آن است که تا حد ممکن و تا آنجا که منابع و مدارك محدود اجازه می‌دهند، چگونگی برخورد میان دو دودمان را روشن کند.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل اول

جنبش‌های ضد پارتی ایالت پارس

پارت‌ها تنها قومی نبودند که به محض احساس ضعف از جانب حکومت بیگانه سلوکی در ایران، دم از خودسری و استقلال زدند. شاید بتوان گفت که جزء اولین این دسته‌ها، پارس‌ها بودند که به دنبال آذربایجان، الیمائی و بابل جنوبی، که در آن حکومت مستقل خرسن^۱ تشکیل شده بود، علم مخالفت برافراشتند و خود را مستقل خواندند. در این میان پارت‌ها که در سرزمین‌های دوردست‌تری از مرکز حکومت بسر می‌بردند و زندگی جنگجویی و قدرت تحرکی فوق‌العاده داشتند، توفیق‌های درخشانی کسب کردند و سرانجام موفق به از بین بردن عنصر یونانی در ایران و تشکیل حکومت شدند (۲۵۰ ق. م.)، سپس ایالات ایرانی را که هر یک دم از خودسری می‌زدند، ولی به قول گیرشمن «لقمه سهل‌التاوی» برای یک قدرت برتر به حساب می‌آمدند، یکی پس از دیگری متصرف شدند. این قدرت برتر مهرداد اول اشکانی (۱۷۴ - ۱۳۶ ق. م.) بود که بین سنوات ۱۴۰ تا ۱۶۰ ق. م. بر سراسر ایالات مسلط شد^۲.

توفیق خاندان ارشک و به تاج و تخت رسیدن این دردمان که قدرت را به اتکای چند خانواده از نجبای قبایل پرنی^۳ به دست آورده بودند، به منزله پیروزی ایرانیان شمالی بر ایرانیان جنوبی و تفوق ایرانیان صحراگرد و متحرک و دورافتاده بر ایرانیان متمرکز و شهرنشین بود، به همین سبب: «مغاک‌کی که دو جامعه ایرانی را از هم جدا می‌کرد، بسیار عمیق بود و با وجود گذشت قرونی که پارتیان تاج و تخت را در دست داشتند، این مغاک

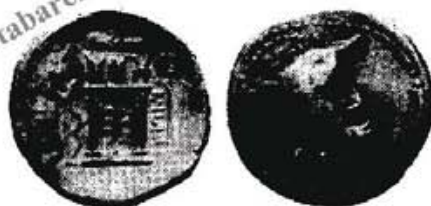
۱ - Kharasen.

۲ - ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ص

۳ - Parni.

اجدادی و محلی خویش را در دوره سلوکی و اشکانی حفظ کردند و به واسطه انتساب به دودمان هخامنشی، که اهمیتی خاص بدانان می‌بخشید، همچنین برای حفظ استقلال داخل، به ضرب سکه پرداختند.

این سکه‌ها علاوه بر آنکه نمونه بارزی از چگونگی سنن، مذهب و جامعه دوران خود است، شاهانی را که در تواریخ نامی از آنان نمی‌یابیم، معرفی می‌کند؛ مانند ارتخشتر، دارایا و منوچتر^۱. قدیمی‌ترین این سکه‌ها از شاهان سلسله یخ‌دات‌هاست که حکومتشان در اواخر قرن سوم ق.م. آغاز شده است. از زمان یخ‌دات اول تا حکومت



سکه‌ای از: وِت‌فَرادات (Vetfradat)، شاهزاده پارس (یخ‌دات)، اواخر قرن سوم
عکس از ملکزاده بیانی، موزه بانک سپه

اردشیر بابکان یا اردشیر پنجم (از اردشیرهای حکام محلی پارس) در حدود سی تن در این منطقه فرمانروایی کرده‌اند. تذکار این نکته خائز اهمیت است که هیچ نوع پراکندگی و انقطاعی در کار حکومت ایالت پارس در ادوار گوناگون امپراتوری اشکانی مشاهده نمی‌شود. همین موضوع دلیلی بر قدرت و استحکام موقع و وضع این حکام محلی می‌باشد، که مسلماً در پیشبرد مقاصد اردشیر مؤثر بوده است.^۲
در طول فرمانروایی شاهان محلی پارس، نقش سکه‌ها که از جنس نقره نیز

۱ - کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات چاپ رنگین، ۱۳۱۷، صص ۴۹ و ۵۰.

۲ - ملکزاده بیانی، تحقیقات تاریخی درباره سکه‌های دوره شاهی و شاهنشاهی اردشیر بابکان (مقاله)،

مجله بررسی‌های تاریخی، سال یکم، شماره ۴، صص ۵۶ و ۵۷، زیرنویس ۳.

می‌باشد، متفاوت و به نسبت وضع دوران در تغییر بوده است. سکه‌های اولین فرمانروایان نقش شاه است که کلاه پارسی هخامنشی بر سر دارد و در پشت سکه در وسط، آتشگاه قرار دارد. در یک طرف آن درفش پارسی نقر است و در طرف دیگر شاه که ریاست مذهبی را به عهده دارد، در حال نیایش در برابر آتشگاه ایستاده است. نقش این سکه‌ها از زمان فراداد دوم (۱۳۳ - ۸۸ ق. م) که در عهد مهرداد دوم اشکانی فرمانروایی می‌کرد، تحت تأثیر سکه‌های اشکانی قرار گرفته است. به همین ترتیب پیش



پشت سکه ، سکه‌ای از یغ‌دات‌ها، حدود قرن دوم قبل از میلاد

عکس از ملکزاده بیانی، موزه بانک سپه

می‌رود تا سکه‌های اردشیر پنجم (بابکان) که جزء آخرین سکه‌های این دوره خاص محسوب می‌شود.^۱

به استثنای یکی دو ایالت دیگر نظیر عیلام که به علت دارا بودن اهمیت فوق‌العاده

۱ - همان ، ص ۵۸ ، همچنین در این باره، ر.ک: کریستنسن، صص ۴۹ و ۵۰.

اجازه ضرب سکه داشته‌اند، در نقاط دیگر این کار معمول نبوده، بخصوص که ضرب سکه‌های نقره تنها حق دودمان اشکانی بوده است.^۱

در چنین وضعی شاهد نضج خاندانی نجیب‌زاده و صاحب نفوذ به نام خاندان ساسانی در پارس هستیم، که خود را از «تخمه دارای دارایان (دارا پسر دارا)» می‌دانستند و به پاریسی بودن خویش افتخار می‌کردند؛ اینان پارس را بالاتر و برتر از همه ایالات می‌شمردند^۲؛ در حفظ سنت‌های ملی کهن صمیمانه می‌کوشیدند و در مبارزات علیه عنصر بیگانه یونانی از پیشتازان و پرچمداران این نهضت بودند^۳؛ به همین دلایل تاج و تخت شاهنشاهی ایران را حق خود می‌دانستند، نه هیچ قوم و طایفه‌ای دیگر.

ساسان منتسب به دودمان هخامنشی و رئیس و نگهدارنده معبد آناهیتای استخر بود. شهر استخر پایتخت شاهنشاهان باستانی ایران و از مراکز بسیار مهم دینی و سیاسی هخامنشی، توسط خاندان بازرنگی اداره می‌شد و جزء یکی از حکومت‌های مهم ایالت پارس به حساب می‌آمد.

استخر به علت اعتبار و اهمیت مادی و معنوی مورد توجه پارت‌ها بود، بخصوص در دوران آخر عمر این حکومت که احساس خطری از آن حدود می‌شد، توجه بیشتری به پارس مبذول می‌گردید. اگر قول طبری را بپذیریم، اردوان سفرهای جنگی نیز به آن حدود کرده و علاوه بر استخر شهر گور و نواحی دیگر پارس را مجدداً به اطاعت خویش درآورده است.^۴

معبد آناهیتای استخر در عهد پارتی رونق و اعتبار پیشین خود را حفظ کرده و مورد احترام شاهان بود و در آن همچنان «آتور آناهیت» یا «آتش ناهید» شعله می‌کشید. ساسان که خیالات دور و درازی در سر می‌پرورانید و می‌گفت: «اگر روزی ملک

۱ - لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۴۶.

۲ - کارنامه اردشیر بابکان، به اهتمام صادق هدایت، چاپخانه تابان، ۱۳۱۸، ص ۷.

۳ - گیرشمن، ص ۲۴۴.

۴ - طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ج ۲ ص

شهرهای مهم پارس، واقع در شرق آن ایالت در مرز کرمان (داراب امروزی) فرستاد.^۱ بنابه روایت کارنامه اردشیر بابکان، تا اینجا حکومت پاپک بنا به فرمان حکومت بازرنگی، جنبه رسمی داشت و از جانب دستگاه حکومت مرکزی نیز با مخالفتی روبه‌رو نبود. شاید روابطی نیز بین خاندان ساسانی و خاندان پارتی برقرار بوده است. به‌طوری‌که در کارنامه اردشیر بابکان می‌خوانیم به‌هنگام حیات پاپک، اردشیر نوجوان بنابه خواسته اردوان مدتی در دربار اشکانی می‌زیسته است.^۲ این افسانه که در متون دوران اسلامی شاخ و برگ‌های بسیار بدان داده شده، پر معنی است و ما را به یاد داستان زندگی کورش هخامنشی و بسر بردن وی در ایام کودکی نزد پدر بزرگش آستیاگ می‌اندازد.^۳

سرانجام پاپک که قدرت مادی و معنوی خویش را کافی می‌دید، به سال ۲۰۸ میلادی با کودتا گونه‌ای قدرت را از دست پدرزن خود گوجیهر خارج کرد و او را به قتل رسانید و در کاخ سفید و معروفش در استخر بر تخت حکومت نشست. این سال مبدأ تاریخی جدید و خاص شناخته شد.^۴ از این زمان دربار بر اثر احساس خطری جدی از جانب ایالت پارس، توجه کامل خود را بدان جهت معطوف داشت. امپراتور که حاکم دست‌نشانده خود را مغلوب قدرتی محلی دید، شاهی پاپک را به رسمیت نشناخت. از اینجا است که دشمنی‌های خادم و مخدوم علنی و آشکار می‌شود.

اردشیر که در مقام ارگبدی دارابگرد مستقر شده و از پشتیبانی قوای نظامی برخوردار بود، پس از آنکه از استحکام قدرت پدر اطمینان یافت، به سال ۲۱۲ م. شروع

۱ - طبری این واقعه را چنین روایت کرده است که گوجیهر حاکم بازرنگی استخر مقام ارگبدی را به تیری نامی سپرده بود. هنگامی که اردشیر هفت ساله شد، پاپک او را به نزد گوجیهر برد و از او خواست پرسش را به تیری سپارد تا او را تعلیم سپاهیگری دهد، و پس از وی به آن مقام رسد. شاه بازرنگی نیز پذیرفت و اردشیر را به نزد تیری فرستاد. وی تحت تعلیم قرار گرفت و پس از مرگ تیری ارگبد شد. ج ۲، ص ۵۸۱.

۲ - ص ۹.

۳ - ر.ک: ولفگانگ، کوروش حکمران جهان، از آثار هردوت و گزنفون، ترجمه مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، انتشارات جشن شاهنشاهی، تهران، ۱۳۴۶، صص ۲۶ و ۲۸.

۴ - کریستنسن: ص ۵۱ و گیرشمن، ص ۲۹۱.

به تسخیر شهرهای حاکم‌نشین اطراف کرد و در این راه موفقیتی فراوان به دست آورد. چنانکه ابتدا در دارابگرد سر به شورش برداشت و فاسین، شاه این شهر را به قتل رسانید، و علاوه بر مقام ارگبدی حکومت را نیز به دست گرفت و چند شهر دیگر اطراف را نیز که طبری نام آنها را ذکر کرده، با جنگ و قتل حکام آن به دست آورد.^۱

پاپک که از مقاصد او آگاه شده بود و حکومت را حق پسر ارشد خود شاپور می‌دانست، فوراً نامه‌ای به حضور اردوان نوشت و از وی اجازه خواست تا تاج گوجیهر را بر سر شاپور گذارد؛ ولی شاهنشاه در پاسخ نوشت که او و پسرش اردشیر «در کشتن شاهان خطا کرده‌اند» و او ایشان را یاغی می‌شناسد و اجازه هیچ نوع اقدامی به آنان نمی‌دهد.^۲

پاپک اندکی پس از این جریانات درگذشت و شاپور بنا به خواسته پدر و علی‌رغم تمایل حکومت مرکزی، مقام وی را احراز کرد.^۳

در نزدیکی تخت جمشید نقش برجسته‌ای از این مرحله از حکومت محلی ساسانی در دست است که مراسم اعطای حلقه شهریاری را از جانب پاپک به فرزندش شاپور، درحالی که لباس مؤبدان برتن دارد، مجسم می‌سازد. این نقش بار دیگر به ما ثابت می‌کند که خاندان ساسانی می‌خواسته‌اند رسماً عدم وابستگی خود را به حکومت مرکزی نشان دهند. به طوری که مقارن با همین زمان نقش برجسته‌ای از اردوان پنجم در دست داریم (نقش بردنشانده)، درحالی که شاهنشاه بر تخت نشسته و دست خود را برای اعطای حلقه شهریاری به سوی ساتراپ شوش دراز کرده است. با توجه به رسم زمان که شاهنشاه با اعطای فرمان، حکومتی را به حاکمی تفویض می‌کرده است^۴، عمل پاپک کاملاً انقلابی و تمردآمیز می‌نماید.

پس از مرگ پاپک، اردشیر که قدرتی بسیار یافته بود، چنانکه انتظار می‌رفت، حکومت برادرش شاپور را به رسمیت نشناخت و بین آن دو رقابت و نزاع در گرفت؛ ولی بنابر روایات متون و منابع این دوران اتفاقاً شاپور به طور ناگهانی درگذشت و میدان را

۲ - همانجا.

۱ - طبری، ج ۲، ص ۵۸۱.

۴ - لکونین، ص ۴۵.

۳ - همانجا.

برای اردشیر خالی گذاشت.^۱



نقش برجسته مکشوفه در شوش. اردوان پنجم حلقه فرمانروایی را به ساتراپ، خوزاک می‌دهد
موزه ایران باستان

مسلماً چگونگی مرگ شاپور که در پرده‌ای از ابهام قرار داد و روایات نقل شده مربوط به آن قانع‌کننده نیست^۲، می‌تواند این شک را برانگیزد که شاید از جانب اردشیر دسیسه و توطئه‌ای در کار بوده باشد، که چگونگی آن بر ما معلوم نیست.

۱ - کریستنسن، ص ۵۱.

۲ - شاپور طی جنگی با برادرش هنگام حمله به دارابگرد در خانه ویرانی فرود آمد. ناگاه سنگی از سقف بر سر او افتاد و به‌زندگی‌اش پایان داد. ر.ک: مشکور، ایران در عهد باستان، ج ۱، انتشارات سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی، چاپ اول، ص ۳۸۲.

پس از مرگ شاپور، اردشیر به جای وی حاکم استخر و سراسر مناطق اشغالی در پارس و رئیس معبد آناهیتا گردید؛ در حالی که از جانب حکومت مرکزی یاغی شناخته شده و حکومتش به هیچ وجه مورد قبول واقع نشده بود.

اتفاقات این دوران معرف وضع آشفته پارس و حاکی از ضعف حکومت مرکزی و گسیختگی شیرازه دستگاه پارتی است. شاهنشاهی به دلیل نظام حکومتی و اداری خاص خود، که به قول کریستنسن «حکم مجموعه‌ای از دول خراجگزار نیمه مستقل را داشت که برگرد مرکزی جمع شده باشند، ولی آن مرکز هم دستخوش تجاوز خاندان‌های بزرگ پارت بود»^۱، از یک طرف؛ و به دلیل مبارزات مداوم در جبهه‌های مختلف شرق و غرب با اقوام و ملل بیگانه از طرف دیگر، به دوران مرگ تدریجی خویش نزدیک می‌شد. مسئله‌ای که بیش از پیش کار را وخیم و وضع را آشفته می‌ساخت و نتیجه همان نظام حکومتی و قدرت اشراف بود، منازعات و اختلاف بین شاهزادگان پارتی بر سر مسائل جانشینی بود که تقریباً در زمان تغییر هر پادشاهی، جنگی داخلی به وجود می‌آمد و بسیاری از مدعیان که از نجای بزرگ بودند، یا خود را شاه می‌خواندند یا از نفوذ خویش در دو مجلس برای انتخاب شاه استفاده می‌کردند.^۲

این اختلافات خانوادگی از حدود سال ۵۷ ق.م. که فرهاد سوم به دست فرزندان خود مهرداد سوم و ارد اول کشته شد، تا آخرین دوره حیات حکومت پارتی مشاهده می‌شود؛ چنانکه پس از مرگ بلاش چهارم (۲۰۸ م.)، بین دو پسرش بلاش پنجم و اردوان پنجم بر سر جانشینی جنگ درگرفت و در دوران آشفته آخری، این اختلاف بیش از پیش به سقوط حکومت کمک کرد. ابتدا بلاش پنجم پس از مرگ پدر بر تخت نشست و خود را شاه خواند؛ حتی از وی سکه‌ای چهاردرهمی در دست است که ضرب سال ۲۱۵ میلادی در شهر تیسفون می‌باشد. نقش این سکه بلاش را در حال دریافت شاخه نخل که علامت پیروزی است، از الهه شهر نشان می‌دهد.^۳ ولی دیری نپایید که اردوان سلطنت برادر خود را به رسمیت نشناخت و جنگ بین آن دو درگرفت. کانون این جنگ‌ها ایالت ماد بود؛ زیرا شمال ایران و مادها طرفدار اردوان و شرقی‌ها هواخواه

بلاش بودند.



سکه چهاردرهمی بلاش پنجم. ضرب تیسفون، پشت سکه الهه فیهر در حال بخشیدن

شاخه نخل به بلاش

عکس از ملکزاده بیانی، مجموعه دکتر آبکاریانس

سرانجام نبرد به نفع اردوان خاتمه پذیرفت و با تسلط این شاهزاده بر سلطنت، تاحدی بسیار به اوضاع آشفته سر و سامان داده شد و در پیکار با رومی‌ها پیروزی نصیب پارت‌ها گردید.^۱ در این عهد ظواهر امر گواهی بر سقوط دستگاه نمی‌داد؛ درحالی‌که اختلال در درون تشکیلات، چنانکه گفته شد، به نهایت رسیده بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

اردشیر بابکان

دوره شاهی

«... و اردشیر گفت من خون دارا طلب کنم، و این ملک را به جای خویش برم...»^۱. این روایت طبری در مورد نقشه اردشیر بسیار پرمعنی است. او با چنین اندیشه‌ای پس از مرگ ناگهانی برادرش شاپور به حکومت استخر و توابع رسید و با تجربه‌ای که از ادعای شاپور برای دست یافتن به قدرت اندوخته بود و توطئه‌هایی که در گوشه و کنار برانگیخته شده بود، دستور به قتل همه برادران دیگر خود را داد، تا مدعی برای حکومتش باقی نماند، آنگاه به تسخیر ایالات یکی پس از دیگری پرداخت.

اولین ایالتی که خارج از پارس فتح شد، کرمان بود که این پیروزی با کوششی فراوان و صدمات بسیار به دست آمد و موجب برانگیختن و به وجود آمدن افسانه‌ای شد که جنبه‌های کنایه‌ای بسیار دارد.

اوج افسانه که رایحه‌ای حماسی از آن استشمام می‌شود و بازگوکننده پهلوانی‌ها و شجاعت‌های اردشیر است، روبه‌رو شدن او با ازدهایی عظیم می‌باشد که سرانجام در این پیکار پیروزی با اردشیر است و پس از مرگ ازدها، کرمان نیز در اختیار وی قرار می‌گیرد. بلاش (ولخش) شاه دست‌نشانده پارتی اسیر شاه ساسانی می‌شود و اردشیر یکی از فرزندان خویش را که او نیز اردشیر نام دارد، به حکومت این ایالت مهم می‌گمارد و از آن سمت نیز تا ساحل خلیج فارس پیش می‌رود^۲.

۱ - بلعمی، ص ۸۲.

۲ - برای توضیح بیشتر ر.ک: کارنامه اردشیر بابکان، ص ۸ - ۱۵.

شهرهای فتح‌نشده پارس، تعدادی به آسانی و تعدادی دیگر به سختی به تصرف اردشیر درآمدند. نمونه مقاومت‌های شدید این منطقه، شهر گور (فیروزآباد کنونی) به سرپرستی حاکمش مهرک، و به قول فردوسی در شاهنامه، مهرک نوشزاد از دودمان اشکانی بود:

به جهرم یکی مرد بُد کی نژاد کجا نام او مهرک نوشزاد^۱

وی در برابر شاه یاغی مقاومت بسیار شدیدی کرد و بارها اردشیر را شکست داد و اموال و خزائنش را به یغما برد؛ بخصوص در زمان غیبت و جنگ او در کرمان^۲. ولی سرانجام شکست خورد و اردشیر پس از پیروزی، مهرک و همه افراد خاندانش را به قتل رسانید، مگر دختری از او که گریخت، و عاقبت بنابر روایات، به همسری شاپور اول درآمد. پس از این فتح اردشیر مقررماندهی خود را به شهر گور منتقل ساخت و نام آن را به اردشیر خوره (شکوه و جلال اردشیر) تغییر داد و در عظمت و آبادی‌اش بسیار کوشید^۳.

هنگامی که شاه ساسانی تقریباً بر سراسر پارس مسلط شد، بنابر روایت آگاتانژ^۴ مورخ ارمنی معاصر با اردشیر، و منشی تیرداد شاه اشکانی ارمنستان، انجمنی از بزرگان این ایالت تشکیل داد تا ایشان و همه مردم پارس را به اتحاد و شورش برضد اشکانیان دعوت کند. در این انجمن اردشیر، اشکانیان را بیگانه خواند و تسلط طولانی آن قوم را بر ایران و بر خطه پارس مصیبتی بزرگ شمرد و افزود: اکنون زمان آن رسیده که همه گرد هم آییم و برضد آنان قیام کنیم. بزرگان پارسی پس از شنیدن این سخنان دست بیعت به او دادند و در انداختن خاندان اشکانی یکدل و یک‌زبان شدند.

پس از آنکه اردشیر از وفاداری آنان مطمئن شد، نامه‌ای مبنی بر عدم اطاعت به اردوان نوشت و رسماً خود را از تابعیت حکومت اشکانی خارج اعلام کرد^۵.

۱ - با حواشی سعید نفیسی، چاپ بروخیم، ۱۳۱۴، ج ۲، ص ۱۹۵۲، بیت ۵۹۸.

۲ - کارنامه اردشیر بابکان، ص ۲۰، بند ۱. ۳ - بلعمی، ص ۹۷، و سایر منابع اسلامی.

۴ - Agathange.

۵ - به نقل از دکتر مشکور، پارتی‌ها یا پهلویان قدیم، ج ۱، تاریخ سیاسی، انتشارات دانشسرای عالی تهران،

۱۳۵۰، ص ۴۳۰.

مضمون نامه در کتاب اردشیر بابکان چنین است: «از اردشیر پورپاک، کسی که فرودست پایین تر از خود شده بود و میراث نیاکانش را از دست او گرفته بودند»^۱ و اردوان چنین پاسخ داد: «این چوپان زاده پسر ساسان پا به جای سهمناکی گذارده است»^۲. طبری مضمون نامه را چنین نقل می کند: «ای کرد تربیت شده در خیمه کردن، از حد خود برون رفته ای و مرگ خویش را پیش کشیده ای؟ چه کسی به تو اجازه داد که تاج بر سر نهی و ولایت بگیری و پادشاهان و کسان به اطاعت آوری؟ چه کسی به تو گفت که در بیابان شهری بنا کنی»^۳؟ (مقصود توسعه شهر گور است) و اردشیر چنین جواب می دهد: «تاجی را که بر سر نهادم و ولایت ها که بگشودم خدای به من عطا کرده، و کمک کرده تا جباران و شاهان را بکشم. اما شهری را که باید بسازم امیدوارم که تو را دستگیر کنم و سرت را با گنجینه هایت به آتشکده اردشیر خوره فرستم»^۴.

اگر شاخ و برگ را که هر یک از متون به این پیام های خصمانه داده اند کنار گذاریم، از لابه لای مطالب آن واقعیتی نمودار می گردد.

دوره شاهی: دوره شاهی اردشیر بابکان (در برابر دوره شاهنشاهی وی) که با مطیع ساختن حکومت های محلی کوچک و بزرگ ایالت پارس و اعلام استقلال در برابر حکومت پارتی در حدود سال ۲۲۴ م. پایان می گیرد، عهدی بسیار درخشان از لحاظ مرمت شهرها و بناهای قدیمی و ساختن شهرها و بناهای باشکوه جدید است؛ که از لحاظ استحکام پایه های حکومت، قومیت و تمرکز قدرت، بسیار قابل توجه می باشد.

شاه ساسانی به منظور تقویت پایگاه ملی و قومی خود، شهر استخر را که در نزدیکی تخت جمشید، مرکز افتخارات امپراتوری هخامنشی و در نتیجه قوم پارسی قرار داشت، اعتبار و شکوفایی بی نظیر بخشید و در ساختن ابنیه جدید و عظمت بخشیدن به آن بسیار کوشید و سرانجام استخر که مرکز سیاسی و دینی پارس بود، بتدریج مرکز حکومت ملی ساسانی گردید و به همان مرتبه ای دست یافت که تخت جمشید در زمان

۱ - اندرزنامه اردشیر، عهد اردشیر، تحقیق استاد احسان عباس، ترجمه محمدعلی امام شوشتری، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۱۹.

۲ - دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۴۵.

۳ - ج ۲، صص ۵۸۲ و ۵۸۳.

۴ - همان، همان جلد، ص ۵۸۳. و عاقبت چنین خواهد شد.

هخامنشیان رسیده بود.



نقش ظریفی در طاقچه درگاه غربی کاخ تچر، از اوایل دوره ساسانی، بسیار محتمل است که نقش اردشیر بابکان در ابتدای شهریارى وی باشد

عکس از ملکزاده بیانی

کمی دورتر از تخت جمشید، معبدی برافراشته شد که طرح آن براساس سنن معماری معابد زردشتی ریخته شده بود و معبدی دیگر در نورآباد ساخته شد که عیناً تقلیدی از معبد هخامنشیان در نقش رستم بود.^۱

معبد آناهیتای استخر که پایگاه دینی و نقطه اتکای خاندان ساسانی بود، در رأس

سایر معابد قرار گرفت و بر شوکت و اعتبار آن بیش از پیش افزوده شد. مسعودی که خرابه‌های این آتشگاه را که در زمان وی به مسجد سلیمان معروف بود، دیده، مشاهدات خود را چنین شرح می‌دهد: «بنایی عجیب و معبدی بزرگ است و ستون‌های سنگی شگفت‌انگیز دارد. سرستون، مجسمه‌های سنگی زیبا از اسب و حیوانات تنومند دیگر است، و محوطه‌ای وسیع با یک باروی بلند سنگی در اطراف آن هست، و تصویر اشخاص را با نهایت دقت تراشیده‌اند، و به پندار کسانی که مجاور آنجا هستند، تصویر پیامبران است. این خانه در دامنه کوهی است و نه شب و نه روز، باد از این معبد قطع نشود و صدایی عجیب دارد»^۱.

شاه ساسانی پس از استقرار در شهر گور، چنانچه گفته شد، کوششی فراوان برای عظمت و جلال بخشیدن به این شهر مبذول داشت و کاخ و آتشکده‌ای جدید در آن ایجاد کرد. عمل اردشیر کاملاً قابل مقایسه با اقدام کورش مبنی بر تأسیس و بزرگداشت پاسارگاد، پس از توسعه بخشیدن و استحکام حکومت محلی پارسی بوده است. کاخ شاه چون آشیانه عقابی بر سر یک تخته‌سنگ در وسط گردنه‌ای قرار گرفته بود. در مخرج گردنه که به دشت منتهی می‌شد، شهر اردشیرخوره را به سبک دایره‌وار که تقلیدی از سنن شهرسازی پارتی است، توسعه داد و آتشکده را نیز که بدان نام «ایران را شکوه افزاید» داده شد، در میان شهر برپا داشت^۲.

گذشته از ابنیه و آثار، که مهمترین آنها بر شمرده شد، در دست داشتن سکه‌های دوره شاهی اردشیر، گواهی دیگر بر قدرت و اهمیت بسیار حکومت محلی ساسانی در برابر حکومت مرکزی اشکانی است. این سکه‌ها از لحاظ نقش و آرایش سر و تاج شباهت فراوانی به سکه‌های آخرین شاهنشاهان پارتی دارد.^۳ آیا این نقش‌ها دلیلی بر این نمی‌تواند باشد که بتدریج این شاه محلی خود را همپایه مخدومان خویش می‌ساخته است؟

۱ - مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۶۰۵.

۲ - Ghirshman: Parthes et Sassanides, édit. Gallimard. Paris 1962, pp. 124, 125.

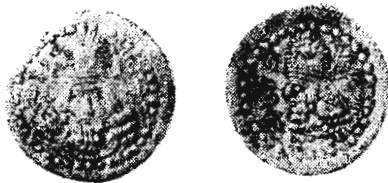
۳ - ملکزاده بیانی، تحقیقات تاریخی درباره سکه‌های دوران شاهی...، ص ۵۸.



غیروآباد (شہر گور - اودشیرخو رہ): کاخ اودشیر باہکان پر غراز بلندی
عکس از کتاب: "Parthes et Sassanides"



فیروزآباد - منظره هواپی - توسعه شهر گور
"Parthes et Sassanides"
عکس از کتاب:



سکه نقره (درهم) بابک و اردشیر پنجم شاهزاده پارس (قبل از شاهنشاهی) حدود سال ۲۱۲ - ۲۲۴ م)، نام بابک و اردشیر به خط پهلوی برگرد تصویر نقر است

www.tabarestan.info



سکه نقره (نیم درهم) اردشیر شاه پارس (قبل از شاهنشاهی) نام اردشیر بر سکه نقر است «ارتخشتر ملکا = اردشیر شاه»



سکه نقره (درهم) اردشیر اول شاهنشاه ساسانی (اوایل دوره شهریاری ۲۲۴ - ۲۴۱ م). برگرد تصویر نام والقباب اردشیر اول نقر است «مزدایرست خدایگان اردشیر شاه شاهان ایران» عکس‌ها از ملکزاده بیانی، موزه ایران باستان

اولین سکه‌های به دست آمده از اردشیر که در حدود سال‌های ۲۱۰ تا ۲۲۶ میلادی، یعنی دوران شاهی و بلافاصله شاهنشاهی وی را شامل می‌شود، با تصویر پدرش بابک همراه است. در روی سکه تصویر نیم رخ بابک و پشت سکه تصویر تمام رخ

اردشیر نقر است. تاجی که پدر و پسر بر سر دارند، هر دو به سبک اشکانی است. در اطراف تصویر هر یک از آنان نام و عنوان شاه (ملکا) به خط پهلوی نقر شده است. روی سکه نوشته ارتخشترشاه (ملکا)» (اردشیرشاه) و پشت سکه «بغی پاک ملکا» (خدایگان پاک شاه) نقر است. نوعی دیگر از سکه‌های این دوره موجود است که تصویر اردشیر در یک طرف و آتشدان مشعلی در طرف دیگر آن منقوش است. در این سکه‌ها اردشیر خود را رسماً «شاه پارس» می خواند.

اردشیر بابکان و سقوط امپراتوری اشکانی

دوره شاهنشاهی

هنگامی که سایر ایالات خارج از منطقه پارس از طغیان و عصیان اردشیر برضد حکومت مرکزی اطلاع یافتند، همچنین با احساس ضعفی که از جانب پارت‌ها می شد، از اوضاع آشفته استفاده کردند و هر یک به نوعی به تکاپو افتادند. چنانکه اشاره شد^۱، ایالات هیرکانی، باکتریا، خاراکس، خسروئن و خرسن از مدت‌ها قبل به طور ضمنی استقلال خود را باز یافته و راه تجزیه طلبی در پیش گرفته بودند. در این زمان بعضی از حکمرانان ماد، شاه کرکوک، شاه ادیابن و فرمانروای سلوکیه به نهضت اردشیر پیوستند و بدین ترتیب مشاهده می شود که قسمت اعظم بین‌النهرین از اختیار حکومت مرکزی خارج شد^۲.

در اینجا با مسئله مهمی روبه‌رو می شویم و آن چگونگی علل کمک این ایالات به اردشیر است. تصور می شود که مهمترین دلیل این مساعدت، در هم کوبیدن حکومت مرکزی برای به دست آوردن استقلال کامل از جانب هر یک از این ایالات بوده است؛ زیرا مسلم است که از طرفی هر یک از این حکام نیمه مستقل یا مستقل، حکومت آزادمنشانه و پیر و فرسوده‌ای چون حکومت پارتی را به یک نیروی جوان و تازه نفس چون حکومت اردشیر ترجیح می دادند؛ از سوی دیگر خود را کمتر از شاه پارس

نمی‌دیدند و در به‌دست آوردن قدرت مطلق، خویشتن را محق می‌دانستند. پس دلیل کمک ایشان به اردشیر، نابودی حکومت اشکانی بود نه روی کار آوردن حکومت ساسانی. اگر چنین تصویری از جانب این نوع ایالات می‌رفت، کمک‌های خود را از اردشیر دریغ می‌کردند.

در این میان بودند حکامی که این خطر را احساس کردند و با شاه ساسانی شدت به مبارزه پرداختند و در برابرش مقاومت کردند. مانند پایداری چندین ساله ایالت کرمان، که تقریباً اردشیر را مستأصل کرده بود یا جنگ با کردانشاه که بسیار نزدیک به شکست و انهدام بود: «سپاه اردشیر ستوهی پذیرفت... خود با سواران و ستوران همگی به گرسنگی و تشنگی رسیدند...»^۱. چگونگی این جنگ و گرفتاری‌ها به تفصیل در کارنامه اردشیر بابکان ذکر شده است.^۲

سرانجام اردشیر که با فتح کامل پارس و پشتیبانی تعدادی از ایالات و پیروزی بر زاویه جنوب شرقی ایران پا از منطقه خود بیرون گذاشته و روی به سایر ایالات آورده بود، این بار عازم اصفهان شد و پس از فتح این ایالت و به قتل رسانیدن شادشاهپور شاه آن، و سپس فتح میشان (مسنه) واقع در جنوب بین‌النهرین در مصب دجله، و کشتن بندوی شاه آن ایالت، عازم اهواز مرکز ایالت خوزستان شد که بعد از خراسان از مهمترین پایگاه‌های قدرت پارتی بود.^۳

در همین زمان اردوان شاهنشاه اشکانی که بیش از این تحمل و تأمل را جایز نمی‌دانست، دست‌اندرکار عملیات جدی علیه این حاکم یاغی گردید و به نیروفار^۴ شاه اهواز که از دودمان سلاطین پیشین عیلام بود، دستور داد تا به جنگ اردشیر رود و او را به زنجیر کشد و به تیسفونش فرستد. اردشیر در این جنگ بسیار مهم نیز پیروز شد و پس از قتل نیروفار و فتح اهواز، به پارس بازگشت و از مرکز حکومت خود برای اردوان پیغام فرستاد که زمان و مکان مناسبی برای جنگ نهایی تعیین کند. اردوان به این پیام جواب مثبت داد و دشت هرمزگان، بین بهبهان و شوشتر واقع در کنار رود جراحی را انتخاب

۱ - کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۱، بند ۳. ۲ - همان، صص ۱۱ و ۱۲.

۴ - Nirofar.

۳ - طبری، ج ۲، ص ۵۸۲.

کرد.^۱

علت انتخاب این محل نزدیکی به شوش بود؛ زیرا این شهر بزرگ و مهم یکی از وفادارترین شهرهای ایران نسبت به دودمان اشکانی محسوب می شد و آخرین مقاومت های ضدساسانی نیز در همین منطقه انجام گرفت.

اردشیر به محض اطلاع از محل، زودتر خود را به آنجا رسانید، موضع گرفت، خندقی گرداگرد آن حفر کرد و بخصوص برسرچشمه آب آن منطقه دست یافت و به طور خلاصه بر دشت و عرصه نبرد مسلط شد.^۲

سرانجام این جنگ که باید آن را «نبرد سرنوشت» نامید، به سال ۲۲۶ م. به وقوع پیوست. اردشیر طی سه جنگ متوالی سپاهیان پارتی را شکست داد.^۳ در نبرد دوم به قول طبری «دبیر اردوان دربنداز» را کشت و در آخرین نبرد اردوان را به قتل رسانید.^۴

«از آن پس اردشیر را شاهنشاه نام کردند»^۴ و به قول فردوسی:
بدانگه شه اردوان را بکشت ز خون وی آورد گیتی به مشیت^۵

به یادبود این پیروزی برفراز صخره ای که به سوی شهر فیروزآباد (گور) گسترده می شود، نقش برجسته ای بر جای مانده که بزرگترین و از کهن ترین آثار صخره ای دوران ساسانی است و سه جنگاور ساسانی را مجسم می سازد که با سه جنگاور پارتی زورآزمایی می کنند. اردشیر با نیزه دراز خود در حال سرنگون کردن اردوان از اسب است. در پی شاه ساسانی، شاپور پسر و جانشین او، در حال مقهور و سرنگون کردن وزیر بزرگ پارتی است و سرانجام یک نجیب زاده ساسانی گردن یک نجیب زاده پارتی را در چنگ می فشارد و در حال کشتن اوست.^۶

این صحنه تمام کوشش های اردشیر و خاندان و یارانش را در طی سال های متمادی برای به دست آوردن تاج و تخت، یکجا و به طریقی زنده و روشن مجسم

۲ - همان، همان جلد، ص ۵۸۲.

۱ - طبری، ج ۲، ص ۵۸۳.

۴ - بلعمی، ص ۸۶.

۳ - همان، همان جلد، ص ۵۸۳.

۵ - شاهنامه، ص ۱۹۶۳، بیت ۱۵.

۶ - Ghirshman; Parthes et Sassanides, pp. 125, 126.

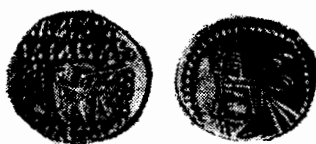
می‌سازد. زیرا از طرفی دودمان اشکانی و خاندان‌های بزرگ و نجبای وابسته به آن، هنوز آنقدر ریشه و نفوذ داشتند که گرفتاری‌های بسیاری برای مؤسس حکومت ساسانی فراهم سازند؛ از سوی دیگر تعداد بسیاری از ملل و اقوام تابع که طعم آزادی‌های دوران پارتی را چشیده بودند، مایل به تغییر وضع و اطاعت از حکومتی جدید و تازه‌نفس نبودند. بدین سبب مرگ اردوان و به تخت نشستن اردشیر بابکان همه موانعی را که بر سر راه شاهنشاه جدید قرار داشت، از میان برداشت.

اولین مانع، بلاش پنجم برادر شاهنشاه ازدست‌رفته بود، که در طول حکومت اردوان همواره رقیبی سرسخت برای وی محسوب می‌شد و به‌هنگام درگیری با اردشیر و سپس مرگ وی و خالی ماندن پایتخت، بار دیگر قدرت را به‌دست گرفت و تا سال ۲۲۷م. در برابر اردشیر مقاومت کرد. بدین ترتیب تسخیر تیسفون برای شاهنشاه جدید چندان آسان نبود و به‌همین دلیل از چگونگی اقامت و نحوه تاجگذاری‌اش در این شهر اطلاع صحیحی در دست نیست.^۱

سرانجام به سال ۲۲۷م. طی جنگ‌هایی سخت، اردشیر بلاش را شکست داد و به‌دنبال آن با قتل عامی بزرگ که تقریباً نیمی از افراد خاندان اشکانی را شامل می‌شد، زمام امور را در دست گرفت، شاید در این هنگام تاجگذاری کرده باشد.



شهر گوز: پیروزی اردشیر بابکان بر اردوان و دو جنگجوی دیگر
عکس از کتاب: «Parthes et Sassanides»



سکهٔ بلاش پنجم، ضرب تیسفون، سال ۲۲۷ م.

عکس از ملکزادهٔ بیانی، موزهٔ بانک سپه

به بغداد بنشست بر تخت عاج
کمر بسته و گرز شاهان به دست
شهنشاه خواندند زان پس و را
ز گشتاسب نشناختی کس و را^۱

پس از آخرین شکست پارت‌ها و قلع و قمع آنان در پایتخت، باقیماندهٔ شاهزادگان و فرماندهان پارتی با سپاهیان خود به کوهستان‌های ماد که طرفدارانی در آن منطقه داشتند، گریختند و در همین ناحیه و به‌طور کلی در نواحی شمال‌غربی ایران، مقاومت جدیدی را در مقابل ساسانی‌ها آغاز کردند که این بار مبارزات به سرکردگی آرتاباز (آرتاواز)، یکی از پسران اردوان که از معرکهٔ پایتخت جان سالم بدر برده بود، انجام گرفت و تا سال ۲۳۰ م. یعنی مدت سه سال جنگ و کشمکش بر ضد حکومت جدید به‌طول انجامید؛ درحالی‌که شاهزادهٔ پارتی بر بعضی نواحی شمالی و غربی مسلط بود.^۲ از این شاهزاده سکه‌ای یک درهمی در دست است که بر آن کلمات «آرتاباز ملکا» نقر است و تاریخ ضرب سال ۲۲۷ م. در ضرابخانهٔ شهر همدان (هگمتانه) را دارد. از این سکه می‌توان استنباط کرد که اولاً وی حدود یک سال رسماً سلطنت کرده و این آخرین نشانهٔ حیات رسمی امپراتوری اشکانی است، ثانیاً چون در ضرابخانهٔ همدان ضرب شده، این شهر را نیز جزء متحدان پارتیان باید به حساب آورد.^۳ سرانجام اردشیر بر این رقیب نیز پیروز شد و به سال ۲۳۰ م. موفق به دستگیری و در هم کوبیدن قوای وی شد و در تیسفون به قتلش رسانید.^۴

۲ - کریستنسن، ص ۵۶.

۱ - فردوسی، ج ۷، ص ۱۹۶۳، بیت ۵.

۴ - کریستنسن، ص ۵۶.

۳ - از یادداشت‌های ملکزادهٔ بیانی.

با وجود در هم شکسته شدن این نوع مقاومت‌های پراکنده و فتح نهایی پایتخت، مع‌هذا هنوز کار پارت‌ها را نباید خاتمه‌یافته تلقی کرد؛ زیرا بازماندگان دودمان اشکانی



سکه آرتاواز، نوشته به خط پهلوی اشکانی «آرتاباز ملکا»
عکس از ملکزاده بیانی، موزه بانک سپه

سخت در تکاپوی اعاده حیثیت و برگرداندن حکومت از دست‌رفته بودند و حتی دست استمداد به سوی دول بیگانه دراز کردند و سرانجام موفق به ایجاد اتحادیه‌ای قوی برضد ساسانیان گردیدند. در رأس این اتحادیه خسرو اول شاهزاده اشکانی، شاه ارمنستان قرار داشت و اعضای آن عبارت بودند از: امپراتوری کوشان، امپراتوری روم و اقوام سکایی خویشاوند پارت‌ها در شمال ایران^۱.

مسلم است که رومی‌ها و کوشانی‌ها که به هیچ‌وجه مایل به روی کار آمدن حکومتی جوان و تازه‌نفس نبودند و اشکانی‌های ضعیف‌شده را بر آنان ترجیح می‌دادند، به‌فوریت قوای خویش را در اختیار پارت‌ها گذاشتند. بخصوص که دو تن از پسران اردوان به دربار شاه مقتدر کوشان پناه برده و از وی طلب یاری کرده بودند. دسته‌ای از نجبا و اشراف پارتی که در رأسشان دو خاندان کشم^۲ و قارن قرار داشتند و هنوز امید خود را از دست نداده بودند نیز جزو این گروه قرار گرفتند.

اردشیر بابکان که از هر نظر در برابر دشمنانی سرسخت قرار گرفته بود، طی جنگ‌های متعدد یکی پس از دیگری متحدان را مغلوب کرد. دسته‌ای را با سیاست

ارتش‌آباد به ترك محاربه واداشت و دسته‌ای دیگر را با ارباب و کشتارهای وحشتناک از میدان بدر برد. بخصوص این شدت عمل در شرق ایران بیش از نقاط دیگر نمایان است، که مرکز و موطن پارتی‌ها بوده است. به قول طبری: «اردشیر همه شهرهای خراسان بگرفت و ملوک و طوایف را قهر کرد، و خلقی در مرو بکشت و سرهاشان به پارس فرستاد و بر آتش خانه اصطخر بر دار کرد»^۱.

با وجود این فتوحات، قسمت‌هایی مهم از ایالات شرقی مانند گذشته استقلال داخلی خود را حفظ کردند، هرچند که تابعیت حکومت جدیدالتأسیس را پذیرفتند. در فهرست بزرگان اردشیر چهار شاه (ملکا) والاثرین مقام را داشتند، که هر چهار، حکام ایالات شرقی ایران یعنی مرو، کرمان، سکستان (سیستان) و سرزمین علیا بودند. این شاهان (به استثنای کرمان) از دودمان عهد پارتی این مناطق بودند. مقام این چهار حاکم در دستگاه اردشیر معرف آن است که سرزمین‌های آنان (به استثنای کرمان) به‌هنگام سلطنت وی فتح نشده بوده، ولی با حقوق وابستگی به حکومت مرکزی در زمره استان‌های جدید درآمده بوده است. شاید سرزمین سورن‌ها، قارن‌ها و رازها نیز چنین وضعی داشته است. از ایالات نامبرده سکه‌های مسین نیز در همین دوره یافت شده است.^۲

در این مدت رومیان که گرفتار وضع آشفته داخلی بودند، به‌زودی خود را از معرکه کنار کشیدند و شاه‌کوشان پس از دو سال جنگ بی‌نتیجه عقب‌نشینی کرد. در این میان تنها خسرو شاه ارمنستان به اتکای نجبای پارتی و سکا‌های شمالی مبارزات را ادامه داد.

ارمنستان که یکی از مهمترین و حساس‌ترین ایالات سرحدی بین ایران و روم بود و از لحاظ سیاسی و سوق‌الجیشی اهمیت بسیار داشت و در دوران پارتی شاخه‌ای از خاندان اشکانی بر آن حکومت می‌کرد، یکی از کانون‌های فعالیت‌های خطرناک ضد ساسانی به‌شمار می‌رفت، که سرانجام پس از ده سال مقاومت و مبارزه خستگی‌ناپذیر فتح شد و از آن پس اردشیر به قول گیرشمن «فرمانروای شاهنشاهی از فرات تا هرات

گردید»^۱.

در فارسنامه ابن بلخی آمده است که اردشیر مدت سی سال پیکار با اشکانیان را ادامه داد تا سرانجام حکومت خود را بر سراسر ایران مستقر ساخت^۲؛ در متنی دیگر: «نود پادشاه را بکشت از ملوک طوایف و از آن پس با مراد و آسانی بود»^۳.

به قول تنسر، هیربدان هیربد پیر: «شگفت از این دار که جهاننداری و مملکت عالم چگونه صید کرد، با آنکه همه زمین از شیران چشته خورده موج می زد»^۴.

به افتخار پیروزی کامل و شاهنشاهی سرسلسله دودمان ساسانی، نقش برجسته‌ای در نقش رستم (همان محلی که از شاهنشاهان هخامنشی نقش‌های بسیاری در دل کوه نقر است) حجاری شده، که صحنه‌ای فوق‌العاده جالب با جنبه‌های کنایه‌ای (نمادین) بسیاری را مجسم می‌سازد، بدین قرار:

اردشیر بابکان سوار بر اسب با لباس و زیور کامل شاهنشاهی دیده می‌شود که در برابرش اهورامزدا، وی نیز سوار بر اسب، حلقه شهریاری را به وی اعطا می‌کند. در زیر سم اسب اهورامزدا، اهریمن و در زیر سم اسب اردشیر، اردوان پنجم، افتاده‌اند. در این نقش پیروزی اردشیر بر اردوان همپایه پیروزی اهورامزدا بر اهریمن جلوه‌گر شده است^۵، که معرف روحیه ضد پارتی ساسانیان است. بر پای پیکر اردشیر کتیبه‌ای به این مضمون به سه زبان پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی و یونانی نقر است: «این سوار پرستنده مزدا، اردشیر الهی، شاهنشاه ایران، و از نژاد خدایان، پسر پاک‌شاه است».

از این دوره یعنی از سال ۲۲۶م. به بعد سکه‌های متعددی از اردشیر در دست است که معرف عظمت و شوکت شاهنشاهی جدیدالتأسیس، و از لحاظ هنری ممتاز است و به قول ملکزاده بیانی: «شاید بدون اغراق بسیاری از این سکه‌ها را بتوان جزء شاهکارهای هنری دنیای قدیم دانست»^۶.

۱ - همان، ص ۲۹۲.

۲ - به کوشش علینقی بهروزی، انتشارات اتحادیه مطبوعات فارس، شیراز ۱۳۴۳، ص ۲۵.

۳ - نقل از مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرای بهار، انتشارات کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۸،

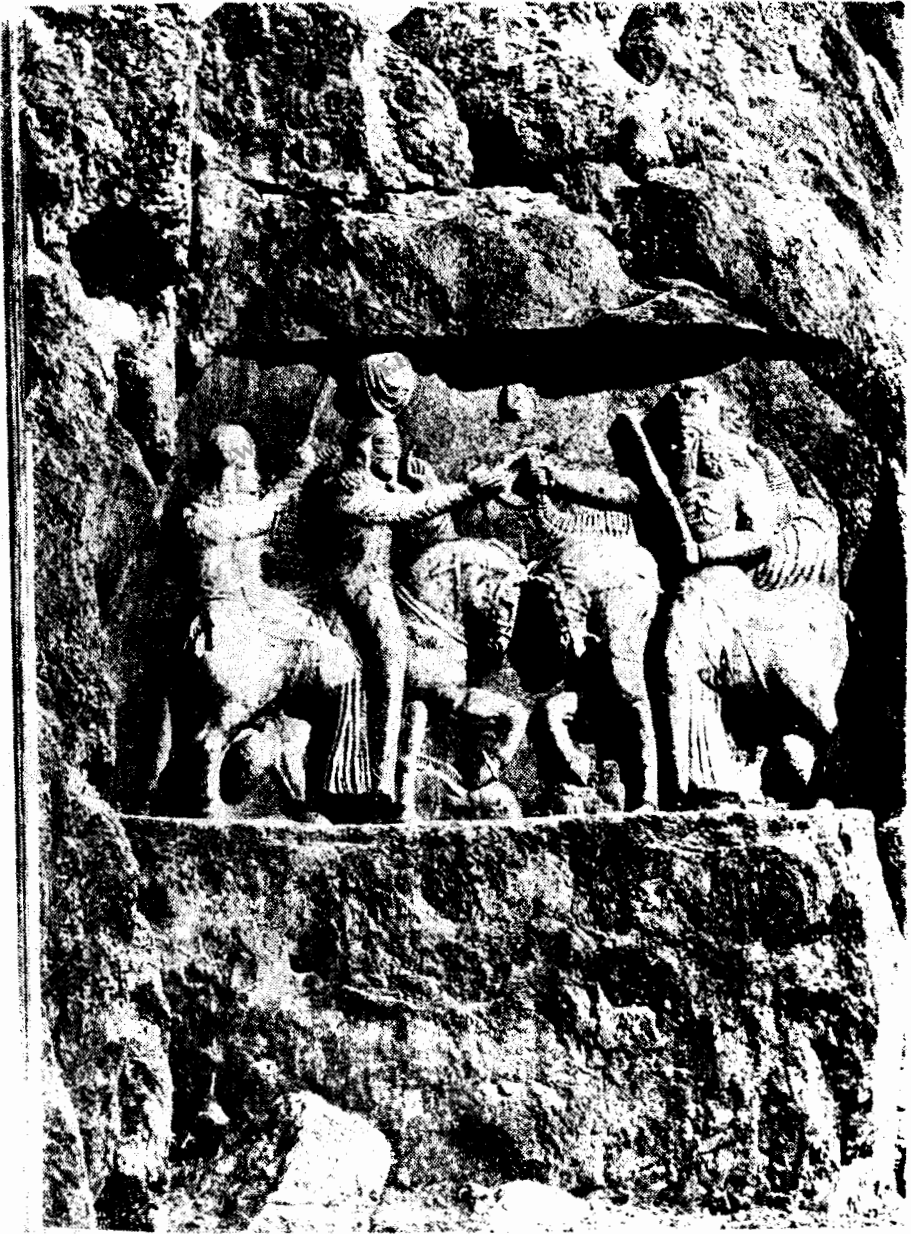
ص ۶۰.

۴ - نامه تنسر، به اهتمام مجتبی مینوی، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۱، ص ۴۳، بند ۱۷.

۵ - لوکونین، ص ۴۳. ۶ - تحقیقات درباره سکه‌های شاهی، ص ۵۹.



اردشیر بابکان در حال گرفتن حلقه شهرپاری از اهورامزدا



نقش رستم اهورامزدا در حال بخشیدن حلقه شهریاری به اردشیر بابکان. اهریمن زیر سم‌های اسب

اهورامزدا و اردوان زیر سم‌های اسب اردشیر افتاده‌اند

عکس از کتاب "Parthes et Sassanides"

سکه‌های اردشیر از لحاظ نوع تاج و تزیینات، آرایش مو، چهره و نوشته، پنج نوع مختلف است که هریک معرف عهدی خاص از دوران زمامداری اوست، و هرچه از لحاظ زمانی جلوتر می‌آید، بر تزیینات سکه‌ها و القاب و عناوین منقور بر آنها افزوده می‌شود.



روی سکه - سکه‌ای از دوره شاهنشاهی اردشیر بابکان

عکس از ملکزاده بیانی، موزه بانک سپه

نوشته‌های روی سکه‌ها به ترتیب زمان عبارتند از: «مزدیسن بغی، ارتشتر، ملکان ملکا ایران». یعنی «مزدپرست خدایگان، اردشیر شاهنشاه ایران»، و «مزدیسن بغی ارتخشتر ملکان ملکا، مینوچتری من یزتان، یعنی «مزدپرست خدایگان، اردشیر شاهنشاه ایران، که نژاد مینوی از یزدان دارد». پشت سکه‌ها آتشدان بسیار مجللی با

شعله‌های فروزان در وسط نقش شده که نوارهای چین‌دار و موج از طرفین آن آویزان است و دور آتشدان به خط پهلوی نوشته شده «آتش اردشیر».^۱



پشت سکه: اردشیر بابکان، آتشدان و نوشته «آتش اردشیر»

می‌دانیم که اردشیر در آخر عمر شاید به دلیل آنکه حکومت را در خاندان ساسانی کاملاً تثبیت شده برجای گذارد، تا پس از مرگ او با گرفتاری و مخالفت‌های احتمالی مواجه نشود، ولیعهد را در کار سلطنت شریک ساخت و احتمالاً بتدریج گوشه‌گیری اختیار کرد؛ همچنان‌که در اساطیر، فریدون‌شاه کرده بود. این عمل مورد تعبیر مورخان بعدی قرار گرفت و آن را به نوعی دیگر تلقی و تفسیر کردند، و کنایه‌ای از

تنبه و آگاهی اردشیر در آخر عمر از زیر و بم‌های روزگار و زندگی پرتلاطم وی قلمداد کردند، که در اوج قدرت و افتخار بر بی‌ثباتی و بی‌اعتباری دنیا واقف شد و بر فناپذیری همه چیز آگاه گردید، زیرا خود بسیاری چیز و کس فنا کرده بود.^۱

در عهد شاپور اول، دومین شاهنشاه ساسانی نیز این احساس همچنان بیدار بوده، درحالی‌که مدت زمانی از برانداختن دستگاه پارتی گذشته و تقریباً همه چیز آرام شده بوده است.^۲

آیا از این روایات می‌توان نتیجه گرفت که هنوز تأسّف و تأثر از ویرانی و نابودی دستگاه پارتی از خاطر نسل‌های بعدی بیرون نرفته بوده است؟

پس از اردشیر: با وجود آنکه سراسر زندگی اردشیر بابکان صرف نابودی اشکانیان شد، مع‌هذا مقاومت این خاندان و هواداران آن به کلی پایانه‌پذیرفت و هنوز در زمان شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۳ م.) جانشین سرسلسله دودمان ساسانی، «از نسل اشکانیان خلقی به هر جای مانده بودند»^۳. بدین دلیل از مهمترین اقدامات داخلی شاپور، ریشه‌کن ساختن نفوذ و قدرت پارت‌ها بود. چنانکه در طی سفری جنگی به شمال و شرق و شمال‌غربی ایران، سراسر ایالات این مناطق را بار دیگر به زیر فرمان آورد و از بازماندگان اشکانیان هر که را یافت از بین برد و حتی بعضی از نواحی را از نو فتح کرد.

آتش اغتشاش و خشم هنوز در ارمنستان شعله می‌کشید و مسئله‌ای بغرنج برای دومین شاه ساسانی فراهم ساخته بود. پس از آنکه اردشیر این ایالت را فتح کرد، حاکمی به نام اناک^۴ که از دودمان سورن‌ها بود، بر سر آن گمارد؛ ولی اناک اختلالاتی در کار حکومت فراهم آورد و دم از خودسری و استقلال مجدد زد. سرانجام این حاکم یاغی طی جنگی به فرمان شاپور کشته شد؛ ولی به علت ریشه‌های قوی‌ای که خاندان پارتی در این ایالت داشتند، شاپور این بار نیز شاهزاده‌ای اشکانی، به نام تیرداد را به حکمرانی ارمنستان برگمارد.

از قرائن چنین استنباط می‌شود که فرمانروای جدید نیز درصدد ایجاد اختلال و

۱ - برای توضیح بیشتر ر.ک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴۲، و سایر منابع عهد اسلامی.

۲ - ر.ک: فردوسی، ج ۹، ص ۲۰۰، بیت ۶۴۰، ص ۲۰۰۸، بیت ۷۵.

۴ - Anak

۳ - بلعمی، ص ۸۹.

شورش بود؛ زیرا طی جنگ‌هایی شاپور موفق به از بین بردن وی و خارج ساختن کامل ارمنستان از چنگ خاندان اشکانی شد و هرمز ولیعهد و فرزند ارشد خود را به علت اهمیت منطقه، شاه ارمنستان کرد و به افتخار او و این پیروزی، آتشگاهی به نام «آتورانهیت» به معنی «آتش ناهید» در ارمنستان بنا ساخت.^۱ بدین ترتیب ارمنستان که پیوسته مهمترین کانون ضدساسانی دودمان اشکانی بود، برای همیشه آرام شد؛ این آخرین ضربت مهلک بر پیکر بی‌رمق قوم پارتی بود.

شاپور پس از همه این فتوحات، در کتیبه کعبه زردشت، خود را «شاهنشاه ایران و انیران» (انیران = جز ایران) نامید. درحالی‌که پدرش را فقط با عنوان «شاهنشاه ایران» خواند. با در نظر گرفتن این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که در زمان دومین شاهنشاه ساسانی قلمرو ایران تا آن سوی مرزهای دوران آخری پارتی گسترش یافته بوده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

اصول اساسی حکومت ساسانی

تمرکز و دین

تمرکز و دین دو اصل اساسی و انقلابی حکومت ساسانی است. در زیر لوای همین دو اصل است که خاندان ساسان برخاندان ارشک می‌شورد و سرانجام پیروز می‌گردد: «چون اردشیر مشاهده کرد که در اطراف وی پادشاهان بسیاری هستند که هر یک را سرزمینی کم اهمیت و کوچک است و رعایای آنها بار سنگین مخارج حکومت ایشان را بردوش دارند»^۱؛ و «چون اردشیر ملاحظه کرد که مردمان این ممالک در اشتراك در اصل دین با یکدیگر اختلاف دارند»^۲، درصدد ایجاد حکومتی مبنی بر نظام تمرکز و دینی واحد برآمد تا بتواند قدرت و سلطه خویش را بر سراسر قلمرو امپراتوری نویناد به طور کامل بگستراند؛ زیرا عهد اشکانی نمی‌توانست نمونه‌ای واجد شرایط برای چنین حکومتی باشد.

اصل تمرکز

در کارنامه اردشیر بابکان می‌خوانیم که روزی اردوان پنجم ستاره‌شناسان را احضار کرد و گفت: در طالع من و فرزندانم چه می‌بینید؟ آنها «گفتند که خدایی و پادشاهی نو به پیدایی آید، و بسی سرخدا را بکشد و گیهان باز به یک خدایی آورد».^۳

۱ - حمزه اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار،

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۴۳. ۲ - همانجا.

سرانجام پیشگویی «ستاره‌شناسان» به حقیقت پیوست. ساسانی‌ها توانستند حکومتی قوی بر اصل تمرکز ایجاد کنند، که زمام ادارهٔ اشراف فتودال فتنه‌جو را در دست گیرد، سازمان داخلی را برعهدهٔ اداره‌ای دقیق و وسیع سپارد، و سپاه منظم و تربیت‌شده‌ای ترتیب دهد و خلاصه چنان قدرتی به هم رساند که رقیبی جز امپراتوری روم برای خود نشناسد.

درحالی‌که در دورهٔ شاهنشاهی پارتی با اثری که سنن و آداب قبیله‌ای از یک طرف و نظام ملوک‌الطوایفی از طرف دیگر، در سازمان حکومتی برجای گذاشته بود، تشکیلات اداری و حکومتی یکپارچه و یکدست نبود. بعضی از متون دورهٔ اسلامی روایت می‌کنند که در زمان اردوان پنجم «۲۴۰ شاه کوچک در سراسر ایران‌شهر وجود داشته است»^۱، یا «ملوک‌الطوایف قریب یکصد شاه بودند از ایرانی و نبط و عرب، از حدود آشور که موصل بود، تا اقصای ولایت عجمان؛ و بزرگان‌شان که دیگران اطاعت آنها می‌کردند، اشکانیان بودند»^۲. به قولی دیگر: «مجموع ملوک‌الطوایف ۹۰ تن بوده‌اند»^۳.

هرچند که این ارقام به نظر اغراق‌آمیز می‌نماید، ولی اگر شهرهای خودمختاری را که در دل ایالات به استقلال رسیده وجود داشتند نیز به حساب آوریم، شاید بتوانیم به چنین تعدادی از حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل نزدیک شویم. برای نمونه در اوایل قرن سوم میلادی در پارس چندین ایالت کوچک وجود داشت که حدود اختیارات هر یک از حکام آنها، که خود را شاه می‌خواندند، حتی از یک شهر و حومهٔ آن تجاوز نمی‌کرد. این نوع ایالات از مرکز تابعیت می‌کردند.

گذشته از آن می‌دانیم که در دورهٔ مورد بحث، در سراسر ایران شاهزاده‌نشین‌هایی کاملاً مستقل به وجود آمد، مانند هیرکانی (گرگان)، خاراگس (در نزدیکی دربند قفقاز و دریای مازندران)، باکتریا (باختر)، خرسن^۴ (بین‌النهرین جنوبی، حدود بصره)، خسروئن^۵ (بین‌النهرین شمالی، بین فرات و خابور) و ادیابن

۱ - بلعمی، ص ۳۵.

۲ - مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹،

ص ۸۹. ۳ - حمزهٔ اصفهانی، ص ۴۱.

۵ - Khosroen -

۴ - Kharasen -

(بین‌النهرین شمالی)^۱.

تجزیه ایالات به حکومت‌های کوچک نسبت مستقیم با عمر حکومت پارتی داشته که هرچه جلوتر می‌آمده، انشعاب ایالات نیز بیشتر می‌شده است. در زمان مهرداد دوم که دوره اوج عظمت و قدرت شاهنشاهی اشکانی است، مملکت از هجده ایالت متجاوز نبوده که به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم می‌شده و بین آن دو دربندگران فاصله بوده است.^۲

آمین مارسلن^۳ این ایالات را چنین برمی‌شمارد: آشور، آدیابن، سوزیان، کلد، ماد، پارس، پارت، سغدیان، کرمان، هیرکانی، مارگیان، باکتریان، سکستان، مسکن‌سیت‌ها، آریاها و سرها^۴، آرخوزیا و گدروزیا.^۵ البته به تقسیم‌بندی آمین مارسلن تشکیلات «پلیس‌ها» یا «شهرهای خودمختار» یادگار دوران سلوکی را نیز باید افزود.

طرز اداره ایالات گوناگون متفاوت بود؛ بدین ترتیب که در ایالاتی که پادشاهی‌های کوچک وجود داشت، دسته‌ای توسط شاهزادگان پارتی یا شاخه‌های فرعی این سلسله اداره می‌شد. چنانکه در بعضی متون دوره اسلامی مشاهده می‌کنیم که «اشکانیان» و «اردوانیان» را جدا از یکدیگر ذکر کرده‌اند.^۶ بدین معنی که خاندان اردوان را در رأس حکومت قرار داده‌اند و سایر شاخه‌های خاندان اشکانی را که هر یک بر ایالتی حاکم بوده‌اند، جدا نام برده‌اند.

دسته‌ای دیگر از ایالات توسط سلاله‌های محلی که حکومت مرکزی را به رسمیت شناخته بودند، اداره می‌شد. درجه تابعیت پادشاهی‌های مذکور در برابر

۱ - گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، چاپخانه علی اکبر علمی، ۱۳۴۸، ص ۸۸.

۲ - دکتر ستوده، قلمرو دولت اشکانی (مقاله)، ضمیمه مجله بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره

۳ - Ammien Marcellin

۶، ۱۳۵۲، ص ۱۶۹.

۴ - Seres

۵ - Jean - Tableau géographique de la Perse au temps des Sassanides. Gag  : La mont  des Sassanides.  dit Albin Michel, Paris 1964, P.186.

۶ - ابن بلخی، ص ۶۹.

حکومت مرکزی در مناطق و زمان‌های گوناگون، متفاوت بود و دستگاه امپراتوری تنها به این حد اکتفا می‌کرد که این شاهان رسماً تابعیت خود را اعلام دارند.^۱

اردوان سوم (۱۹ تا حدود ۴۱ میلادی) که از مادر اشکانی بود، قبل از رسیدن به سلطنت، شاه آذربایجان، ایالتی از نوع دسته اول بود؛ که سلطنت ونن را به رسمیت نشناخت، سر به عصیان برداشت و سرانجام او را کنار نهاد و به سلطنت رسید.^۲

هنگامی که طبقه اشراف و ساتراپ‌ها با اردوان به مخالفت پرداختند و او ناچار شد از تاج و تخت دست بکشد، به نزد شاه ادیابن عزت دوم^۳ گریخت و به کمک او موفق به باز یافتن سلطنت شد؛ به همین مناسبت از خدای ادیابن سپاسگزاری کرد و او را ستایش نمود.^۴

این وقایع می‌تواند دلیلی قاطع بر قدرت سیاسی این پادشاهی‌های محلی در عهد پارت‌ها باشد.

بقیه ایالات به ساتراپ‌نشین‌هایی تقسیم شده بود که در رأسشان حکام شاهی قرار داشتند.^۵ این حکام اغلب از بین رؤسای خاندان‌های بزرگ فئودال برگزیده می‌شدند. به‌طور کلی حکومت در خاندان آنان موروثی بود. بنابراین بین تشکیلات این دسته از حکام و سلسه‌های کوچک محلی تفاوت چندانی مشاهده نمی‌شد.^۶

گذشته از آنکه شاهان به فرمانروایان و ساتراپ‌ها اعطای مقام می‌کردند، که نمونه‌هایی از این صحنه‌ها در نقوش برجسته مجسم است، ساتراپ‌ها نیز به حکام زیر دست خود اختیارات فراوانی تفویض می‌کردند.^۷

۱ - گوتشمید، ص ۸۸.

۲ - دکتر مشکور، ص ۳۴۶.

۳ - Isate.

۴ - Pigulevskaja: Les villes de l'Etat iranien aux époques Parthe et Sassanide. édit. - ۴

Mouton & Co. Paris, La Haye, 1963, p. 65.

۵ - دیاکونو، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶،

ص ۶۱. ۶ - گیرشمن، صص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۷ - ملکزاده بیانی، وضع مالی و اقتصادی شاهنشاهی پارت (مقاله)، ضمیمه مجله بررسی‌های تاریخی،

سال هشتم، شماره ۶، ص ۷.

شهرهای یونانی «پلیس‌ها»^۱ نیز تشکیلات خاص گذشته خود را حفظ کرده بودند. در منابع این دوره «شهرهای یونانی» جدا و متفاوت از «شهرهای پارتی» ذکر شده‌اند.^۲

مسلم است که شاهنشاهی پارتی از چنین نظام تشکیلاتی در عذاب و فشار بود. بخصوص در دوران آخری حکومت، شاهد سعی و تلاش اشکانیان در تضعیف و حتی از بین بردن آن می‌باشیم. مسئله‌ای که بیش از همه بر شاهنشاهان گران می‌آمد، تشکیلات شهرهای خودمختار (پلیس‌ها) بود؛ از این رو، سیاست کلی خود را مبتنی بر درهم شکستن قدرت و تسلط کامل بر آنها قرار داده بودند.



نقش برجسته تنگ سروك شاه الیمائی حلقه فرمانروایی را به دو تن از حکام منطقه خود می‌دهد (اوایل قرن دوم پ.م). عکس از ملکزاده بیانی

دراین باره تاسیت گزارش می‌دهد که اردوان سوم نقشه‌ای وسیع برای عملی کردن این فکر داشته است، به‌همین سبب با جنگ‌های بسیار سرانجام سلوکیه را که نمونه کامل پلیس‌ها بود، منکوب کرد و با سلب حقوق و استقلال، سلوکیه را در ردیف «شهرهای پارتی» درآورد.^۱ این اقدام مسلماً موفقیتی بزرگ برای دستگاه حکومت به‌شمار آمده است. همچنین اردوان سوم باز هم به‌منظور تحکیم قدرت سلطنت کوشید تا افراد خاندان اشکانی را در رأس پادشاهی‌های کوچک بگمارد و زمام امور نواحی گوناگون را از دست سلاله‌های محلی خارج کند، که نمونه‌های این تغییر را در نقاطی از پارس مشاهده می‌کنیم.

بلاش چهارم نیز همین سعی را درمورد ایالات داشته است، به‌همین منظور یک بار دیگر به پارس لشکر کشید،^۲ ولی از چگونگی و نتیجه آن اطلاع صحیحی در دست نیست و تصور می‌رود که مقرون به موفقیت نبوده باشد.

متأسفانه این اصلاحات و کوشش در تحکیم مبانی قدرت دستگاه مرکزی، بسیار دیر شروع شده بود و دیگر نمی‌شد اختیارات اشراف فتودال و امتیازات موروثی خاندان‌های بزرگ را از آنان سلب کرد. به قول مسعودی: «در آن روزگاران کار شاهی آشفته بود و کشمکش و اختلاف و دسته‌بندی بود، و هرکس بر ناحیه‌ای چیره بود».^۳ نمونه این آشفتگی و سرپیچی از اوامر مرکز، دو خاندان بزرگ سورن و اسپاهبذ، از هفت خاندان بزرگ ایرانی است که بر سر منافع و اختلافات خانوادگی با اردوان پنجم به دشمنی پرداختند و سرانجام نیز در شورش اردشیر بابکان به وی پیوستند که کمکی بسیار ذیقیمت برای دشمن بود. موسی خورنی مورخ بزرگ ارمنی در کتاب «تاریخ ارمنستان»، بزرگترین دلیل پیشرفت اردشیر را همین موضوع می‌داند.^۴

اردشیر طی نبردهای خود برای به‌دست آوردن تاج و تخت و طی تلاش‌های فراوان برای تثبیت آن، با نیرویی شگرف کوشید تا با تضعیف قدرت ایالات و شهرهای خودمختار، بر استحکام حکومت مرکزی بیفزاید؛ کاری که پارت‌ها موفق به انجام آن

۱ - Annales: VI - 33

۲ - دوبواز، تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۲، ص ۲۲۰.

۳ - التنبیه والاشراف، ص ۹۰. ۴ - نقل از لوکونین، ص ۵۸.

نشدند، او به انجام رسانید. بدین ترتیب که با سرنگون کردن خاندان‌های اشکانی، سرزمین‌هایشان را جزء مستملکات خاندان شاهی قرار داد و بعضی از خاندان‌های بزرگ چون سورن، اسپاهبذ و قارن که بدون جنگ تابعیت خود را اعلام داشتند، سرزمین‌هایشان با حقوق وابستگی به حکومت مرکزی در زمره استان‌های کشور درآمد. بدین ترتیب سلسله‌های محلی یکی پس از دیگری از بین رفتند.^۱ مع هذا سرسلسله دودمان ساسانی با تمام نیروی خارق‌العاده‌ای که در اختیار داشت، نتوانست در دوران طولانی سلطنت خویش، طرح تمرکز را تا به آخر عملی سازد؛ بدین دلیل فرزندش شاپور اول که در دستگاه پدر تعلیم دیده بود، دنباله این طرح را گرفت و سرانجام موفق شد با تلاش بسیار تا سال ۲۶۲ میلادی، آن قسمت از مناطق استان‌های شرقی فتح‌نشده را تحت تصرف درآورد. بعضی از آن نواحی را از نو فتح کرد و برخی دیگر را با سرنگون کردن دودمان‌های باقیمانده اشکانی به دست آورد و به شهرهای شاهی تبدیل ساخت.^۲ مسلماً افزایش سریع «شهرهای شاهی» نموداری از سیر تکاملی اصلی تمرکز در کشور بود.

شاپور در دوره اجرای طرح تمرکز و از بین بردن حکومت‌های محلی به هنگام فتح شهرهای بزرگ چون انطاکیه، تراس، قیصاریه و غیره، فرمان می‌داد تا معابد خدایان شهر را خراب می‌کردند؛ بدین ترتیب ارتباط معنوی بین شهرنشینان را از بین می‌برد و دین زرتشت را با زور به اهالی تحمیل می‌کرد. به علاوه مانند پدرش در عوض ویرانی شهرهای قدیمی، به ساختن شهرهای جدید می‌پرداخت که حداقل بنای ده شهر را در دوره شاپور می‌توانیم برشماریم، مانند وه انطاکیه شاپور، پیروز شاپور و غیره.^۳

با آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که در زمان دومین شاهنشاه ساسانی، شهرهای مستقل در ایران به کلی از بین رفت و متعلق به شاه شد. اشراف شهرها نیز مجبور به اطاعت از مقام سلطنت گردیدند و برای استحکام بیشتر قدرت مرکزی، در هر یک از آنها شعبه‌ای از خاندان شاهی مستقر شدند. از قرن سوم میلادی به بعد دیگر در هیچ یک از منابع این دوران به «شهر مستقل» بر نمی‌خوریم^۴، به قول مسعودی قلمرو

۲ - همان، صص ۶۰ و ۸۸.

۱ - همان، صص ۹۵ و ۹۶.

۴ - Pigulevskaja : P. 120

۳ - Lukonin: Iran II, p. 22

ساسانی «ملک اجتماع» نام گرفت.^۱

ساسانیان نظام اداری کشور را مبتنی بر تقسیم آن به ایالات (ساتراپی) قرار دادند، که این ایالات به نواحی (هیپارخی) و نواحی به بلوک و بلوک به قصابات تقسیم می شد. با توجه به فهرستی که آمین مارسلن از ساتراپ نشین های زمان شاپور ذوالاکتاف (۳۱۰-۳۷۹ م.) می دهد، می توان دریافت که در عهد ساسانی همان تقسیمات دوره پارتی باقی مانده بود. تنها سعی شاهنشاهان سلسله اخیر این بود که در تقسیمات تجزیه ای روی ندهد. فهرست آمین مارسلن بدین قرار است: «آشور، سوزیان، مدی، پرسیس، پارتیا، کارمانیای کبیر، هیرکانیا، مارگیانا، باکتریان، سغدیان، سرزمین سکاها، سرزمین اسکیت ها، آریا، پارویانی ساد، درانگیا، آرخونیا و گدروزی»^۲.

یکی از کارهای بزرگ حکومت جدید، تشکیل ادارات ثابتی بود که از مرکز اطاعت می کرد و دستور می گرفت و رابط بین مرکز و ایالات بود. این تشکیلات اداری چنان بر پایه های مستحکمی بنا شده بود، که طی قرون خللی نیافت و پس از حمله عرب دست نخورده باقی ماند، حتی آثار آن را تا به امروز در مملکت مشاهده می کنیم.^۳

گذشته از تقسیم بندی ایالات، تقسیمات ارضی نیز در این عهد کاملاً شکل گرفت و اساس تقسیم زمین بر پایه های نظامی نو ریخته شد. با توجه به قدرت اشراف سپاهی و اشراف روحانی، املاک در اختیار آنان قرار گرفت و ثروت اصلی این دو طبقه متنفذ و مهم را تشکیل داد، که زارعین و بردگان بر سر این املاک به کار و برداشت محصول مشغول بودند.^۴

به دنبال این تغییرات در مشاغل گوناگون اداری نیز دگرگونی هایی حاصل شد. بدین ترتیب که افزایش «متصرفی های شاهی» از یک طرف و تقسیمات کشوری از سوی دیگر، موجب افزایش نقش و قدرت «فرمذار» گردید. به طوری که در زمان شاپور اول پس از اعضای خاندان سلطنت، مهمترین و متنفذترین شخصیت او بود. «فرمذار» کسی بود

۱ - التنبیه والاشراف، ص ۹۳.

۲ - جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانیوس امپراتور روم، ترجمه محمد صادق اتابکی، چاپخانه خورشید،

۱۳۱۰، ص ۲۶. ۳ - گیرشمن، صص ۲۱۵ و ۳۱۲.

۴ - Pigulevskaja : p. 135 - ۴.

که «از همه پیشتر و جلوتر می آمد» و بر همه کارهای اقتصادی کشور ریاست داشت. در واقع می توان مقام او را با صدراعظم مقایسه کرد، در دوره اردشیر وجود نداشت؛ زیرا هنوز اصل تمرکز تکامل نیافته بود.^۱

مقام مرزبان شاید پس از مقام فرماندار قرار داشت که محتملاً چهار مرزبان وجود داشته است. بعد ساتراپ ها بودند و سپس رؤسای «هیپارخی» ها و به همین ترتیب پیش می رفته است.^۲

شغل جدیدی که در این دوره براساس تشکیلات نوین به وجود آمد، «شاهرب» بود که از جانب حکومت برای نظارت به شهرهای شاهی فرستاده می شد. «شاهرب ها» اداره شهر و حتی حومه شهر را، چه از نظر اقتصادی و چه از لحاظ اداری، برعهده داشتند. در زمان شاپور اول پانزده «شاهرب» شهرهای شاهی را می شناسیم.^۳

لقب «ارگبدی» نیز که عالی ترین مقام لشکری بود، منحصرأ به خاندان شاهی انتقال یافت و حق داشتن این عنوان از سایرین سلب گردید؛^۴ زیرا اولاً اردشیر قبل از رسیدن به سلطنت ارگبد بود، ثانیاً با در دست داشتن این مقام، قدرت نظامی مملکت نیز در خاندان سلطنت متمرکز می شد.

سرانجام شاپور در کتیبه کعبه زردشت^۵ که به منزله «قطعنامه انقلاب» دودمان ساسانی باید تلقی گردد، پیروزی نهایی شاهنشاهی خود را بر ممالک شرق و غرب برمبنای نظام جدید، اعلام داشت و بدین ترتیب در بامداد حکومت جدید، در عوض

۱ - لوکونین، ص ۱۰۶. رك. نلدكه، ساسانیان، تعلیقات، فصل اول، شماره ۳۲.

۲ - ملكزاده بیانی، وضع مالی و اقتصادی...، ص ۸.

۳ - Lukonin : Iran II, p.22، نقل از کتیبه کعبه زردشت.

۴ - لوکونین، ص ۱۰۶.

۵ - در نقش رستم، نزدیکی شهر استخر و در جوار آرامگاه های شاهنشاهان هخامنشی محلی است به نام کعبه زردشت که شاید پرستشگاه آناهیتا بوده باشد. بر کرسی بنای کعبه زردشت از شاپور اول کتیبه ای باقی است به سه زبان پارسی، پارسی میانه و یونانی، که از لحاظ اهمیت تاریخی بسیار جالب توجه و جزء مدارك تراز اول دوره ساسانی محسوب می شود.

قلمرو وسیعی که در عهد پارتی به تعدادی حکومت‌های کوچک تجزیه شده مبدل گردیده بود، شاهنشاهی‌ای به وجود آمد که با اصل تمرکز، به قدرتی فوق‌العاده رسید و زمانی به نیروی مافوق در جهان دست یافت.

اصل دین

(ساسانیان که از درون آتشکده سر بر آوردند، معبد آناهیتای استخر را که از دیرباز مقام نگهبانی و ریاستش را به عهده داشتند، چون کانونی برای فعالیت‌های سیاسی و انقلابی ضد پارتی خود برگزیدند و با حربۀ کاری دین وارد عرصۀ نبرد شدند و به مقصود رسیدند) زیرا قوم پارتی همچنانکه در استپ‌های اوراسی و خزر آزادمنشانه سوار بر اسبان خود زیر و بالا می‌شدند، در دین نیز این آزادمنشی را حفظ کرده بودند و مانند رسم هخامنشی در گوشه و کنار مملکت، هر گروه و فرقه‌ای را در بسر بردن با آیین خویش آزاد گذاشته بودند.

اگر سیری در چگونگی وضع دین در این عهد نماییم، مشاهده می‌کنیم که از یک طرف پرستش خدای خورشید یا میترا معمول بوده است و از طرفی دیگر، آناهیتا یا مظهر آب معابد فراوانی در سراسر مملکت داشته و پرستش می‌شده است. می‌دانیم که تیرداد (۲۱۴ - ۲۴۸ ق.م). دومین شاه اشکانی، در شهر ارشک در یک معبد آناهیتا تاج‌گذاری کرد.^۱

(بدین ترتیب در این عهد به نوعی تثلیث (اهورامزدا - میترا - آناهیتا) زمان هخامنشی برمی‌خوریم و شباهت‌های فراوانی بین دو آیین رسمی هخامنشی و اشکانی می‌یابیم. گذشته از آن، آیین زروانی با این اعتقاد که اهورامزدا و اهریمن (خیر و شر) دو برادر متساوی‌القوه و فرزند پدر و خدای اولین یعنی «زمان بیکران» یا «زروان» می‌باشند، دارای پیروان بسیاری بود. اقلیت‌های مذهبی چون مسیحیان، بوداییان و بخصوص یهودیان، از آزادی بسیاری بهره‌مند بودند و در کلیساها و صوامع و بت‌خانه‌ها به پرستش آیین خویش مشغول بودند^۲.)

هر یک از شاهان اشکانی برای خود آتشگاهی ساخته بود، به علاوه پرستشگاه‌های خدایان یونانی نیز به تعداد بسیار در شهرهای مختلف ایران همچنان حفظ می‌شد و مورد احترام بود. به طوری که اردشیر به هنگام فتح شهرها، این نوع پرستشگاه‌ها را منهدم می‌ساخت و به جای آن آیین شاهی و رسمی حکومت را رواج می‌داد. در سال ۲۵۶ م، زمانی که شاپور به شهر دورا اورپوس^۱ حمله کرد، در آنجا بیش از ده پرستشگاه دید، که اختصاص به خدایان گوناگون یونانی، رومی، بابلی و آشوری داشت، به انضمام تعدادی کلیسا و کنیسه^۲.

با آنچه گذشت، نمی‌توان به یقین گفت که دین زردشت رسماً مورد ستایش اشکانیان بوده است. در این مورد که می‌گویند اوستا در زمان بلاش اول (۵۱ - ۷۸ میلادی) مدون شده، شک بسیار وجود دارد، زیرا در نامه تنسر می‌خوانیم: «بعد از آنکه اسکندر کتاب دینی زردشت را بسوخت، دیگر کسی آن را جمع نکرد تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملک و حرص بر بدعت تمویهات و طمع فخر، از یاد خلائق چنان فرو شد که از صدق آن الفی نماند؛ و هیچ پادشاه را وصف شنیدی و دیدی جز شهنشاه (اردشیر) را که بر این کار قیام نمود»^۳.

(اردشیر خود در کتیبه نقش رجب می‌گوید: «آیین زردشت از میان رفته بود، من که شاهم آن را زنده کردم»^۴؛ و سپس فرمان داد تا هر جابتی بود شکستند^۵. با وجود اینکه آیین زردشت دین رسمی اشکانی نبود، مع هذا محفوظ و محترم نگاه داشته می‌شد. شهر شیز و معبد آذرگشنسب که در دوران ساسانی از مهمترین پایگاه‌های روحانی و در نتیجه سیاسی و اقتصادی مملکت محسوب می‌شد، در دوران پارتی به همان ترتیب مورد احترام و توجه بود. گذشته از آنکه شاهان تابستان را در شیز می‌گذرانیدند، به هنگام رسیدن به سلطنت نیز پیاده به زیارت آتشگاهش می‌رفتند و نذرهای می‌کردند و از ولایات

۱ - Dura-Oropus، شهری بسیار مهم از لحاظ سوق الجیشی و اقتصادی واقع در کنار فرات علیا، در

۲ - لوکونین، صص ۱۰۲، ۱۱۴ و ۱۳۲.

سوریه.

۳ - ص ۱۱، بند ۳.

۴ - سامی، تمدن ساسانی، ج ۱، انتشارات چاپخانه موسوی، شیراز، ۱۳۴۲، ص ۲۲۴.

۵ - اندرزنامه، ص ۲۰.

بخصوص حدود آذربایجان هدیه و مال به آنجا می فرستادند. به قول مسعودی: «در این دوره در شیز و آتشفشان آن آثاری عظیم از بنا و نقاشی های با رنگ های جالب، از صور فلکی و نقشه عالم، از خشکی و دریا و حیوان و گیاه و عجایب دیگر برجای بوده است»^۱.

در قرون اول و دوم میلادی، دین زردشتی موفقیت های شایانی کسب کرد و نضج و قدرتی گرفت که شاید افسانه تدوین مجدد اوستا در زمان بلاش ناشی از همین جنبش بوده باشد.

در همین ادوار در هیرکانی که از مدتی قبل از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچیده و به استقلال رسیده بود، آثاری از تجدید حیات آیین زردشتی مشاهده می شود، که سرانجام منجر به رسمی شدن آن، در منطقه شد.^۲

باید به این مسئله توجه داشت که شاهنشاهی اشکانی، همچنانکه از نظام فئودالی و عواقب آن در رنج بود، از پراکندگی دینی نیز تجربه خوبی نداشت. بخصوص از دوره اواسط حکومت، احساس نیاز به یک دین واحد در نزد اشکانیان به منظور گردآوری همه ملل و اقوام امپراتوری در زیر لوای آن، مشاهده می گردد.

به دنبال این اصل، حکومت برای وحدت بخشیدن به همه افکار فلسفی و آیین های گوناگونی که در سراسر قلمرو خود وجود داشت و همواره با آزادی و احترام به آن می نگریست، جنبشی آغاز کرده بود. ایزدان بتدریج در هم آمیخته می شدند. نوعی زبان مشترک مذهبی در شرف تکوین بود و شاهنشاهان در کار آن بودند که خود را با ایزدان در هم آمیزند.^۳ البته این آینده نگری و وحدت بخشیدن به ادیان گوناگون برای تسلط معنوی بر اقوام و در نتیجه تحکیم مبانی حکومت مرکزی، بسیار دیر در اندیشه پارت ها راه یافت و زمانی قوت گرفت، که دیگر کار از کار گذشته بود و اردشیر مشغول عملی کردن این طرح بود.

اکنون باید مسئله دیگری را مورد بررسی قرار دهیم، که در سرنوشت حکومت ساقط شده اشکانی، همچنین در حکومت تازه بنیاد یافته ساسانی، بسیار مؤثر واقع

۲ - دیاکونو، ص ۱۲۶.

۱ - التنبيه و الاشراف، ص ۸۹.

۳ - Lukonin: Iran II, pp. 136-153.

شد؛ و آن موقع و وضع طبقه روحانیان زردشتی در قبال آن دو حکومت است. این طبقه که یکی از مهمترین و متنفذترین طبقات را در جامعه ایرانی تشکیل می دادند، در روی کار آمدن ساسانیان دخالت مستقیم داشتند. زیرا مغان زردشتی ایام خوشی را در دوران پارتی سپری نکرده و امتیازات بسیاری را از دست داده بودند. ساسانیان از این نیروی عظیم اجتماعی به نفع خود بهره های فراوان برگرفتند، و با اعاده حیثیت و بخشیدن امتیازات فراوان مادی و معنوی به ایشان، از پشتیبانی این طبقه برخوردار گردیدند؛ بخصوص از عواید آتشکده ها و آتشگاه ها، نیروی اقتصادی خویش را مستحکم ساختند.

لوکونین در کتاب «تمدن ایران ساسانی» قسمتی پرمعنی در این باره دارد که می گوید: «نفوذ آتشکده ها نه تنها در زمینه ایدئولوژی، بلکه در کارهای اقتصادی وجوه تمایزی است، که ساسانی را از اشکانی سخت متمایز می کرد»^۱.

ساسانیان بخوبی تشخیص داده بودند که تشکیلات نیرومند و منظمی چون طبقه روحانیان برای پشتیبانی از سلطنت امری ضروری است، تا تنها اتکای حکومت مانند عهد پارتی به رؤسای قبایل و طوایف و فئودال ها نباشد؛ زیرا این روش از بوتۀ آزمایش بخوبی بیرون نیامده بود^۲.

نمونه بارز اقتدار و اهمیت این طبقه را در دو شخصیت دوران اولیه حکومت ساسانی، یعنی تنسر و سپس کرتیر مشاهده می کنیم که اولی هیربدان هیربد دوره اردشیر و دیگری هیربدان هیربد دوره شاپور و سپس چهار تن دیگر از شاهنشاهان ساسانی بودند.

تنسر که خود از بزرگان عهد پارتی و یکی از روحانیان بود، به زودی از یاران اردشیر شد و بر ضد اشکانیان در سراسر مملکت به تبلیغ پرداخت. وی به سود حکومت جدید التأسیس و مؤسس آن، مبلغانی به شهرها می فرستاد و توسط آنان از دگرگونی هایی که اردشیر در دین و دولت پدید آورده بود، دفاع می کرد. بدین ترتیب اردشیر برای پیشبرد مقاصد خویش نیاز بسیاری به وی داشت^۳.

کرتیر که در زمان اردشیر «پریستار» ساده‌ای بیش نبود، در زمان شاپور، دومین شخصیت پس از شاهنشاه و یکی از گردانندگان تراز اول سیاست گردید. شاپور که در کتیبه کعبه زردشت، بزرگان کشور را بر می‌شمارد، نام کرتیر را پس از نام نایب السلطنه ذکر می‌کند.

شاپور در همان کتیبه، ضمن برشمردن اقدامات خود می‌گوید: «چون به کمک ایزدان همه شاه‌نشین‌ها را به تصرف آوردیم، بنابراین ما نیز در شهرها آتشکده‌های بسیار بنا کردیم و مغان بسیاری را مورد لطف و عنایت خویش قرار دادیم»^۱.

کرتیر نیز در کتیبه کعبه زردشت می‌گوید: «در زمان شاه شاهان، شاه کشورها (شاپور) قلمروها و وظایف و آیین‌های مذهبی افزایش و رونق گرفت. آتشکده‌های بهرام برپا شد، و موبدان خوشبخت و سعادتمند شدند. اهورامزدا و خدایان شاد و شیفته شدند. اهریمن و شیاطین منکوب شدند. به‌خاطر این آتش‌های مقدس و وظایف دینی...»^۲.

اشکانیان نه تنها از پشتیبانی این طبقه محروم بودند، بلکه به‌عکس پیوسته با دشمنی و مخالفت‌های شدید آنان روبه‌رو می‌شدند؛ زیرا مغان از فقدان امتیازات و قدرت‌های خود سخت بیمناک بودند و مقام و نفوذ خویش را پیوسته سست و لرزان احساس می‌کردند.

این عداوت و تنفر در هیچ سندی، گویاتر و روشن‌تر از جوابیه هیربدان هیربد تنسره به نامه شاهزاده طبرستان نمودار نمی‌شود. در هر گوشه از این نامه به لعن و نفرین و دشنام‌های زننده نسبت به اشکانیان که به آیین زردشت بی‌مهر بوده‌اند، برمی‌خوریم، مانند: «آدمی صورتان دیوصفت ددسیرت، عاری از ادب و شرف و هنر»، یا «سباح و وحوش و شیاطین آدمی صورت» و از این قبیل^۳؛ بالعکس با ستایش از اردشیر که احیاکننده این سنت و دین و همچنین احیاکننده نفوذ و قدرت روحانیان بوده است، روبه‌رو می‌شویم برای نمونه گوشه‌ای از آن را نقل می‌کنیم:

«چون مردم در روزگار فساد، و سلطانی که صلاح عالم را ضابط نبود، افتادند، به

چیزهایی طمع بستند که حق ایشان نبود. آداب ضایع کردند و سنت فرو گذاشتند و رای رها کرده، تقلب آشکار شده، یکی بر دیگری حمله می‌برد، بر تفاوت مراتب و آرای ایشان. تا عیش و دین بر جمله تمام گشت، و آدمی صورتان دیوصفت ددسیرت شدند... حجاب حفاظ و ادب مرتفع شده، قومی پدید آمدند نه متحلی به شرف هنر و عمل، و نه ضیاع موروث و نه غم حسب و نسب، و نه حرفت و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه...^۱. سپس تعریف از شاهنشاه اردشیر می‌کند، که همه چیز را بر سر جای خود بازگردانید.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه: درست است که ساسانیان با تکیه بر رکن دین و نگهبانان آن بر مسند امپراتوری اشکانی نشستند، ولی آیا قدرت و نفوذ روزافزون مادی و معنوی این طبقه برای دستگاه سلطنت خطرناک نبود؟

اردشیر با شتم سیاسی خود به زودی این خطر را احساس کرد و دریافت که این رکن اساسی سازنده می‌تواند ویرانگر نیز باشد. بدین دلیل از همان ابتدا درصدد چاره‌جویی و محدود ساختن قدرت روحانیان برآمد. از قول وی نقل شده: «پادشاه نباید اجازه دهد که زاهدان و نیایشگران و گوشه‌گیران بیش از او هواخواه دین نموده شوند، و نگهدار آن جلوه کنند» و نیز: «بدانید که بیمناکترین گزندها که از زبان‌ها به شما رسد، نیرنگ دینی است»^۲.

اردشیر خطرناک‌ترین مردمان را برای حکومت، دسته‌ای می‌دانست که دین را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خویش قرار می‌دادند. چنانکه خود نیز یکی از حربه‌های برنده‌اش برای راندن حریف از میدان همان بود. آنگاه راه‌هایی از گزند این گروه را روانه ساختن مال و خواسته به سویشان می‌دانست که چون به مال دنیا آلوده شدند، بدی‌هایشان آشکار خواهد شد و پس از آنکه بدین طریق رسوا شدند، امکان از بین بردنشان فراهم می‌گردد.^۳

سرانجام اردشیر راه مبارزه و در ضمن تعدیل و تخفیف قدرت طبقه روحانیان را در این یافته بود که چنان خود را هواخواه و نگهبان دین وانمود کند که هیچ مؤید و

۱ - ص ۱۳، بند ۴. شاید این گفته مربوط به مزدکیان بوده باشد؛ که بعدها ظهور کردند.

۲ - همان، مقدمه، صص ۴۰ و ۴۱.

۳ - اندرزنامه، بند ۶.

نیایشگری به پای او نرسد. از این روست که شاهنشاه ساسانی نه تنها رئیس و نگهبان دین می‌شود، بلکه به‌عنوان برگزیدهٔ اهورامزدا در زمین فرمان می‌راند و اهورامزداست که مقام شاهنشاهی را به وی هدیه می‌کند.^۱ همچنان‌که به پسرش شاپور و به بقیهٔ افراد دودمان ری^۲.

اردشیر به‌هنگام رسیدن به سلطنت با در دست گرفتن ریاست مذهب عنوان «پرستندهٔ اهورامزدا که چهر از یزدان دارد» را نیز به‌عنوان سابق خود «پرستار پرستشگاه آناهیتا» که از پدرش به وی به ارث رسیده بود، افزود. به‌علاوهٔ عنوان دیگر «پرستار آتشکدهٔ شاهی» که این آتشکده به‌نام اهورامزدا بتیان یافته بود. همهٔ این عناوین بعدها به جانشین اردشیر منتقل شد.^۳ ولی قدرت روزافزون طبقهٔ روحانیان که بخصوص با اتحاد با نجبای بزرگ تشدید شده بود، آنچنان نبود که بتوان با این حساب‌ها و پیشگیری‌ها جلو فورانش را گرفت. عاقبت اگر پارت‌ها ضربهٔ کاری را از نیروی فتودال‌ها خوردند، به ساسانی‌ها این ضربه از جانب روحانیان رسید.

(اردشیر اندیشهٔ کسب نیروی یزدانی را نه فقط برای مبارزه با روحانیان، بلکه چون حقی برای خود و دودمانش از دوران گذشته به ارث گرفت و همچون شاهنشاهان هخامنشی که خود را فرستادهٔ اهورامزدا در زمین برای سلطنت می‌خواندند، همچنین به‌منزلهٔ شاهنشاهان پارتی که مقامی الهوی داشتند و در زمرهٔ ستارگان محسوب می‌شدند و خویشان را «برادران ماه و خورشید» می‌نامیدند^۴)، خود و خاندانش را در همان ردیف قرار داد. در اساطیر آمده است، فرهٔ ایزدی که از زمان کیومرث، به شکل بره‌ای به پادشاهان می‌رسیده، به اردشیر نیز رسیده است: «چون فرهٔ کیان با اردشیر بود، اردشیر پیروزی ندید». همین فرهٔ ایزدی که به‌صورت بره در زمین همراه و حامی وی بوده، همواره از مصائب محافظتش می‌کرد. چنانکه بنابر افسانه‌ها، به‌هنگام فرار از دربار اردوان، در زمان نوجوانی، بره‌به‌دنبال او بود و از شر تهاجم اردوان و سپاهیان‌ش که

۱ - ر.ک: نقش برجستهٔ رستم، ص ۳۰. ۲ - کتیبهٔ تنگ چوگان بیشاپور.

۳ - ر.ک: کتیبه‌های باقیمانده از عهد اردشیر.

۴ - آمین مارسلن، جنگ شاپور ذوالاکتاف...، ص ۲۳.

اردشیر را تعقیب می‌کردند، نجات یافت.^۱

درجایی دیگر از این نوع افسانه‌ها «ورجاوند آذرفرنبغ» به صورت خروسی سرخ اردشیر را از مرگ رهایی می‌بخشد، آن زمانی است که دشمنانش (دختر اردوان که همسر وی بود به تحریک برادرانش) زهری با غذای وی درآمیختند تا او را به قتل رسانند: «ورجاوند آذرفرنبغ پیروزگر ایدون چون خروسی سرخ اندر پرید و پر به پست^۲ زد و آن جام با پست همگی از دست اردشیر به زمین افتاد»^۳ و او نجات یافت.

این برگزیدگی اهورایی، پدران اردشیر را نیز شامل می‌شده است؛ چنانکه پاپک زمانی که مرزبان و شهردار پارس بود، در خواب دید: «چونانکه خورشید از سر ساسان بتابد و همه گیهان روشنی گیرد»^۴ و شبی دیگر «چونانکه ساسان به پیلی آراسته سپید نشست بود و هر که اندر کشورند پیرامون ساسان ایستاده نماز پیشش می‌برند و ستایش و آفرین همی کنند»^۵ و شبی دیگر «چونانکه آذرفرنبغ و گشنسب و برزین مهر به خانه ساسان همی و خشنند، و روشنی به همه گیهان همی دهند».^۶ می‌دانیم که در سنت زردشتی این سه آتش مقدس برای حفاظت جهان آفریده شده بود و همه آتش‌های دیگر از آن مشتق می‌شد. در نامه‌ای از اردشیر خطاب به اردوان مبنی بر عصیان خود و یارانش، که توسط آگاتانژ نقل شده، به نکات جالبی در این باره برمی‌خوریم که مضمون آن چنین است: «شاهنشاهان خود باشیم و جلال و مقام سلطنت را تا مقام الوهیت بالا بریم. ما پادشاه را مظهر قدرت کامله خداوند می‌دانیم. نه تنها به اطاعت ایشان سرفرود می‌آوریم، بلکه ایشان را مانند خداوند پرستش می‌کنیم. این اطاعت و پرستش در صورتی است که پادشاه در رعایت وظایف مقدسی که در برقراری عدل و داد در میان آحاد رعیت دارد، تهاون و سستی نرزد. بنابراین اگر دست بیداد و ستم بر رعیت دراز کند، بناچار از اطاعت او سر پیچیده بر او قیام می‌کنیم؛ و اکنون تو چنانی و شایستگی شاهنشاهی را نداری»^۷.

۱ - کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۶، بند ۱۲. ۲ - شریتی که با مغز جو درست می‌کردند.

۳ - کارنامه اردشیر بابکان، ص ۲۵. ۴ - ۶ و ۷ - همان، ص ۷.

۵ - نقل از کتاب پارتی‌ها، ص ۴۳۰.

شاپور نیز عناوین خود و پدرانش را چنین برمی‌شمارد: «من هستم خداوندگار مزداپرست... زادهٔ خدایان، پسر خداوندگار مزداپرست اردشیر... نوۀ خداوندگار بابک شاه، زادهٔ آسمانی...»^۱ و در روی سکه‌ها خود را چنین می‌خواند: «مزدیسن بغی شهپوری ملک، منوچتری من یزدان، یعنی «مزداپرست خدایگان شاپور شاه شاهان که نژاد مینوی از یزدان دارد.»^۲

از قول اردشیر بابکان در اندرزنامه نقل شده «که چون خداوند خواست که کشورمان بار دیگر یگانه شود و نژاد بالیده، ما را برانگیخت...»^۳ و قبل از پادشاهی، او نیز شبی در خواب دید: «چنانکه فرشته از آسمان فرود آمده، و وی را گفتی خدای عزوجل ملک بتو خواهد داد، ساخته باش»^۴. با آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که اردشیر بابکان که خود و خاندانش را فرستادهٔ اهورامزدا در زمین برای سلطنت قلمداد می‌کرد، تنها بدین دلیل که دین زردشتی را از گمنامی و تباهی نجات دهد، تا این حد کوشش خویش را به باز یافتن آن به کار بسته بود. سرسلسلهٔ دودمان ساسانی از طرفی با حربۀ دین به روی کار آمده بود و از سوی دیگر به خاطر حفظ و حراست حکومت تازه بنیاد یافتهٔ خویش احساس نیاز به آن می‌کرد و متوقع بود که دین حافظ حکومت باشد. شاید از گفته‌های خود او باشد به هنگام به‌شاهی برداشتن پسرش، و نصیحت به وی که: «پسر من دین و شاهی قرین یکدیگرند، و یکی از دیگری بی‌نیاز نیست. دین اساس ملک است و ملک نگهبان دین»^۵.

فردوسی این نصیحت را چنین سروده است:

دو بنیاد یک بر دگر بافته	برآورده پیش خرد تافته
نه از پادشا بی‌نیازست دین	نه بی‌دین بود شاه را آفرین
چنین پاسبانان یکدیگرند	توگویی که در زیر یک چادرند
نه آن زین نه این زان بود بی‌نیاز	دو ابتاز دیدیشان نیک ساز ^۶

۱ - کتیبهٔ کعبۀ زردشت، نقل از سامی، ج ۱، ص ۴۷.

۲ - همانجا. ۳ - بند ۵.

۴ - بلعمی، ص ۸۳.

۵ - مسعودی، ج ۱، ص ۲۴۳، نقل از اندرزنامهٔ اردشیر.

۶ - ج ۷، ص ۱۹۹۶، شمارهٔ بیت ۵۵۵

از خلال روایات اندرزنامه و همچنین از روشی که شاهنشاه ساسانی در کاربرد دین در پیش می‌گیرد، می‌توانیم احساس کنیم که وی بیشتر دین را بنیاد زندگی اجتماعی و راهی برای نظم کارهای حکومتی می‌دانسته تا وسیله‌ای برای کسب ثواب آخرت^۱. مسعودی مورخ دوره اسلامی نیز شاید این موضوع را دریافته بوده که اندرزنامه را «فرمانی برای ملوک و اعقاب خود (اردشیر) درباره تدبیر دین و ملک» می‌نامد، و در کتاب‌های خویش التنبیه و الاشراف و مروج الذهب، جابه‌جا مواردی از آن را عیناً نقل می‌کند^۲.

بدین سبب است که اردشیر حتی گاهی بدعت‌هایی نیز در امر دین وارد می‌سازد تا آن را هرچه بیشتر با مبانی حکومتی و اجتماعی هم‌تراز و هماهنگ سازد. تنسره‌یربدان هیربد نیز بر این بدعت‌ها صحه می‌گذارد و در نامه خود به شاهزاده طبرستان موضوع را چنین توجیه می‌کند:

«بدعت‌ها در دین ملک آورده که به دوران ملوک سابق نبوده است، و به مقتضای وضع آن روزگار صلاح چنین بوده»^۳.

سرانجام می‌بینیم که این کوشش و پیروزی اندیشه ضدآشکانی در کسوت دین و گردآوردن همه ملل و اقوام گوناگون قلمروی وسیع شاهنشاهی تحت لوای قدرت واحد معنوی، در اواخر دوران اردشیر و اوایل حکومت جانشین وی کاملاً شکل گرفته است، که نمونه آن را در سکه‌های اوایل و اواسط دهه چهارم قرن سوم میلادی مشاهده می‌کنیم. بر این سکه‌ها تصویر اهورامزدا، عنوان کامل شاه و تصویر آتشکده شاهی نقر است که معرف تاریخ پیروزی آیین زردشت به عنوان دین رسمی کشور است^۴.

عکس‌العمل جامعه در برابر اصول حکومت اردشیر

از خلال مطالب منابع و متون دوره موردبحث جست‌وجو و گریخته به اشارات و کنایاتی برمی‌خوریم که ما را در برابر این سؤال قرار می‌دهد که آیا طبقات گوناگون

۲ - التنبیه و الاشراف، صص ۹۲ و ۹۳.

۱ - اندرزنامه، صص ۲ و ۳.

۴ - لوکونین، ص ۷۵.

۳ - نقل از: التنبیه و الاشراف، ص ۹۳.

جامعه، پس از انهدام حکومت اشکانی نظام نو و به طور کلی تحولات حکومت جدید را پذیرفته بوده‌اند؟ هرچند که به علت قلت منابع و مدارك جواب دادن به این سؤال بسیار مشکل و حساس است، مع‌هذا می‌توان استنباط کرد که جواب مسلماً به طور کامل نمی‌تواند مثبت باشد؛ زیرا مردمان از هر طبقه با چشیدن طعم آزادی‌های نسبی دوران پارتی محتملاً چندان مایل به دگرگونی این وضع نبوده‌اند. این موضوع را از طرفی از گرفتاری‌ها و مشکلات اردشیر بابکان و شاپور اول در می‌یابیم، که همان مقاومت‌ها و مبارزات پیگیر و طولانی بوده است؛ و از سوی دیگر از چگونگی برخورد دستگاه حکومت ساسانی با ملل تابع؛ و دلیل خونریزی‌ها، ستمگری‌ها، ایجاد دستگاه‌های جاسوسی و اختناق و از همه مهم‌تر ایجاد نظام طبقاتی عهد اردشیر را همین مسئله می‌دانیم.

برای اثبات این نظریه، به نامه تنسر نگاهی می‌افکنیم، در آن هنگام که شاهزاده طبرستان از دستگاه نوحاسته درمورد خشونت‌ها و شدت عمل‌هایش ایراد می‌گیرد و موبد پیر که خود از نسل پارتی است، هیچ‌یک از این ایرادها و انتقادها را انکار و رد نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تا همه را توجیه کند و به شاهزاده بقبولاند که زمانه چنین شدت عمل‌هایی را ایجاب می‌کند^۱.

تنسر از اسپهبد طبرستان می‌پرسد: چرا از عقوبت‌های شاهنشاه و خونریزی در حق کسانی که از او امرش سرپیچی می‌کنند تعجب کنی؟ «بدان که پیشینگان از آن، دست از این کوتاه داشتند که خلاق به بی‌طاعتی و ترك ادب منسوب بودند و هر کس به معیشت و مهم خویش مشغول، و به سوء تدبیر و عصیان پادشاهان را به تکلیف بر این نداشتند. چون فساد بسیار شد و مردم از طاعت دین و عقل و سلطان بیرون شدند و حساب از میان برخاست، آبروی این چنین ملک جز به خون ریختن با دید نیاید»^۲. در جای دیگر می‌گوید: «من ترا بیان کنم قلت قتل و عقوبت در آن زمان و کثرت در این زمان از قبل رعیت است نه پادشاه»^۳. گفته آخری نمایانگر آن است که عکس‌العمل‌های رعیت در برابر حکومت جدید می‌بایستی حاد و خطرناک بوده باشد. درحالی‌که درباره ارشک

۱ - برای توضیح بیشتر ر.ک: ص ۲۳، بند ۱۰، ص ۲۴، بند ۱۲.

۲ - همان، ص ۱۴، بند ۵. ۳ - همان، ص ۱۶، بند ۶.

بانی حکومت اشکانی این چنین قضاوت شده است: «ارشک با ملایمت و مدارا بر اتباع مطیعش حکومت می‌کرد».^۱

در دورهٔ پارتی جزای هر خلافی عین آن خلاف بود، یعنی کتک‌زننده را کتک می‌زدند و قاتل را می‌کشتند، ولی در دورهٔ مورد بحث مجازات‌ها نیز شدیدتر شده بود.^۲ ایجاد نظام طبقاتی عهد ساسانی که مبدع آن اردشیر بود^۳، و عبور از طبقه‌ای به طبقهٔ دیگر را تقریباً غیر ممکن میساخت و تفاوت بین طبقات را تشدید می‌کرد، دلیلی بر بدگمانی و سوءظن وی نسبت به مردم بود که رابطهٔ فرمانروا با مردم را بر پایهٔ همین بدگمانی و حزم نهاده بود. از قول وی نقل شده است: «بدانید که از خوی‌های تودهٔ مردم دل‌آزردگی از فرمانروایان و رشک بردن به آنان است؛ زیرا در میان مردم کسانی کتک خورده یا کسانی که خویشاوندی کفر دیده دارند، بسیارند».^۴

اردشیر که «پیشقدم تنظیم طبقات بود، در توجیه ایجاد نظام طبقاتی چنین دلیل می‌آورد، که با بستن در طبقه‌ای به روی طبقهٔ دیگر، طبقات پایین نتوانند به طبقات بالا ارتقا یابند، همچنین طبقهٔ بالا نتواند مرز خود را بشکند و به طبقهٔ خاندان شاهی انتقال پیدا کند و داعیهٔ سلطنت را در سر پروراند».^۵

واضح است که اردشیر برای تحکیم مبانی حکومت جدیدالتأسیس خود و جلوگیری از شورش‌ها و عصیان‌ها، همچنین بریدن ریشهٔ نظام فئودالی و نابسامانی عهد پارتی، ناچار به محدود ساختن امتیازات و قدرت متنفذین و زیانکاران، و اقدام به شدت عمل‌هایی بوده است؛ ولی این کوشش، که همهٔ راه‌هایی را که برای حکومت نخواستہ زیان‌آور و خطرناک تشخیص داده می‌شد، مسدود می‌ساخت، یکی از دلایل ویرانی بنای شاهنشاهی ساسانی گردید. بخصوص نظام طبقاتی اردشیر که بیش از همه، عامهٔ مردم را در فشار قرار می‌داد.

۱ - آمین مارسلن، ص ۱۷۲.

۲ - نامهٔ تنسر، ص ۱۷، بند ۶.

۳ - ابن قتیبه در عیون الاخبار از ابن المقفع نقل می‌کند که اردشیر طبقات چهارگانه را برقرار ساخت. ر.ک: نلدکه، ساسانیان...، تعلیقات، فصل اول، شمارهٔ ۳۰.

۵ - مسعودی، ج ۱، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۴ - اندرزنامه، ص ۲۵، بند ۱۲.

سیاست خشن حکومت در قبال اشکانیان و محو آثار قوم پارتی

ساسانیان پس از اضمحلال حکومت اشکانی به نحوی منظم و حساب شده به نابودی و محو آثار مادی و معنوی قوم پارتی کمر بستند و کوشش حکومت را در این راه، خستگی ناپذیر و مداوم تا آخرین دوران حیات مشاهده می‌کنیم.

برای محقق یا مورخی که در تاریخ این عهد سیر می‌کند، بسیار جای شگفتی و تأسف است که چگونه ساسانیان نام و نشان پارت‌ها را از بین بردند و آن عهد درخشان چهار قرن و نیمی را دوره دویست ساله هرج و مرج و آشفتگی قلمداد کردند. به همین دلیل مطالب و روایات همه تواریخ دوره اسلامی درباره اشکانیان که برمبنای مآخذ و منابع عهد ساسانی گردآوری شده، افسانه آمیز و گنگ و مختصر است و تنها یک یا دو صفحه از معتبرترین این متون به تاریخ اشکانی اختصاص داده شده است. همگی آنان را «ملوک الطوائف» خوانده‌اند. فهرست وار نام بعضی از پادشاهان و بعضی از جنگ‌هایی را که اتفاق افتاده ذکر کرده‌اند، که گاهی این اسامی و اتفاقات نیز غلط است.

بدین ترتیب اگر کتاب‌های مورخان رومی، یونانی و ارمنی نبود، که هر یک به مناسبت تماس‌های دائمی با دستگاه اشکانی، مطالبی درباره آن گردآوری کرده‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توانستیم تاریخ صحیحی از این دوره مدون سازیم، ناچار بودیم به روایات غرض آلود و تعصب آمیز و مسخ شده مورخان اسلامی اکتفا کنیم.

در اینجا برای نمونه روایات چند متن مهم را درباره اشکانیان ذکر می‌کنیم: فردوسی چند بیت از شاهنامه خود را به این دوره اختصاص داده است و با این احساس که می‌بایستی اهمیت و اعتبار حکومت از آنچه باقی است، بسیار بیشتر بوده باشد، چنین می‌سراید:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان	نگوید جهان دیده تاریخشان
از ایشان بجز نام نشنیده‌ام	نه درنامه خسروان دیده‌ام ^۱

۱ - ج ۷، صص ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳، بیت‌های ۴۵۰ و ۴۵۵. منظور از نامه خسروان، خداینامه است، که در اواخر دوره ساسانی تنظیم شده بوده است و ذکر آن در همین مبحث خواهد آمد.

و سپس در مبحث بهرام چوبینه و هم از قول وی که خود اشکانی است، می‌گوید:
 نخستین سخن گویم از اردوان وزان نامداران روشن روان
 که از نامشان گشت گیتی تهی پر از درد شد جایگاه مهی^۱

در کتاب سنی ملوک الارض و الانبیای حمزه اصفهانی، که یکی از مهمترین منابع عهد باستان محسوب می‌گردد، می‌خوانیم:

«در سراسر روزگار اشکانیان، که ملوک الطوائف نامیده می‌شدند، از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشه دانش یا اندوختن حکمت را نداشت. تا آنکه با ظهور اردشیر قدرت خود را باز یافتند».^۲

در تاریخ طبری مهمترین منبع دوره ساسانی، نام اشکانیان «اشغانون» ذکر شده و درباره ایشان چنین قضاوت شده است: «مردی بود به قهستان، اصفهان و پارس، از این سوی و جبال همه او داشت. نام او اردوان و از اهل بیت ملوک بود از عجم».
 و ابن بلخی در فارسنامه خود تذکر می‌دهد که: «این اشغانیان و اردوانیان را آثاری نبودست کی از آن باز توان گفت».^۳

در نامه تنسر که به حدس قریب به یقین در عهد خسرو انوشیروان مدون شده است^۴، هنوز تازگی خشم و دشمنی دوران اردشیر را نسبت به حکومت پارتی در خود نگه داشته است و پیوسته آن را در یادها زنده نگه می‌دارد: «و چهارصد سال برآمده بود تا جهان پر بود از سباع و وحوش و شیاطین آدمی صورت بی‌دین و ادب و فرهنگ و عقل و شرم. قومی بودند که جز خرابی و فساد جهان از ایشان چیزی ظاهر نشد، و شهرها بیابان شده و عمارات پست گشت».^۵

با وجود این بدگویی‌ها و خوار شمردن سلسله اشکانی و عدم اطلاع و دسترسی مورخان بعدی به منابع این عهد، گاهی از خلال همان مطالب، جسته و گریخته اشاراتی به اهمیت و اعتبار و صفات و خدمات این سلسله مشاهده می‌کنیم که شاید سینه به سینه

۱ - ج ۹، ص ۳۷۶۹، بیت‌های ۴۰۳ و ۴۰۴. ۲ - ص ۱۷.

۳ - ص ۶۹. ۴ - ر.ک: نامه تنسر، مقدمه مجتبی مینوی.

۵ - صص ۴۳ و ۴۴، بند ۱۷.

و نسل به نسل به دوران بعدی رسیده باشد. در مروج الذهب می خوانیم: «محمد بن هشام کلبی از پدرش و دیگر علمای عرب روایت کرده که گفته اند: سرملوک جهان اشکانیان بودند»^۱ و در شاهنامه آمده است:

بزرگان که از تخم آرش بدند دلیر و سبکسار و سرکش بدند
چو بر تختشان شاد بنشانند ملوک طوایف همی خواندند
از این گونه بگذشت سالی دویست تو گفتی که اندر جهان شاه نیست
نکردند یاد این از آن، آن ازین برآسود یک چند روی زمین

و چند بیت پایین تر در مدح اردوان می سراید:

چو زو بگذری نامدار اردوان خردمند و با رأی و روشن روان^۲
بیرونی عقیده دارد که «چون اشکانیان از خاندانی اصیل و ایرانی بودند که نسبشان به سیاوش بن کیکاوس می رسیده، مورد تعظیم و تکریم ایرانیان بوده اند»^۳.

زمانی که اولین امپراتور روم برای جنگ با شاپور دوم (ذوالاکتاف) به ایران می آمد (ژولین در همین جنگ ها با شاپور به سال ۳۶۳ م. در ایران کشته شد) و برای فرماندهان و سربازان خود درباره این مملکت صحبت می داشت، هنوز یاد پارت ها، نیرو و اهمیتشان از خاطره ها محو نشده بود. امپراتور روم از ارشک به نیکی یاد می کرد، که نسبت به رعایای خود صلح و سلامت را از دست نمی داد و عدل و مروت را درباره آنان مرعی می داشت، و شهرها و قصور بی شمار و قلاع مستحکم بنا نموده بود. همچنین حکایت می کرد که در آن عهد: «از شنیدن نام ایران لرزه بر اندام همسایگان می افتاد»^۴.

از قرائن می توان دریافت که دوران پارتی از لحاظ فرهنگی و علمی خالی از غنا نبوده است، هر چند که آثار آن تقریباً به کلی محو شده است؛ زیرا بزرگان ادب و فرهنگ اوایل عهد ساسانی که پرورش یافته دوران آخری پارتی بودند، مانند مانی، گواهی بر وجود یک جو آماده شده فکری می باشند، بخصوص که آزادی نسبی عقیده و مذهب،

۱ - ج ۱، ص ۲۲۸. ۲ - ص ۱۹۲۳، بیت ۵۵۵.

۳ - ابوریحان، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه و تحشیۀ اکبر داناسرشت، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۲۱، ص ۱۴۵.

۴ - آمین مارسلن، جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانوس امپراتور روم، ص ۲۳.

زمینه را برای پیشبرد این نوع فعالیت‌ها افزون و پررنگ‌تر می‌ساخت.

مانی پیامبری که توانست دین خود را به شاپور اول بقبولاند و انقلابی در جهان پدیدآورد، از بزرگان خاندان شاهی اشکانی بود. مادرش از خاندان شاهی و از دودمان کام ساراگان و پدرش فاتک نیز شاید از همین دودمان بوده باشد. به‌هنگام تولد مانی، هنوز اشکانیان سلطنت را در دست داشته‌اند.^۱

به روایت ابن‌الندیم، در مراسم تاجگذاری شاپور، خطبه شادباش را مانی ایراد کرده که براساس افکار و عقاید خویش تنظیم کرده و نخستین خطبه او بود.^۲ کار این پیامبر در شرق و بخصوص خراسان زادگاه اجدادی‌اش بیش از سایر نواحی روتق گرفت. یکی از پیروان بزرگش که از معلمان معروف و معتبر این آیین بوده اردوان نام داشت که اسمی پارتی است و شاید از شاهزادگان این سلسله بوده باشد. سرودهایی نیز از مانی در دست است که به زبان پهلوی اشکانی سروده شده است.^۳ بدین ترتیب می‌توان گفت که مانویت تشعشعی از دوران پارتی دارد. گذشته از آزادی عقیده و مذهب، به دلیل تماس‌های دائمی ایرانیان با مردم آسیای شرقی و روم که موجب نفوذ اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی آنان و آیین مهرپرستی از ایران به روم تا جزیره انگلستان گردید، و بالعکس راه نفوذ فرهنگ و تمدن شرق و غرب را در ایران کاملاً گشود، چگونه می‌توان تصور کرد سندی که بازگوکننده این نقل و انتقالات و شکفتگی‌های معنوی و فرهنگی باشد، برجای نمانده بوده است؟ اگر در آثار باقیمانده از عهد ساسانیان دقت کافی کنیم، متوجه می‌شویم که تعدادی از مهمترین آنها ارثی از دوران پارتی است.

چنانکه مثلاً جاماسب‌نامه، مکاشفه‌ای که در آن جاماسب وزیر حکیم گشتاسب مورد پرستش شاه قرار می‌گیرد و مصائبی را که در اواخر هزارهٔ پس از زردشت اتفاق خواهد افتاد، پیشگویی می‌کند، با وجود آنکه به زبان پهلوی ساسانی سروده شده، مع‌هذا اصل اشکانی دارد و در آن‌گوش اشکانی با اندکی تغییر و تبدیل به‌وضوح نمایان است.^۴

۱ - کریستنسن، ص ۱۱۸.

۲ - همان، ص ۱۲۳.

۳ - همان، ص ۱۲۷.

۴ - کریستنسن، کارنامه شاهان در روایات ایران باستان، ترجمه باقر امیرخانی، بهمن سرکارانی، انتشارات

دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰، صص ۳۵ و ۳۶.

یادگار زیران که محتوای آن، تطور و تحول یشت‌های اوستایی به حماسه ملی است، شاید در دوران اوج قدرت اشکانی تدوین شده باشد، که با تغییراتی به عهد سامانی رسیده است.^۱ همچنین رساله درخت آسوریک، که آن نیز در دوره اشکانی مدون شده و با اندک تغییری جزء متون ساسانی قلمداد شده است.^۲

اگر اندرزنامه اردشیر را مجموعه‌ای از آثار گذشتگان در زمینه کشورداری و اخلاق بدانیم، که شاهنشاه ساسانی تجربه‌های خویش را بر آن افزوده است، خود شاهدی بر وجود چنین آثار پارتی می‌تواند باشد. به‌طوری‌که اردشیر در چند قسمت از قول «شاهان پیشین» و «پیشینیان» سخنان پرارجی بازگو می‌کند که مورخان دوره اسلامی مانند مسعودی، بلاذری، ابن قتیبه و دیگران مطالبی از همین اندرزنامه در آثار خود نقل کرده‌اند. همچنین از خلال مطالب اندرزنامه‌های دیگر دوران ساسانی، از وجود کتاب‌هایی در زمینه اخلاق و کشورداری و غیره، از روزگار پیشین آگاه می‌شویم.^۳

به‌طور کلی درباره کتبی که در عهد پارتی به رشته تحریر درآمده است، در کتاب حمزه اصفهانی می‌خوانیم: «از روزگار اینان کتاب‌هایی که به دست مردم است در حدود ۷۰ جلد است».^۴ مسلماً این متون مجموعه آثار داستانی است که در زمان ساسانی باقی مانده بوده و در دوره اسلامی از پهلوی به عربی ترجمه شده است.

ابن ندیم نیز در الفهرست نام چند داستان از «دوران ملوک الطوائف» را برمی‌شمارد که در آغاز دوران اسلامی از پهلوی به عربی ترجمه شده بوده است.^۵

در اواخر عهد ساسانی، دستگاه حکومت به این فکر افتاد که براساس سنت زردشتی و به‌منظور عظمت و بزرگداشت خاندان شاهی و بقای تاریخ آن و ضبط احوال گذشتگان، تاریخی تدوین کند. این کار بزرگ، یعنی تدوین تاریخ ایران، از قدیم‌ترین زمان‌ها که به اعصار اساطیری می‌رسید و از روزگار کیومرث اولین شاه افسانه‌ای این

۱ - همان، ص ۳۷، و دکتر صفا، حماسه‌سرایی در ایران از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم

هجری، چاپ خودکار، ص ۱۱۷. ۲ - کارنامه شاهان در روایات ایران باستان، ص ۳۶.

۳ - اندرزنامه، صص ۱۱ و ۱۲. ۴ - سنی ملوک الارض...، ص ۴۱.

۵ - چاپ قاهره، ص ۴۳۶.

سرزمین آغاز می‌شد و تا پادشاهی خسرو پرویز خاتمه می‌یافت، به‌دست موبدان تراز اول و دانشمندان عصر به زبان پهلوی ساسانی با عنوان خدای نامک (خدای نام‌ها یا نام‌ها شاهان) تحقق پذیرفت (بعدها پس از حمله عرب، موبدان زردشتی بقیه آن را تا زمان یزدگرد سوم تکمیل کردند)^۱. در این کتاب که می‌توان آن را سالنامه رسمی حکومت ساسانی نامید، دوره چهارقرن و نیمی اشکانی، عهد هرج و مرج قلمداد گردید و چنین وانمود شد که امیران کوچکی در نواحی گوناگون ایران فرمانروایی داشته‌اند.^۲ به قول نلدکه بعضی از عملیات پهلوانی نام‌آوران پارتی که در اقواء مردم شاخ و برگ‌های افسانه‌ای پیدا کرده بود، مانند داستان گئو، گودرز، فرود، رستم و غیره بدون هیچ‌گونه دقتی در اصل و منشأ آن در خدای نام‌ها نقل گردید و بدون در نظر گرفتن تاریخ زندگی این قهرمانان، حدوث این وقایع را قرن‌ها به عقب راندند و آن را به دوره کیانیان رسانیدند.^۳

بدین ترتیب به قول حمزه اصفهانی، داستان‌های خدای نام‌ها مبالغه‌آمیز و به‌منظور قدرت بخشیدن به سلسله نسب سلاطین ساسانی و حفظ نفوذ طبقه نجبا و اشراف و موبدان است و نویسندگان آن سعی داشته‌اند که با حماسه‌سرایی نام شاهنشاهان ساسانی را بلندآوازه کنند.^۴ ضربت اساسی دیگری که ساسانیان به اشکانیان وارد آوردند، چنانکه ملاحظه شد، کاستن دوران حکومت ایشان است، که آن را به نصف تقلیل دادند و رسماً این تاریخ مخدوش را در خدای نام‌ها وارد ساختند.

مسعودی و بیرونی تنها مورخان هستند که به این «تاریخ‌سازی» پی برده‌اند و علت آن را در کتب خویش ذکر کرده‌اند که عیناً آن را نقل می‌کنیم:

مسعودی در این باره چنین روایت می‌کند: «در میان پارسیان و دیگر امم، در تاریخ اسکندر اختلاف است، و در این نکته بسیاری از مردم غافل مانده‌اند، و آن رازی دینی و

۱ - برای توضیح بیشتر درباره خدای نام‌ها، ر.ک: نلدکه، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷، ص ۲۴ - ۲۶ و دکتر صفا ص ۶۲ - ۶۸.

۲ - دکتر مشکور، مقدمه بر ترجمه تاریخ طبری بلعمی، نقل از مقاله خدای نام‌ها، ص ۵.

۳ - صص ۲۵ و ۲۶.

۴ - نقل از مقاله خدای نام‌ها، نوشته دکتر مشکور، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هشتم، شماره ۶،

سلطنتی و از رازهای پارسیان است که جز موبدان و هیربدان و دانشمندان ایشان بر آن آگاهی ندارند. من در پارس و کرمان و دیگر شهرهای ایران به مطلبی برخورددم که در هیچ یک از کتاب‌های پارسیان و کارنامه‌ها و تاریخ‌های ایرانیان موجود نیست. این نکته‌ای است که زرادشت، پسر پورشسب، پسر اسپیتمان در اوستا آورده است که احوال دولت پارسیان سیصدسال پس از او آشفته شود، و چون هزارسال از عهد او بگذرد، دین و دولت ایرانیان برافتد. باید دانست که فاصله بین زرادشت و اسکندر قریب سیصدسال است. چه زرادشت در پادشاهی کی‌گشتاسب پدید آمد و اردشیر بابکان در پانصد و اندی سال بعد از اسکندر به شاهی نشست. اردشیر چون شاه شد، از مدت هزارسال که زرادشت برای عمر سلطنت ایران پیش‌بینی کرده بیش از دویست سال نمانده بود. از بیم آنکه پیشگویی او در زوال دولت، مردم را ناامید نسازد و آنان را از یاری به سلطنت وی باز ندارد، از پانصد و چند سالی که مابین او و اسکندر فاصله بود، در حدود یک نیم آن را کم کرد و از ملوک الطوائف کسانی را که در این مدت باقیمانده شاهی کرده بودند یاد کرد، و بقیه را از قلم بینداخت و در مملکت شایع کرد که استیلای او بر ملوک الطوائف و کشتن اردوان که از همه ایشان مهمتر بود و سپاه بیشتر داشت، به سال دویست و ششم پس از اسکندر بوده است و تاریخ را بدین سان وانمود، و به میان مردم رواج کرد.^۱ سپس توضیح می‌دهد: «از میان اشکانیان پادشاهانی نیز بوده‌اند که نام و مدت شاهنشاهی‌شان معلوم نیست و در کتاب‌های ایرانیان و دیگر کتب سرگذشت ملوک یادی از آنها نیست... و آن عمل اردشیر بابکان بود».^۲

سرانجام مسعودی در چند مورد، از زمان کشته شدن داریوش هخامنشی و انقراض آن سلسله تا قیام اردشیر را پانصد و سیزده سال می‌داند.^۳

ابوریحان بیرونی نیز معتقد است که در عهد ساسانی به منظور ساختن تاریخی نو، دوره ۵۳۷ ساله قدرت ملوک الطوائف، یعنی از فاصله حکومت اسکندر تا اردشیر را کوتاه کرده و به ۲۶۰ سال رسانیده‌اند. سپس خود تاریخ دوران اشکانی را از روی کتاب شاپورگان مانی که در سال ۵۲۷ اسکندری و دو سال بعد از به تخت نشستن اردشیر

۱ - التنبیه والاشراف، صص ۹۱ و ۹۲.

۲ - همان، ص ۹۰.

۳ - همان، ص ۹۱.

ادعای پیامبری کرد، تصحیح کرده و تاریخ جلوس اردشیر بابکان را به تقویم سلوکی سال ۵۳۸ ذکر می‌کند.^۱

حمزه اصفهانی نیز شکوه از این دارد که میان نسخه‌های خدای نامه چندان اختلاف پدید آمده که سندها هیچ‌یک با حساب زیج‌های فلکی و جدول‌های ستاره‌شناسی مطابقت ندارد.^۲ و در جای دیگر روایت می‌کند: «چون اردشیر به پادشاهی رسید، تاریخ را از آغاز سلطنت خود نهاد»^۳.

یکی دیگر از مورخان نادر دوره اسلامی که به صراحت زمان تقریباً صحیحی برای دوره سلطنت اشکانیان معین کرده، ابن بلخی است که مدت آن را «چهارصد و بیست و نه سال» می‌نویسد.^۴

طبری با تردید از قول نصاری و اهل کتب قدیم یاد می‌کند: «از هنگام پادشاهی اسکندر به سرزمین بابل تا آن زمان (زمان ساسانیان) پانصد و بیست و سه سال بوده»^۵.

اردشیر بابکان بیم و هراس خود را از به آخر رسیدن دنیا براساس سنت زردشتی کتمان نمی‌کند و در موارد گوناگون این موضوع را به یاد اطرافیان و فرزندان خود می‌آورد. مانند این جملات: «اما در آن هنگام که روز نابودی فرا رسد»^۶ و «اگر به بلای بزرگی که سر هزار سال فروود می‌آید، یقین نداشتیم»^۷.

تنسر نیز در نامه خود به شاهزاده طبرستان این موضوع را یادآوری می‌کند: «اگر نه این بود که دانسته‌ایم بر سر هزار سال بلیه نازل می‌شود، می‌گفتیم که شاهنشاه برای همیشه کار را سامان داده است؛ ولی دانسته‌ایم که بلیه‌ها بر سر هزار سال است»^۸. در دوره ساسانی همراه با محو و نابودی آثار فرهنگ پارتی، آثار مادی و تمدنی بی‌شماری نیز از بین رفته است که نمونه‌های فراوانی از آن در دست داریم؛ ویرانی شوش، پایتخت کهن امپراتوری عیلام و سپس هخامنشی، یکی از این نمونه‌هاست. این شهر که در دوران سلوکی و اشکانی اهمیت و شکوه گذشته خود را همچنان حفظ کرده بود، جزء یکی از

۱ - آثارالباقیه، ص ۱۵۰ - ۱۵۳.

۲ - نقل از کتاب عهد اردشیر، اندرزنامه، ص ۱۰.

۳ - سنی ملوک الارض.....، ص ۱۷.

۴ - فارسنامه، ص ۱۴.

۵ - ج ۲، ص ۵۸۰.

۶ - اندرزنامه، بند ۳۶.

۷ - همان، ص ۲۸.

۸ - نقل از التنبیه والاشراف، ص ۹۲.

مراکز اقتصادی و فرهنگی دوره پارتی محسوب می شد و ابنیه و آثار هنری بسیاری در آن بنا شده بود. از اردوان پنجم نقش برجسته ای کشف شده که شاه را در حال بخشیدن حلقه فرمانروایی به ساتراپ شوش به سال ۲۱۲ م. نشان می دهد. این اثر احتمالاً آخرین اثر پارتی می باشد و معرف آن است که هنگامی که قیامی برضد این سلسله در شرف تکوین بوده، آخرین مقاومت ها برضد قیام کنندگان در این منطقه انجام گرفته، بخصوص که آخرین جنگ بین اردشیر و اردوان در حوالی این شهر اتفاق افتاد.

مسلماً شوش به علت پایداری و جانبداری از پارت ها مورد خشم و نفرت ساسانیان واقع شد و از جانب آنان به دفعات ضربه ها و خسارت های بسیاری دید و قسمتی از شهر به کلی ویران شد. هرچند که شاپور اول ویرانی های زمان پدر را تا حدی ترمیم کرد؛ ولی چون شوش همچنان کانون مخالفت با سلسله جدید باقی ماند. در قرن چهارم میلادی سرانجام شاپور دوم به بهانه اغتشاش و انقلاب مسیحیان، شهر را زیر پای سیصد فیل با خاک یکسان کرد. شاپور دوم، پس از ویران و بی اعتبار کردن شوش، در نزدیکی آن شهر ایران خوره شاپور را بنا نهاد و علی رغم شوش، در عظمت و شکوه بخشیدن به آن کوشش فراوان کرد، که امروزه ویرانه های شهر ایران خوره شاپور به نام ایوان کرخه موجود و معروف است.

شاهنشاهان بعدی ساسانی نیز در شهرهای دیگری که در حدود خوزستان و فارس بنا کردند، هیچ گاه به شوش فرصت تجدید حیات و باز یافتن عظمت گذشته خود رانداوند^۱.

یکی دیگر از شهرهای بسیار معروف و آباد عهد پارتی که به دست ساسانیان ویران شد و اعتبار خود را تا مدت ها از دست داد، ری است. این شهر که به نام ارشکیه معروف گردید و از زمان ارشک به بعد قلاع، کاخ ها و محلات و بازارهای متعددی در آن بنا شد، به طور کلی پایتخت بهاره اغلب شاهان اشکانی بود، بخصوص خاندان مهران که از این ولایت بودند و همواره مرزبانان ری از بین ایشان انتخاب می شدند، در آبادی آن

۱ - بیانی، شیرین، پایتخت های ایران باستان، مقاله شوش، انتشارات جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۵۱، ص

بسیار کوشیدند و محلات و دروازه‌ها و بازارهایی به نام آنان ساخته شد.^۱

بدین ترتیب مسلماً ری نمی‌توانست برای ساسانیان منطقه‌ای خوشایند باشد. بخصوص که پس از انقراض پارت‌ها، همچنان، اشرافیت پارتی را در خود نگاه داشت و تیول‌خاندان مهران باقی ماند^۲ و ساسانیان را به‌نحو شایسته‌ای پذیرا نشد. هر چند که بنا به روایات کارنامه اردشیر بابکان و همچنین شاهنامه فردوسی، اردشیر پس از قتل اردوان و قبل از ورود به تیسفون، مدتی در این شهر به سربرد^۳ تا شاید با حضور خود آرامش و اطاعتی بدان بخشد. از آن پس ساسانیان به ری پشت کردند و عمران و آبادی خاصی از جانب حکومت در آن دیده نشد. خسرو انوشیروان طی سفری آتشکده معروفی را که از عهد اشکانی باقی بود و بت‌های بسیاری در آن حفظ می‌شد، ویران ساخت و بت‌هایش را بیرون ریخت.^۴ محتملاً ناراحتی جدیدی از جانب ری احساس شده بود که این سفر جنگی را ایجاب کرده بود.

ویرانی کلی ری با ماجرای بهرام چوبینه همراه بود که قیام خویش را بر ضد سلطنت از آنجا آغاز کرد و از پشتیبانی کامل مردم آن سرزمین بهره‌مند شد. پس از آنکه این عصیان به‌دست خسرو پرویز خاموش شد، شهر غرامت بسیار سنگینی پرداخت و شاید زیر پای پیلان خرد و نابود گردید.^۵

در شاهنامه فردوسی خسرو پرویز به ویرانی ری چنین دستور می‌دهد:

چنین گفت کاکنون بر و بوم ری بکویند پیلان جنگی به پی
همه مردم از شهر بیرون کنند همی ری به پی دشت و هامون کنند^۶

مع‌هذا ری به‌علت ریشه‌های کهن فرهنگی و تمدنی و وسعت و جمعیت، به‌کلی نابود نشد و همچنان تا حمله عرب جزء تیول مهران‌ها باقی ماند؛ بدون اینکه مجال تعمیر و شکوفایی سابق را بیابد.

چنانکه می‌دانیم، شاهنشاهان اولیه ساسانی نام بعضی از شهرها و مناطق دوران

۱ - کریمان، ری باستان (دو جلد)، انتشارات انجمن آثار ملی، ج ۱، ۱۳۴۵، ج ۲، ۱۳۴۹، ج ۱ ص ۲۸۰،

۲۸۲، ۲۸۶ و ۲۹۸ ج ۲، ص ۱۰۲. ۲ - همان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۳ - همان، ج ۲، ص ۱۱۲. ۴ - همان، ص ۱۱۳.

۵ - همان، ج ۱، ص ۳۱۴. ۶ - ج ۹، صص ۲۸۵۰ و ۲۸۵۱، بیت ۳۱۰۵.

اشکانی را نیز عوض کردند، مانند منطقه بیت آرامیه که به سورستان تبدیل گردید. اردشیر شهر سلوکیه را که یکی از کانون‌های ضدپارتی بود و انقلابات فراوانی را از لحاظ کسب استقلال در برابر اشکانیان پشت سر گذاشته بود، نوسازی کرد و آن را وه اردشیر نام نهاد^۱.

گذشته از تعویض نام شهرها و نواحی، شاهنشاهان اولیه ساسانی دست به ساختن شهرهای جدیدی زدند تا شهرهای دوران پارتی را بی اعتبار و بی اهمیت کنند. تنها اردشیر شش شهر و به قول طبری هشت شهر ساخت، بدین قرار: اردشیرخوره (که شهر گور را توسعه داد)، رام اردشیر، ریوازشیر، هرمزد اردشیر (سوق الاهواز)، وه اردشیر، استرآباد (کرخه میشان)، پارسه اردشیر و بود اردشیر، که در ایالات فارس، خوزستان و بین النهرین احداث شده بودند.^۲

از قرائن چنین برمی آید که نقوش برجسته و آثار هنری دوران پارتی نیز توسط ساسانیان از بین رفته است؛ زیرا در نقش رستم نقوش برجسته‌ای از دوره عیلامی در دست است که یکی را به کلی پاک کرده و روی آن نقش ساسانی (بهرام دوم ۲۷۶-۲۹۳ م.) نقر کرده‌اند و دیگری، در وسط دو نقش برجسته عیلامی، نقش برجسته ساسانی کنده‌اند.^۳ بنابراین مستبعد نیست که با نقوش پارتی نیز چنین کرده باشند.

آنچه بیش از همه کینه و دشمنی ساسانیان را نسبت به پارت‌ها، و ولع نابودی آنان را نمودار می‌کند و جنبه‌ای کاملاً کنایه‌ای دارد، چگونگی مرگ رقت‌انگیز اردوان پنجم به دست اردشیر است.

در مجمل‌التواریخ در این باره چنین می‌خوانیم: «و چون اردشیر او را به دست خویش بکشت اندر حرب، خوش بخورد، و برگردنش بایستاد، بعد از آنک سرش را به لگد پست کرد^۴».

طبری این واقعه را چنین روایت می‌کند: «اردشیر او را دریافت و بکشت، او از

۱ - Pigulevskaja; P. 123.

۲ - لوکونین، ص ۶۴.

۳ - ر.ک: آمیه، تاریخ عیلام، ترجمه دکتر شیرین بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، صص ۹۳ و ۹۴ و

۴ - ص ۶۰.

تصویر ۱۲۹.

اسب فرود آمد و لگد بر سر وی می زد تا مغزش از سر بیرون آمد^۱، در قسمتی دیگر اضافه می کند که پس از کشتن او، دستور داد تا پوست بدنش را کنند و بدنش را در شهر اردشیر خوره به معرض نمایش گذاردند؛ «و این آرزویی بود که برآورده شد»^۲.

فردوسی در شاهنامه چگونگی مرگ اردوان را چنین می سراید:

به دژخیم فرمود شاه اردشیر که رو دشمن پادشا را بگیر
به خنجر میانش به دو نیم کن دل بدسگالان پر از بیم کن^۳

اردشیر نه تنها اردوان، بلکه بسیاری از شاهزادگان اشکانی و شاهان ولایات را به قتل رسانید؛ «نود پادشاه را بکشت از ملوک الطوائف»^۴. سپس دستور داد تا سرهای دشمنان را برای عبرت سایرین بر دیوار معبد آناهیتای استخر، مرکز نضج و تکوین قدرت دودمان ساسانی آویختند. چنانکه طبری روایت می کند: «اردشیر... از استخر نخست به سگستان و سپس به گرگان، ابرشهر، مرو، بلخ، خوارزم تا انتهای سرزمین خراسان رفت. او بسیاری مردمان بکشت و سرهاشان به پارس فرستاد و بر آتش خانه اصطخر بر دار کرد»^۵.

اگرچه روایاتی که از منابع اسلامی ذکر شد توأم با اغراق و گزافه است، مع هذا تا حدی گواه بر کینه و نفرتی است که سینه ساسانیان را از دشمنی پارت ها انباشته بوده است.

۲ - ر. ک: همان، ص ۱۴.

۱ - بلعمی، ص ۸۶.

۴ - مجمل التواریخ، نقل از حمزه اصفهانی، ص ۶۰.

۳ - ج ۹، ص ۱۹۴۳، بیت ۴۰۵.

۵ - بلعمی، ص ۸۷.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهارم

انتقال اشرافیت پارتی به عهد ساسانی

هرچند ساسانیان کوشیدند نظامی جدید در تشکیلات حکومتی و اداری وارد کنند، ولی نتوانستند به کلی خود را از قید روش‌های گذشته‌ها سازند.

دستگاه عظیم اداری و حتی سپاهی ساسانی، با تمام کوشش‌های خستگی‌ناپذیر اردشیر، برای ابداع روش‌های جدید و اصلاح روش‌های گذشته و حتی استقرار اصل تمرکز که قدرت ملوک الطوایفی و نظام فئودالی را منکوب می‌کرد، مع‌هذا به علت توسعه بخشیدن به نیروی مادی و معنوی طبقه اشراف تازه تأسیس یافته و اشراف بازمانده حکومت سابق، طبیعتاً جامعه را به سوی تجزیه قدرت واحد سلطنت سوق می‌داد.

مسئله ملوک الطوایفی همواره در صدد بود تا مجدداً حقوق قدیم خود را باز یابد، که تا حد بسیاری نیز موفق شد؛ به طوری که چند سالی پس از تأسیس حکومت ساسانی، تشکیلات فئودالی را به وضوح مشاهده می‌کنیم.^۱

در زمان پارت‌ها نجبای ملوک الطوایف جزء بزرگان درباری به شمار می‌رفتند، که نه تنها قدرت این دسته در دوران بعدی همچنان پابرجا ماند، بلکه گاهی با وصلت با خاندان شاهی ساسانی، براعتبار آن افزوده شد. گذشته از آنکه اردشیر دختر اردوان را به زنی گرفت و از او فرزندی به دنیا آورد.^۲ در روایات مشاهده می‌کنیم که هرگز

۱ - کریستنسن، ص ۱۷۹.

۲ - بنابر روایات اردشیر ابتدا از اینکه از این شاهزاده خانم فرزندی به دنیا خواهد آمد، بر او خشم گرفت، ولی بتدریج بدین امر راضی شد.

به ایوان شود و روشن روان

بفرمود تا دختر اردوان

ز زنگار بزدود ماه و را

ببخشید کرده گناه و را

ر.ک: فردوسی، ج ۱، ص ۱۹۷۱، بیت ۱۴۵.

(۲۷۳-۲۷۴ م.) پسر و ولیعهد شاپور اول از مادری پارتی و دختر مهرک نوشزاد، یکی از سرسخت‌ترین دشمنان مؤسس سلسله بود، که اگر قول فردوسی را در شاهنامه بپذیریم، این زن داری نفوذ فراوانی در شوهر بوده است:

همی بود مهتر به پیشش به پای^۱

و باز به قول طبری در زمان شاپور اول هنوز «از نسل اشکانیان خلقی برجای مانده بودند»^۲.

هنگام بررسی اوضاع و معضلات داخلی مملکت، به‌طور کلی مهمترین مسئله را رقابت‌های شدید بین نجبای فتودال و قدرت شاهنشاهی می‌یابیم. ساسانیان در عین حال که این طبقه را که نسبشان به هخامنشیان و اشکانیان می‌رسید، محترم می‌داشتند، سعی می‌کردند تا در برابر آن، نیروی تازه نفسی قرار دهند؛ و آن طبقه جدید بزرگان و نجبا بود که نفوذشان با گرفتن امتیازات گوناگون روز به روز رو به فزونی بود. این وضع نه تنها موفقیتی در تقلیل نیروی فتودال و نجبای دوران پارتی حاصل نکرد، بلکه قدرت جدید مشکلی بر مشکلات افزود. اهدای زمین از طرف پادشاه به اشراف که موجب شد املاک بتدریج در دست این گروه تمرکز یابد، از میزان اراضی حکومتی می‌کاست و در نتیجه از عواید خزانه کسر می‌شد. این املاک گذشته از طبقه نجبا، ثروت روحانیان و نظامیان (دوطبقه بزرگ) را تشکیل می‌داد، که بردگان و زارعین بر سر آن به کار مشغول بودند^۳.

علت اهدای زمین به اشراف، جلب حمایت ایشان بود، که این روش در واقع میراث دوره اشکانی است. مسئله توسعه قدرت اقتصادی اشراف که جامعه را بسوی شیوه فتودالی سوق می‌داد، از جمله علل ظهور مزدک و سپس اصلاحات انوشیروان بوده است^۴.

روابط و مناسبات برده‌داری دوران پارتی - که چندان رونقی نداشت - نه تنها در زمان ساسانیان به قوت خود باقی ماند، بلکه در مواردی شدیدتر نیز شد. زیرا شواهدی

۱ - ج ۹، ص ۱۹۷۷، بیت ۲۴۰، و ص ۱۹۷۸، بیت ۲۴۵، برای توضیح بیشتر ر.ک: بلعمی، ص ۹۷.

۲ - بلعمی، ص ۹۹. ۳ - دیاکونو، ص ۴۱۴.

۴ - همان.

در دست است که نشان می‌دهد از قرن دوم میلادی وضع دسته‌ای از بردگان عهد پارتی بهتر شده بود و با وجود اینکه جزء دارایی اربابان خود محسوب می‌شدند، مع‌هذا از آزادی نسبی برخوردار شده بودند. بدین ترتیب که می‌توانستند از دسترنج خویش به نسبت کاری که انجام می‌دادند، سهمی ببرند. مسلماً بهبود وضع این گروه از بردگان موجب کاری زیاده‌تر و رونق وضع اقتصادی بوده است؛^۱ درحالی‌که در دوره مورد بحث این بهبود و گشایش را نزد بردگان مشاهده نمی‌کنیم.

سپاه دوره ساسانی نیز مانند گذشته مبتنی بر سواره‌نظام سنگین اسلحه و زره‌پوش بود که دسته نجبای بزرگ آن را تجهیز می‌کردند و سواره‌نظام سبک اسلحه که از کمانداران نجبای کوچک تشکیل می‌شد و از طرف سواره‌نظام سنگین اسلحه حمایت می‌شد. به علاوه قسمت اعظم سپاه را قشون چریکی عهد اشکانی تشکیل می‌داد.^۲

سرن پارتی و حماسه ملی ایران

در اساطیر و حماسه‌های ملی ایران عهد ساسانی پادشاهان و تعدادی از نجیب‌زادگان اشکانی به صورت سرداران بزرگ کیانی معرفی شده‌اند. شاید به این دلیل که افراد خاندان شاهی اسامی پهلوانان اساطیری را بر خود می‌گذاشته‌اند^۳ و با از بین رفتن آثار و مدارك آن عهد در زمان ساسانیان و به قول نلدکه به دلیل نفوذ خاندان‌های بزرگ پارتی در دوره ساسانی که تمام شوکت و اعتبار خاص خود را حفظ کرده بودند، نیاکانشان جزء پهلوانان داستان‌های ملی به شمار آمدند.^۴

اصولاً اثبات این نظریه که بعضی از پهلوانان ملی ایران از افراد تاریخی عهد اشکانی‌اند، برای اولین بار توسط دانشمندان ایران‌شناسی چون مارکوارت، نلدکه، هرتسفلد و کریستنسن انجام گرفته است.^۵ بنا بر این نظریه اوصاف پهلوانان شاهنامه

۱ - ملکزاده بیانی، وضع مالی و اقتصادی، ص ۱۴.

۲ - گیرشمن، ص ۳۱۶. ۳ - نلدکه، صص ۱۴ و ۱۵.

۴ - حماسه ملی ایران، ص ۱۶.

۵ - ر.ک: آثار ایشان درباره حماسه‌های ملی ایران و عهد ساسانی.

فردوسی که مأخذش خدای نامه عهد ساسانی است، به نوعی می‌باشد که از همان نظر اول خواننده را بر آن می‌دارد تا آنان را یا از شاهنشاهان یا از امرای محلی پارتی بداند. بزرگان دربار کیکاووس و کیخسرو چون میلاد، مهرداد، بیژن، پلاشان فرهاد و گودرز، در تاریخ با پادشاهان اشکانی مطابقت دارند.^۱ چنانکه میلاد به عقیده مارکوارت نام تحریف شده مهرداد یا میتريدات اشکانی است. نام میلاد در تواریخ اسلامی نیز جزء اسامی شاهان پارتی ذکر شده است. بیژن نیز در فهرست اسامی اشکانیان در تواریخ اسلامی وجود دارد. در تاریخ شاهنشاهان اشکانی دو تن را به نام واردان می‌شناسیم که شاید تلفظ رومی فرود باشد. بخصوص که در شاهنامه فردوسی زندگی فرود شباهت بسیاری با زندگی این شاهنشاه پارتی دارد، و سرانجام پلاشان از پهلوانان تورانی شاهنامه، همان بلاش اول است.^۲

مورخان عمده دوره اسلامی چون مسعودی، بیرونی، ابن بلخی و غیره بنابر همین حماسه‌های عهد ساسانی، نسبت اشکانیان را به «سیاوخش پسر کیکاوس شاه»^۳ و به «نژاد کیومرث»^۴ می‌رسانند.

گذشته از شاهان، پهلوانان حماسی نیز قابل انطباق با امرای فتودال می‌باشند، که هریک سپاه و درفش خاص خود داشتند، از نواحی گوناگون به دربار شاه حاضر می‌شدند و سپاهیان‌شان نیز مستقیماً تحت اطاعت این سرداران بودند. درحالی‌که همه این پهلوانان خود مطیع شاهنشاه بودند.^۵

در همین حماسه‌ها چگونگی جمع‌آوری سپاه نیز شیوه پارتی دارد. خاندان‌های اشرافی عهد ساسانی بر مبنای همین دلایل گاهی ادعا می‌کردند که نجیب‌زادگی و اصالت آنان قدیمی‌تر یا به همان قدمت خاندان ساسان است.^۶ برای مثال می‌توانیم خاندان قارن (از هفت خاندان) را نام ببریم که نسب خود را به دوران افسانه‌ای

۱ - کریستنسن، کارنامه شاهان...، صص ۲۷ و ۲۸.

۲ - دکتر صفا، صص ۵۳۴، ۵۳۶ و ۵۳۸.

۳ - مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۸۹. آثارالباقیه... ص ۱۴۵

۴ - ابن بلخی، ص ۱۳.

۵ - دکتر صفا، ص ۵۴۶.

۶ - نلدکه، ص ۱۴، زیرنویس ۳.

می‌رساندند و می‌توانیم داستان کاوه آهنگر را منتسب به ایشان بدانیم. نام کاوه قابل انطباق با نام کارن یا قارن است و قارن در شاهنامه از مشاهیر پهلوانان و پسر کاوه است. گذشته از این دلیل که نام کاوه و قارن یکی است، گودرز و گیو نیز که نیاکان خاندان قارن بودند، جزء قهرمانان اساطیری محسوب می‌شوند.^۱ گودرز یکی از پادشاهان معدود اشکانی است که در مورد وفاداری اش به آیین ملی، اسناد تاریخی بسیاری در دست است.

سردسته شاهان محلی دوران پارتی که جنبه افسانه‌ای و اساطیری گرفته‌اند، امرای سیستان می‌باشند، که چهره درخشان این افسانه‌ها زال و رستم‌اند. به ظن قریب به یقین رستم شخصیتی تاریخی بوده که بتدریج جنبه اساطیری به خود گرفته است.^۲ داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه فردوسی نمایانگر دو نظام متفاوت حکومت اشکانی و ساسانی است. بدون اینکه حماسه‌سرای بزرگ خواسته باشد این منظور را آشکار سازد.

رستم قهرمان داستان پارتی و اسفندیار قهرمان داستان ساسانی است. به تعبیر دیگر، رستم نماینده فرمانروایان محلی است که در برابر فشار حکومت مرکزی برای حفظ موجودیت خود تلاش می‌کردند؛ درحالی‌که اسفندیار در این داستان از متمرکز و یکپارچه کردن کشور حرف می‌زند. لشکرکشی به سیستان و ترویج دین زردشت توسط وی، و بی دینی رستم که صراحتاً با انتشار دین نوین مخالف است و موبدان وی را سزاوار آتش دوزخ می‌دانند، مؤید این مدعاست. سرانجام برد با نوآوران است که در قتل عام خانواده رستم و ویران شدن کاخ‌های سیستان به دست بهمن جوان نمودار می‌شود. بنابراین آیا نمی‌توان گفت که به نحوی ضمنی، در وجود این دو قهرمان دو شیوه فکر پارتی و ساسانی در برابر هم قرار گرفته‌اند؟^۳

در نامه‌ای منسوب به کیکاووس که رستم را به والی‌گری منصوب می‌کند نیز شباهت‌های فراوانی به چگونگی انتخاب ساتراپ‌ها و والی‌های عهد پارتی می‌یابیم.

۱ - همان، ص ۱۵.

۲ - همان، ص ۱۰۲ و دکتر صفا، ص ۵۲۷.

۳ - دکتر اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۹، صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

مضمون نامه چنین است: «... مملکت سیستان و زاوولستان ترا دادم و باید کی به بندگی هیچکس اقرار نیاوری و این ولایت کی ترا دادم به مملکت نگاهداری، و بر تخت نشینی از سیم و زر اندود، و ولایت کی ترا داده‌ام مال خویش؛ و کلاهی زربفت به عوض تاج بر سر می‌داری، چون در ولایت خود باشی تا جهانیان بدانند که ثمرت خدمت و وفاداری چگونه شیرین بود، و حق شناسی ما بندگان را بر چه جهت باشد^۱».

همه این دلایل می‌تواند ظن ما را تقویت کند و از رستم پهلوانی پارتی بسازد^۲. بدین ترتیب ادعای خاندان‌های اشرافی پارتی عهد ساسانی را که خود را نجیب‌زاده‌تر و اصیل‌تر از خاندان ساسانی می‌دانستند، بی‌مورد نباید تلقی کرد.

بازماندگان اشرافیت پارتی

چنانکه در مباحث قبل ذکر شد، مهمترین گروه نجبای بازمانده عهد پارتی، هفت خاندان بزرگ بودند که مانند سابق در رأس طبقات اجتماعی پس از خاندان سلطنتی قرار داشتند و گذشته از خاندان اشکانی که خود جزء این هفت خاندان محسوب می‌شدند و عبارت بودند از: قارن، مهران، سورن، اسپاهبذ، اسپندیاذ و زیک، که در بین آنان قارن‌ها، سورن‌ها، مهران‌ها و اسپهبد‌ها از خاندان‌های مهم پارتی بودند. مقرر قارن‌ها مانند گذشته نپاوند؛ سورن‌ها، سیستان؛ اسپاهبذ‌ها گرگان و مهران‌ها، ری بود.

این گروه انتساب به سلسله اشکانی را جزء امتیازات خود می‌دانستند و بدان مباحات می‌کردند. دودمان اسپندیاذ و مهران که اهمیتی بیش از سایرین داشتند، بخصوص سعی بسیار در یادآوری این موضوع داشتند.^۳

اگر قول آمین‌مارسلن را بپذیریم که مدعی بود: «هیچ ایرانی جرأت ندارد متسبب به دودمان اشکانی را صدمه و آزاری برساند، و این کار را گناهی بزرگ می‌شمارد»^۴، می‌توانیم بهتر به موقع خاص این خاندان‌ها در جامعه پی ببریم.

۱ - ابن بلخی، ص ۵۲. ۲ - نلدکه، ص ۱۰۳ و دکتر صفا، ص ۵۲۷.

۳ - کریستنسن، صص ۱۲۴ و ۶۳ و دیاکونو، ص ۴۱۲.

۴ - جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانسوس، صص ۲۳ و ۲۴.

حکومت جدید که علی‌رغم میل خود، آنان را پذیرفته بود، پیوسته مساعی خویش را برای تخفیف قدرت و امتیازاتشان به کار می‌برد؛ ولی این مساعی بی‌نتیجه بود، زیرا در دوره اول سلطنت ساسانی تا مرگ شاپور دوم (۳۷۹ م.)، یعنی دوره عظمت و اعتلای آن، اگرچه تا حدودی قدرت این خاندان‌ها محدود شد، ولی در زمان شاهان بعدی تا جلوس خسرو انوشیروان (۵۳۱ م.) در حدود یک قرن ونیم مجدداً نفوذ و اعتبار خود را باز یافتند و بار دیگر پس از انوشیروان در دوره انحطاط حکومت قدرت‌نمایی آنان را مشاهده می‌کنیم.^۱

گیرشمن معتقد است: «اشرافیت مذکور در جدال‌های خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش یکی از علل انحطاط و حتی انهدام شاهنشاهی ساسانی بود».^۲

چگونگی امتیازات این خاندان‌ها که بعضی مناسب موروثی خود را اعم از کشوری و لشکری در طی چهار قرن تاریخ ساسانی حفظ کردند، به‌درستی مشخص نیست. ولی آنچه مسلم است، در سراسر ایالات نفوذ داشتند و مانند گذشته در ردیف بزرگان درباری از امتیازات کامل سیاسی و اقتصادی بهره‌مند بودند. برای نمونه در شورای سلطنتی برای امور جانشینی شرکت داشتند و در عوض مقام سلطنت را با قوای نظامی خود پشتیبانی می‌کردند، در صورت لزوم موظف بودند مانند دوره پارتی دسته‌هایی تجهیز کنند و به عرصه نبرد بفرستند.^۳

در میان این گروه به شخصیت‌های بسیار بارز و مهمی برمی‌خوریم که هر یک در دوره خود از گردانندگان اصلی چرخ‌های سیاسی و اقتصادی مملکت بودند، در اینجا بعلاً اهمیت مسئله، برای نمونه زندگی چند تن از معروف‌ترینشان را شرح می‌دهیم؛ هرچند شاید از حوصله بحث حاضر دور باشد:

از شاخص‌ترین این شخصیت‌ها، مهر نرسی فرزند ورزگ^۴ است که نسبش به خاندان اسپندیاز می‌رسد و در زمان سلطنت یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۱ م.) و بهرام پنجم (۴۲۲ - ۴۵۹ م.) «هزار پات» یا «وزورگ فرماتار» به معنی وزیر اعظم (صدراعظم) و بعد از شاهنشاهان مهم‌ترین فرد دوران خود بوده است.

مهر نرسی لقب «هزاربندك» به معنی «صاحب هزار غلام» داشته، که معرف

ثروت بیکران وی است. از این شخصیت املاک وسیع از جمله چهار قریه را در نواحی اردشیرخوره و شهر شاپور پارس می‌شناسیم. قصرهای متعدد و آتشفشانها، و پلی که در فیروزآباد (شهرگور) ساخته بود، همچنین سه باغ که هر یک دارای دوازده هزار درخت بود، شهرت بسیار دارد. مهنررسی در پیری از کار کناره گرفت، ولی چون از جانب حکومت احساس نیاز به وی می‌شد، بار دیگر توسط یزدگرد دوم بر سر کار بازگشت، این بار کوشش خود را برای طرد مسیحیت از ارمنستان به‌کاربرد.

مورخان دوره اسلامی مهنررسی را از لحاظ هوشمندی، تدبیر و سیاست بسیار ستوده‌اند. گذشته از خود وی، سه پسرش نیز هر یک دارای بالاترین و بزرگترین مقامات روحانی، کشوری و لشکری مملکت بودند.^۱

سورن پهلوی رئیس خاندان سورن‌ها نیز بعد از مهنررسی در عهد بهرام پنجم وزیراعظم «هزارپات» بوده است.^۲

در زمان سلطنت پیروز (۴۵۹ - ۴۸۴ م.)، مقتدرترین شخصیت‌های ایرانی سه تن بودند: یکی زرمهر یا سوخرا از خاندان قارن که اصلاً شیرازی و حکمران سکستان یا به قول فردوسی «اسپهبد سکستان» بود؛ دیگری رهام از خاندان مهران که پیروز به کمک او به سلطنت رسید؛ و شاپور اهل ری و از خاندان مهران، که سردار قباد جانشین پیروز نیز بوده، و یکی از دخترانش همسر قباد بوده است.^۳ این سه سردار و حکمران در تعیین شاهنشاه پس از مرگ پیروز نقش اساسی و عمده به عهده داشتند. بدین معنی که پس از مرگ پیروز اختلاف و کشمکش‌های بسیاری بر سر مسئله جانشینی پیش آمد. جمعی طرفدار سلطنت قباد آن فرزند شاه مقتول بودند که به منزله گروگان در دربار هیاطله می‌زیست؛ و جمعی دیگر خواهان به سلطنت رسیدن بلاش برادر پیروز بودند، زیرا از فرمانروایی قباد تحت نفوذ هیاطله در ایران بیم داشتند.

در یکی از متون ارمنی ذکر شده که به‌هنگام مرگ پیروز، زرمهر و شاپور هر دو در ایبری و گرجستان مشغول نبرد بودند و به محض اطلاع از این خبر جنگ را نیمه‌تمام رها

۱ - کریستنسن، ص ۱۹۳ - ۱۹۵ و دیاکونو، ص ۴۱۳.

۲ - همان، ص ۶۹.

۳ - دکتر کریمان، ج ۲، ص ۱۱۲.

کردند و به تیسفون بازگشتند تا در انتخاب شاهنشاه جدید نفوذ خود را به کار بندند.^۱ سرانجام پس از کشمکش‌های بسیار بلاش موفق شد با کمک و پشتیبانی زرمهر به سلطنت نشیند و با روی کار آمدن او فرمانروای حقیقی ایران زرمهر گردید. بلاش که مردی خیرخواه و نیک‌اندیش بود و میل به آبادی و ترمیم اوضاع و شاید تخفیف قدرت اشرافیت و تحدید نظام فتودالی داشت، به زودی مورد خشم و مخالفت فتودال‌ها که زرمهر نماینده آنها بود، قرار گرفت و متأسفانه عمر سلطنتش بیش از چهار سال (۴۸۴ - ۴۸۸ م.) دوام نیافت. سرانجام زرمهر که در به تخت نشستن این شاهنشاه سهم بسزایی داشت، به کمک سایر بزرگان، بلاش را از سلطنت خلع و کور کردند و قباد را بر جایش نشاندند.^۲

قدرت و نفوذ زرمهر بر امور در زمان قباد نیز همچنان برقرار باقی ماند؛ زیرا بنابه نوشته مجمل‌التواریخ او بود که قباد را از نزد هیاطله (هپتالی‌ها) به ایران بازگردانید و به جای بلاش به سلطنت نشاند.^۳

سرانجام قباد که با جنبش مزدکی هم‌آواز شده و قدم در راه عم خود گذاشته بود، و بخصوص از قدرت روزافزون «هزاربندك» به وحشت افتاده بود، دستور به قتل وی داد و بدین ترتیب به زندگی یکی از متنفذترین شخصیت‌های دوران ساسانی خاتمه داده شد؛ ولی ریشه‌های نفوذ خاندان وی به حدی قوی بود که به‌هنگام کودتا مانندی به دنبال ماجرای مزدکی که طی آن قباد زندانی شد و زاماسب برادرش روی کار آمد و بار دیگر اعاده حیثیت طبقه اشراف و ثروتمندان گردید، بنابر روایات، قباد را به دست پسر زرمهر سپردند تا به قصاص خون پدر به قتلش رساند. ولی او نه تنها قباد را نکشت، بلکه طی اقداماتی با کمک یارانش بار دیگر این شاهنشاه را بر تخت نشاند.^۴ هرچند که این روایت اغراق‌آمیز می‌نماید، ولی نمایانگر قدرت و نفوذ خاندان قارن است، که پس از مرگ زرمهر همچنان برقرار مانده بود. بزرگمهر وزیر افسانه‌ای و پرآوازه انوشیروان را نیز یکی از فرزندان زرمهر دانسته‌اند.

۲ - همان، ص ۲۰۶.

۱ - کریستنسن، صص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۴ - همان، ص ۷۳.

۳ - ص ۷۲.

بهرام چوبینه

یکی از درخشان‌ترین چهره‌های دوران آخری امپراتوری ساسانی، بهرام چوبینه پسر وهرام گشنسب، از خاندان مهران است.^۱ او تنها سردار عهد ساسانی است که بر شاهنشاه خود قیام می‌کند و پایه‌های سلطنت چهارصد ساله این خاندان را به لرزه درمی‌آورد. هرچند مسئله از دوره بامداد ساسانی فاصله بسیار دارد؛ ولی از جهت اهمیت نفوذ پارتها در این عهد، جای بحث دارد.

مهران‌ها قدرت گذشته خود را همچنان حفظ کرده و چون از دیهی به همین نام از آبادی‌های جلگه ری برخاسته بودند، این ایالت را در تیول خود داشتند و مقام مرزبانی در خاندانشان موروثی بود. پدر بهرام نیز همین مقام را داشت.^۲

مهران‌ها گذشته از مرزبانی به مقام فرماندهی و سپهسالاری لشکر نیز مکرر رسیده بودند. چنانکه شاپور یکی از افراد این خاندان از سرداران و سیاستمداران معروف دوره پیروز و پسرش قباد بود.^۳

از مهران‌ها که بخصوص در زمان پیروز و قباد قدرتی فوق‌العاده یافته بودند، املاک، بناها، دروازه‌ها، محلات و بازارهایی که به نام خود آنان معروف بود، در ری بسیار وجود داشت. به‌طور کلی این خاندان که منتسب به دودمان اشکانی بودند، در ری محبوبیتی بسیار داشتند.^۴

بهرام چوبینه با برخورداری از چنین نفوذ اجتماعی، اصالت کهن خانوادگی و ثروت بیکران، و با دارا بودن صفاتی عالی چون جنگاوری، شجاعت، بلندپروازی، جوانمردی، تدبیر و اراده‌ای قوی، که همین صفات و خصوصیات رنگ و جلای حماسی به زندگی وی می‌بخشید و یاد نجبای عهد پارتی را در خاطره‌ها زنده می‌کرد، قدم در ماجرای طغیان و عصیان برضد حکومت گذاشت. درحالی‌که به‌هنگام سلطنت هرمز چهارم (۵۷۹ - ۵۹۰ م.) اسپهبد و مرزبان ری، جبال، طبرستان و ارمنستان بود.^۵

۱ - دیاکونو، ص ۴۱۳.

۲ - همان، ص ۴۱۲.

۳ - رك: ص ۸۰.

۴ - دکتر کریمان، ج ۱، صص ۲۹۸، ۳۰۳ و ۳۰۵.

۵ - درباره زندگی و افسانه‌های بهرام چوبینه، رك: دینوری، ص ۸۴ - ۱۱۵، و ابن بلخی، ص ۱۱۶ - ۱۲۰.

هرمز چهارم که در ابتدای کار امیدهای فراوان به بهرام چوبینه بسته بود و با عنوان سپهسالاری و فرماندهی سپاه به جنگ با طوایف مهاجم شمال و شمال غرب ایران روانه اش ساخته بود، پس از پیروزی های درخشان در این جنگ ها به سمت فرمانده کل سپاه ایران در برابر رومیان، منصوبش کرد.

ورا کرد سالار برلشکرش به ابر اندر آورد جنگی سرش^۱

با این همه پس از آنکه بهرام در جبهه غرب در اران (آلبانی) از رومی ها شکست خورد، هرمز او را با طرزی موهن از فرماندهی خلع کرد و این آغاز ماجراست، چرا که در دل شاهنشاه از قدرت و نفوذ فوق العاده سپهسالار مهرانی، در لشکریانش، هراس راه یافته بود و این هراس به تحریک و بدگویی حاسدان پیوسته فزونی می یافت.^۲ بهرام که از خاندان اشکانی بود و از تاریخ دوران اجدادی خویش اطلاع داشت، سلطنت را از لحاظ نژادی برای خود توجیه پذیر می دانست و به قول دکتر اسلامی ندوشن: «وضع ساسانیان را همان گونه می دید که وضع اشکانیان را در آستانه انقراض».^۳ بخصوص در زمان وی که هرمز برای در هم کوبیدن قدرت اشراف و فتودال ها جانب ضعیفان را گرفته و این گروه را از وضع خود بیمنان ساخته بود، هرج و مرجی در اوضاع بروز کرده بود که زمینه را برای هر نوع عصیان آماده و مساعد می ساخت.^۴ موضوع توهین شاهنشاه که نیشتری بود بر این دمل، بهانه مناسب و مجال سرکشی به بهرام داد.

در روایات آمده است که او ابتدا برای طرح نقشه خود به حيله متوسل شد؛ بدین معنی که پس از اطمینان از پشتیبانی سپاه دستور داد تا به نام خسرو پرویز (ولیعهد) سکه ضرب زدند و این نوع سکه را در شهرها رایج کردند، تا به هرمز چنین وانمود شود که خسرو پرویز خیال خلع پدر و احراز مقام سلطنت را دارد. این حيله کارگر افتاد و خسرو پرویز که پدر را خشمگین دید، به آذربایجان و سپس به ارمنستان گریخت.^۵

گستهم و بندوی دایی های متنفذ خسرو پرویز نیز که در این ماجرا به دستور هرمز

۱ - فردوسی، ج ۹، ص ۵۹۲، بیت ۴۵۹. ۲ - ر.ک: دینوری، ص ۸۵ - ۸۹.

۳ - زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۳۹۷.

۴ - بلعمی، صص ۱۷۶ و ۱۷۷. ۵ - دینوری، ص ۸۹.

به زندان افتاده بودند، موفق به فرار شدند و به خویشاوند خود پیوستند و پس از گردآوری قوا به پایتخت بازگشتند و طی اغتشاشاتی هرمز را گرفتند، کور کردند و به زندان انداختند. بدین ترتیب خسرو پرویز به سلطنت رسید.^۱

با این وضع مشاهده می‌کنیم خسرو و بهرام به موازات یکدیگر برای سقوط هرمز کوشش می‌کرده‌اند.

در این میان بهرام چوبینه شاهنشاهی خسرو پرویز را به رسمیت نشناخت و با اطلاع از ورود وی به پایتخت، به اتفاق گردویه خواهرش (که به روایتی زن او نیز بود) از ری عازم تیسفون شد.^۲

خسرو پرویز به مقابله با وی شتافت و طی جنگ ایران شاهنشاه به بهرام پیوستند. سرانجام خسرو پرویز شکست خورد، چون در ایران امیدی به پیروزی نداشت، به اتفاق دو دایی خود که قبلاً هرمز را در زندان به قتل رسانیده بودند، به نزد موریس امپراتور روم رفت تا از وی طلب یاری کند.

فردوسی در شاهنامه جنگ خسرو پرویز و بهرام را به تفصیل شرح می‌دهد و کینه بهرام را نسبت به شاهنشاه ساسانی با دشنام‌هایی چنین تبیین می‌کند:

تو را روزگار بزرگی مباد	نه بیداد دانی زشاهی نه داد
بروز یکی دار سازم بلند	دو دست بیندم به خم کند
بیاویزمت زان سزاوار دار	بینی زمن تلخی روزگار ^۳

پس از فرار خسرو پرویز، بهرام پایتخت بی‌سرپرست را متصرف شد و به سلطنت رسید. به قول مؤلف مجمل‌التواریخ: «... بهرام چوبین به مدائن آمد، بر کرسی نشست و پادشاهی فراگرفت^۴». و بنا به روایت مسعودی: «ولوله‌ای در کار حکومت پدید آمد^۵».

دوران شاهی او که به نام بهرام ششم نیز معروف است، کمی بیش از یک سال است و از همین دوره سکه‌هایی به زر (دینار) و سیم (درهم) در دست است که ضرب شهرهای ایران خوره شاپور، وهاردشیر، اصفهان، نهاوند، همدان، نیشابور، رامهرمز،

۱ - همان ص ۹۱.

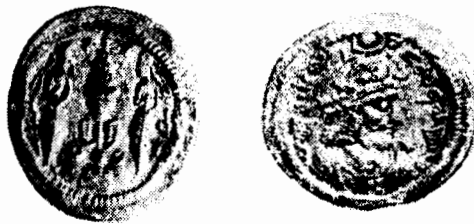
۲ - همان، ص ۹۲.

۳ - ج ۹، ص ۲۶۸۸، بیت ۴۱۵.

۴ - مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۷۰.

ری، آمل و بلخ می‌باشد. تاریخ ضرب سکه‌های بلخ متعلق به سال دوم حکومت اوست.^۱

تصویر بهرام بر سکه‌ها، جوانی را با چهره‌ای لاغر و عارضی باریک، چشمانی گیرا و نافذ، بینی کوچک و سیبل و ریشی کوتاه نشان می‌دهد. تاج وی زرین و کنگره‌دار است که لبه آن با دو ردیف مروارید تزیین یافته، به انضمام تزیینات دیگری چون ستاره. در زمینه سکه به خط پهلوی نام شاهنشاه نقر است: «ورهران - افزوتو» که افزوتو مخفف «فر و شکوه افزوده گردد» است. این سکه‌ها از لحاظ نقش و ترتیب کنده‌کاری تا حدی شبیه سکه‌های هرمز چهارم است. در پشت آن آتشدان مقدس قرار دارد که دو نگهبان آتش که معمولاً شاه و ولیعهد یا یکی از شاهزادگان است، به حراست آن ایستاده‌اند. آتشدان منقور به سکه‌های بهرام ششم شبیه آتشدانی است که برای اولین بار بر سکه‌های خسروانوشیروان نقر شده بوده و تا آخر دوره ساسانی معمول بوده است.^۲



سکه بهرام چوبینه، ضرب سال اول سلطنت در ضرابخانه اصفهان

عکس از ملکزاده بیانی، موزه بانک سپه

از دوره یک سال و نیم سلطنت بهرام چوبینه (بهرام ششم ۵۹۰ - نیمه ۵۹۲ م.) اطلاع کاملی در دست نیست؛ ولی فرجام آن در تواریخ منعکس است. بدین ترتیب که سرانجام خسرو پرویز و دو دایی‌اش با کمک سپاهسانی که موریس در اختیارش گذاشت، موفق شد بهرام را در حوالی گنزک آذربایجان منهزم سازد. بهرام پس از بازگشت، به ترکان در شرق پناه برد و چندی بعد در بلخ ظاهراً به تحریک خسرو به قتل رسید و ماجرای او

۱ - از یادداشت‌های ملکزاده بیانی، درباره سکه‌های بهرام چوبینه.

۲ - همانجا.

پایان پذیرفت^۱. شاید اگر بهرام توفیق یافته بود، سیر تاریخ ایران دگرگون می شد. علت عدم توفیق وی کاملاً واضح است. طبقه روحانیان و دسته‌ای از اشراف حامی ساسانیان با او مخالف بودند، عضو خاندان شاهی نبود و این موضوع در جامعه ایرانی ریشه‌های عمیق کهن داشت. یکی از دلایلی که گردویه خواهرش، او را از چنین کاری منع می کرد، بیگانگی با خاندان سلطنتی ساسانی بود.

کمک‌های موريس بیش از همه در عدم توفیق این سردار بزرگ مؤثر بود؛ زیرا اتکای او به مردم بود و با همین حربه توانسته بود قبل از این کمک‌ها تمام موانعی را که برشمردیم، از پیش پای بردارد.

پس از مرگ بهرام چوبینه، ری زادگاه او نیز به دستور خسرو پرویز ویران شد؛ زیرا مردم ری هوادار مهران‌ها بودند و در جنگ‌ها، بهرام را یاری بسیار کرده بودند^۲. بهرام چوبینه به علت دلاوری‌هایش و محبتی که در قلوب مردم یافته بود، قهرمان داستان شد که پس از مرگ نام وی را جاودان ساخت. هرچند مطالب این داستان که به «بهرام چوبینک نامک» معروف بود، به قول مسعودی سرگذشت نسب و شجاعت‌ها و شیرین‌کاری‌های او بود^۳، در اواخر عهد ساسانی تدوین شده و آمیخته با غرض بوده است، مع‌هذا به قول کریستنسن «حماسه‌ای است که پایان قریب الوقوع روزگار ایران باستان را اعلام می دارد»^۴.

متأسفانه امروز اصل این اثر در دست نیست؛ ولی قسمتی مهم از ترجمه عربی آن در کتاب اخبارالطوال دینوری نقل شده و فردوسی نیز در شاهنامه خود از این داستان، در پرداختن حماسه قهرمان، بهره‌های فراوان گرفته است. به قول دکتر اسلامی ندوشن «خواننده شاهنامه که در وقایع عادی عصر ساسانی از تنگی افق ملول شده است، بار دیگر در این داستان به فضای رنگارنگ و پهلوانی راه می یابد»^۵.

دیگر از آثار که از بهرام چوبینه می توان یافت، احتمالاً نقش برجسته ناتمامی است که در زادگاهش ری در صخره کوه دزرشکان (کوه سرسره فعلی) حجاری شده و

۱ - کریستنسن، ص ۳۱۲.

۲ - ر.ک: صص ۶۸ و ۶۹.

۳ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۷۰.

۴ - کارنامه شاهان...، ص ۵۴.

۵ - زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۳۹۰.

شاید به علت دوران زودگذر شاهنشاهی اش همچنان ناتمام مانده است.^۱

ماجرای خاندان بهرام چوبینه با مرگ وی پایان پذیرفت و هنوز خواهر و برادر او گردویه و گردی را قهرمانان ماجراهای دیگری می‌یابیم.

از روایات تاریخی چنین برمی‌آید که گردویه زنی فهمیده، شجاع، جنگاور و باتدبیر بوده و از زیباترین و آراسته‌ترین و برازنده‌ترین زنان زمان خود به‌شمار می‌رفته و در سواری مانند نداشته است.^۲ او که همواره در جنگ‌ها برادر را همراهی می‌کرد، پس از مرگ وی به همسری گسستم یکی از دو دایی خسرو پرویز در آمد. چرا که گسستم نیز با مشاهده وضع آشفته زمان در سر داعیه عصیان و سلطنت داشت. بخصوص که با این ازدواج پس از نابودی بهرام سپاه وی نیز به گسستم پیوستند. موضوع جالب از نظر بحث ما اینکه گسستم نیز از دودمان اسپاهبد (یکی از هفت خاندان) بوده است؛ ولی در دومین عصیان نیز خسرو پرویز پیروز شد و گردویه به دستور شاهنشاه، گسستم را به قتل رسانید و به همسری خسرو پرویز در آمد. شاهنشاه ساسانی که از قدرت و نفوذ این زن و خاندانش در بیم بود، با این ازدواج تا حد بسیاری خیال خود را آسوده ساخت. از این دو پسری به نام جوانشیر به دنیا آمد^۳ که خون مهران‌ها و ساسانی‌ها را در هم آمیخت. بعدها این پسر حتی به سلطنت نیز رسید، ولی پس از یک سال در گذشت.^۴

گردی برادر بهرام چوبینه نیز در این دوره نقش سیاسی مهمی به‌عهده داشته است. وی هیچ‌گاه در عصیان برادر شرکت نکرد و به مقام مرزبانی موروثی اجداد خود قناعت ورزید. به همین دلیل همواره مورد احترام و محبت خسرو پرویز بود.^۵

پس از ختم غائله بهرام چوبینه و ویرانی ری، قدرت این خاندان و به‌طور کلی مهران‌ها به علت ریشه‌های عمیق اجتماعی و سیاسی همچنان در این منطقه باقی ماند و مقام مرزبانی از آنان گرفته نشد. چنانکه به‌هنگام حمله عرب مرزبانی ری هنوز در دست پسر بهرام چوبینه، سیاوخش بوده است.^۶

۱ - دکتر کریمان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲ - دینوری، ص ۱۰۹.

۳ - مجمل‌التواریخ، صص ۷۸ و ۷۹.

۴ - دینوری، ص ۱۲۱.

۵ - همان، ص ۱۱۳.

۶ - دکتر کریمان، ج ۱، ص ۳۰۸.

نتیجه

با ایجاد حکومت اشکانی در ایران که قلمرو کشور را از تهاجم بیگانگان شرق و غرب حفظ می‌کرد، فرهنگ و تمدن ایرانی توانست راه خود را ادامه دهد و از دستبرد هجوم‌های بیگانه مصون ماند. از سوی دیگر، وجود ایران پارتی مستقل و نیرومند چون سدی در میان شرق و غرب حائل شده و مانع بود که آن دو به یکدیگر دست‌اندازی کنند و در صدد انهدام یکدیگر برآیند. به همین دلیل گرفتاری‌های فراوان داخلی حکومت در برابر گرفتاری‌هایی که در خارج از مرزها گریبانگیرش بود، بسیار ناچیز می‌نمود.

پارت‌ها از بدو ورود به عرصه سیاست جهانی با رقیبی سرسخت چون امپراتوری روم مواجه شدند که آن نیز در شرف تکوین و نضج بود. این دو قدرت همواره در برابر یکدیگر آماده دفاع یا در حال تعرض بودند. خاطر اشکانیان در طول زندگی دراز خود هیچ‌گاه از این همسایه غربی آسوده و فارغ نبود. این جنگ‌ها نتیجه نهایی نداشت؛ زیرا هرچند در دوران آخری این حکومت سه بار تیسفون مورد تاخت و تاز و تاراج رومی‌ها قرار گرفت؛ ولی هر بار دشمنان رانده شدند و در شامگاه زندگی حکومت پارتی فتح با ایشان بود.

در مرزهای شرقی، شاهنشاهی کوشان نیز تهدیدی مداوم برای اشکانیان به شمار می‌رفت و نیز می‌توانست با سد کردن راه‌های تجارتی ایران به شرق و شرق دور مملکت را بیش از پیش در فشار قرار دهد.

گذشته از آن مهاجمه گاه و بیگاه بدویانی چون آلان‌ها، هون‌ها و خزرها، که بعضی از استپ‌های شرقی و برخی دیگر از معابر قفقاز وارد ایران می‌شدند، پیوسته می‌بایستی اشکانیان را نسبت به مرزهای شمالی خود هوشیار نگاه‌دارد و قوای بسیاری به این منطقه اختصاص داده شود.^۱ در این صورت پارت‌ها که در آن واحد در مقابل

۱ - برای توضیح بیشتر ر.ک: دیاکونو، فصل روم و پارت، ص ۷۹ - ۹۷ و انقراض پادشاهی پارت،

قدرت فوق‌العاده روم از یک طرف و امپراتوری کوشان از طرف دیگر ایستادگی می‌کردند، در ضمن همه سنگینی بار مهاجمات بدویان را در مرزهای شمالی تحمل و دفع می‌کردند و پیوسته در حال دفاع و حراست از مرزهای سرزمینشان بودند، به انجام خدمتی عظیم نائل آمدند.

پارت‌ها به موازات موفقیت در سیاست خارجی، در طرح‌های داخلی نیز موفق شدند پس از یک دوره فترت تسلط بیگانه، فرهنگ ملی را احیا کنند و شگفت آنکه ساسانیان شالوده سیاست خویش را بر همین دو موفقیت طرح‌ریزی کردند و سرانجام توانستند وحدت ملی و تمدن و فرهنگ ملی ایرانی را تکامل بخشند. به قول گیرشمن «در لحظه‌ای که بخصوص برای شکفتگی تمدن ایرانی با سجایای ملی مناسب بود، تاج و تخت به دست ساسانیان افتاد، و آن مرحله‌ای در درجه اول اهمیت در تاریخ ایران به شمار می‌رود»^۱.

بدین ترتیب با از بین رفتن امپراتوری اشکانی، اندیشه‌های کهن معدوم نشد و شاید بازماندگان قوم پارتی که هنوز در دوره بعدی نفوذ و قدرت بسیاری داشتند، به زنده نگاه داشتن آن کمک کرده باشند. بقایای رسوم آن عهد را که حکومت جدید به ارث برده بود، در زبان، هنر و همه شئون فرهنگی مشاهده می‌کنیم. هنر پارتی که در اواسط عمر حکومت، خود را از زیر بار تحمیلات عنصر یونانی خارج کرده و در طریقی ملی افتاده و تعادل خود را بازیافته بود، مورد تقلید ساسانیان قرار گرفت، که به تکمیل آن پرداختند.

زمانی که اردشیر بابکان بر اردوان پنجم غلبه کرد و پیروزمنده و با افتخار وارد پایتخت شد، تیسفون آن مقدار سرمایه و غنای مادی و معنوی داشت، که همچنان برپای ایستد و قدرت و شکوه گذشته را حفظ کند. خزانه کشور تهی نشده و در سازمان مالی قوی پارتی دگرگونی کلی حاصل نشده بود. چنانکه ساسانیان با دست یافتن به خزائن تقریباً پر، از آن بهره‌ها گرفتند.

به دلیل همین قدرت‌های مادی در زمان آخرین شاهنشاه اشکانی ظواهر امر گواهی بر ویرانی دستگاه نمی‌داد؛ درحالی‌که به قول دیاکونو: «امپراتوری بر اثر جریانات

پریچ وخم داخلی، که نتیجه تغییر ساختمان اجتماعی آن کشور بود، از پای درآمد^۱. مهمترین این جریانات نظام فئودالی و استقلال داخلی ایالات بود که هرچه بیشتر حکومت را به سوی عدم یکپارچگی و بخصوص تجزیه سوق می داد.

اردشیر با استفاده از همین دگرگونی ها، حکومت جدیدی در ایران مستقر ساخت و با تجربه از روش های گذشته و با عکس العملی شدید نسبت به آن، نظام تمرکز و دین واحد را ارکان و اساس این حکومت قرار داد.

اگر مؤسس شاهنشاهی می خواست حکومتی یکپارچه، متحد و قوی داشته باشد، لازمه اش اطاعت همه ملل تابع و جاری فرماری بود. همه قوانین صادره دستگاه حکومت، و خلاصه وجود ارتشی قوی و یکدست برای مهارت احتمالی داخلی و جنگ های خارجی بود. سرسلسله دودمان ساسانی در طرح های خود توفیقی بی نظیر کسب کرد، که اجرای آن با شدت عملی هرچه تمامتر توأم بود. ولی این توفیق پایدار نماند. اشرافیت پارتی انتقال یافته به دستگاه جدید از طرفی، و ظهور طبقات اشرافی جدید از سوی دیگر، که پیوسته در جست و جوی ثروت، مناصب عالی و امتیازات فراوان بودند، جبراً جامعه را به نظام فئودالی گذشته سوق می دادند و اصل تمرکز را کم نیروتر و سست تر می کردند. جنگی درونی و نهانی که پایه های حکومت را موریانه وار می جوید، خطری بسیار جدی محسوب می شد و سرانجام نیز از دلایل مهم سقوط آن گردید؛ درحالی که پیچیدگی های جریانات مذهبی و قدرت روزافزون مادی و معنوی نگهبانان آن، که طبقه فوق العاده بانفوذ و نیرومند دیگری به وجود آورده بود، پیوسته سراسیمگی سقوط را تندتر می ساخت.

اردشیر بابکان با تمام کوشش خستگی ناپذیر و قدرت خارق العاده و شدت عمل بسیاری که در اجرای طرح های خود به کار برد، نتوانست حکومتی ابد مدت برقرار سازد، حال آنکه با خوش بینی چابکوسانه ای در حق وی گفته بودند: «این در خیر و صلاح که او برخلاق گشاد، تا هزار سال بماند... گفتی که او غم عالم تا ابد خورده است^۲». با این همه پس از چهار قرن همان بر سر ساسانیان آمد که بر سر اشکانیان آمده بود.

منابع

منابع قدیم

- ۱- کارنامه اردشیر بابکان. به اهتمام صادق هدایت، چاپخانه تابان، تهران ۱۳۱۸.
- ۲- نامه تنسر. به اهتمام مجتبی مینوی، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۱.
- ۳- اندرزنامه اردشیر. تحقیق استاد احسان عباس، ترجمه محمد علی امام شوستری، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸.
- 4- Tacite : Les Annales.
- 5- Ammien Marcellin: Tableau Géographique de la Perse au temps des Sassanides - Jean Gagé: La monté des Sassanides (Les mémoriaux des Siècles) edit, Albin Michel. Paris, 1964.
- ۶- آمین مارسلن. جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانیوس امپراتور روم، ترجمه محمد صادق اتابکی، چاپخانه خورشید، تهران ۱۳۱۰.
- ۷- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه (ج ۷ و ۹)، با حواشی سعید نفیسی، چاپ بروخیم، تهران ۱۳۱۴.
- ۸- حمزه اصفهانی. تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض والانبیا)، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶.
- ۹- طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابولقاسم پاینده، انتشارات بنیاد، فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- ۱۰ - بلعمی، ابوعلی محمد. ترجمه تاریخ طبری، با مقدمه و حواشی و اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات کتابخانه خیام، تهران ۱۳۳۷.
- ۱۱- مؤلف ناشناخته، مجمل التواریخ و القصص. تصحیح ملک الشعرای بهار، انتشارات کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.
- ۱۲- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطول، ترجمه صادق نشأت،

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶.

۱۳- بیرونی، ابوریحان. آثارالباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه و تحشیه اکبر داناسرشت، انتشارات کتابخانه خیام، تهران ۱۳۲۱.

۱۴- ابن بلخی. فارسنامه، به کوشش علینقی بهروزی، انتشارات اتحادیه مطبوعات فارس، شیراز ۱۳۴۳.

۱۵- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر (ج ۱)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴.

۱۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. التنبيه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹.

مآخذ جدید فارسی

۱- صفا، ذبیح اله. حماسه سرایی در ایران، از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری، چاپ خودکار، تهران ۱۳۲۴.

۲- سامی، علی. تمدن ساسانی (۲ جلد)، انتشارات چاپخانه موسوی، شیراز ۱۳۴۲.

۳- کریمان، حسین. ری باستان، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ج ۱، ۱۳۴۵، ج ۲، ۱۳۴۹.

۴- اسلامی ندوشن، محمد علی. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۹.

۵- مشکور، محمد جواد. پارتی ها یا پهلویان قدیم (ج ۱)، تاریخ سیاسی، انتشارات دانشسرایعالی، تهران ۱۳۵۰.

مآخذ جدید خارجی

۱- کریستنسن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات چاپ رنگین، تهران ۱۳۱۷.

- ۲- نلدکه، تئودور. حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷.
- ۳- دوبواز، نیلسون. تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۴۲.
- ۴- دیاکونو، م.م. اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات انجمن ایران باستان، تهران ۱۳۴۴.
- ۵- گیرشمن، رومان. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴.
- ۶- دیاکونو، م.م. تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶.
- ۷- گوتشمید، الفردفن. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری، چاپخانه علی اکبر علمی، تهران ۱۳۴۸.
- ۸- کریستنسن، آرتور. کارنامه شاهان در روایات ایران باستان، ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰.
- ۹- لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ. تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.
- ۱۰- نلدکه. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه دکتر زریاب خوئی، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.

11 - Morgan, J. De: Manuel de Numismatique orientale, Tome I.édit Librairie Orientale'Paris 1923-36.

12- Paroda, F: Iran ancien, L'art à l'époque pré-islamique-L'art dans le monde, édit. Albin Michel, paris, 1962.

13 - Ghirshman , Roman: parthes et Sassanides, Collection dirigé par André Malraux et Georges Salles, édit Gallimard, paris 1962.

14- pigulevskaja,N. :Les villes de l' Etat iranien aux époques parthes et Sassanides, Contribution à l'histoire sociale de la basse

Antiquité. édit. Mouton & co. paris, La Haye, 1963.

15 - Colledge, Malcolm, A.R.: the parthians. édit. Glyn Daniel, thames & Hudson. London, 1964.

16- Lukonin, V.G.: Iran II, Des Séleucides aux Sassanides Archaeologia Mundi, traduit de l'anglais par p. Alliget J Marcadé. édit. Nagel, Geneve 1967.

چند مقاله

تبرستان

www.abarestan.info

- ۱- بیانی، ملکزاده. الف - تیسفون، در کتاب پایتخت‌های شاهنشاهی ایران، انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، تهران ۱۳۵۰.
- ۲- ب: تحقیقات تاریخی درباره سکه‌های دوره شاهی و شاهنشاهی اردشیر بابکان، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۴، سال یکم، ۱۳۵۰.
- ۳- ج: پژوهشی درباره سکه‌ها و نقوش و سنگ نبشته‌های شاپور اول، شاهنشاه ساسانی، ضمیمه مجله بررسی‌های تاریخی سال هفتم، شماره ۲، ۱۳۵۱.
- ۴- د: وضع مالی و اقتصادی شاهنشاهی پارت، ضمیمه مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، سال هشتم، بهمن و اسفند ۱۳۵۲.
- ۵- ستوده، حسینقلی. قلمرو دولت اشکانی، ضمیمه مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، سال هفتم، ۱۳۵۲.
- ۶- مشکور، محمد جواد. خداینامه، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، سال هشتم، بهمن و اسفند ۱۳۵۲.

عکس‌ها

- ۱- سکه‌ای از وت فرادات شاهزاده پارس (بغ‌دات)، اواخر قرن سوم.
- ۲- پشت سکه، سکه‌ای از بغ‌دات‌ها، حدود قرن دوم قبل از میلاد.
- ۳- نقش برجسته تنگ سروک - شاه الیمائی، حلقه فرمانروایی را به دو تن از حکام خود می‌دهد.
- ۴- سکه چهاردرهمی بلاش پنجم، ضرب تیسفون.
- پشت سکه الهه شهر در حال بخشیدن شاخه نخل به بلاش.
- ۵- نقش ظریفی در طاقچه درگاه غربی کاخ تچر، محتملاً نقش اردشیر در ابتدای شهریاروی.
- ۶- فیروزآباد (شهرگور، اردشیرخوره). کاخ اردشیر بر فراز بلندی.
- ۷- فیروزآباد، منظره هوایی.
- ۸-۱- سکه نقره (درهم) بابک و اردشیر پنجم شاهزاده پارس.
- ۸-۲- سکه نقره (نیم درهم) اردشیر پنجم شاه پارس.
- ۸-۳- سکه نقره (درهم) اردشیر اول شاهنشاه ساسانی (اوایل دوره شهریاروی).
- ۹- شهرگور، پیروزی اردشیر بابکان بر اردوان و دو جنگجوی دیگر.
- ۱۰- سکه بلاش پنجم، ضرب تیسفون، سال ۲۲۷ م.
- ۱۱- سکه آرتاواز.
- ۱۲- نقش رستم، اهورامزدا در حال بخشیدن حلقه شهریاروی به اردشیر.
- ۱۳- روی سکه، سکه‌ای از دوران شاهنشاهی اردشیر بابکان.
- ۱۴- پشت سکه، اردشیر بابکان، آتشدان و نوشته «آتش اردشیر».
- ۱۵- شوش، اردوان پنجم حلقه فرمانروایی را به ساتراپ شوش می‌دهد.
- ۱۶- سکه بهرام چوبینه، ضرب سال اول سلطنت.

تبرستان
www.tabarestan.info

اسامي اشخاص

آ

۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷

آبکاريانس، ۱۷

آرتاباز، ۳۲، ۳۳

آشوري، ۵۳

آگاتاز، ۲۰، ۵۹

آلانها، ۹۲

آناهيتا، ۱۱، ۱۶، ۲۲، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۷۵

الف

ابن النديم، ۶۷

ابن بلخي، ۴۵، ۸۰، ۸۲، ۸۶

ارد اول، ۱۶

اردشير، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵

۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶

۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵

۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۸، ۵۱، ۵۳

۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱

۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳

۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۴، ۸۸، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹

اردوان، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷

۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷

۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۸، ۵۹، ۶۵

۹۳، ۹۹

ارشک، ۴۳، ۵۲، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۲

اسپاهبذ، ۴۸، ۴۹، ۸۲، ۹۱

اسپندياد، ۸۲، ۸۳

اسپيتمان، ۷۰

اسفنديار، ۸۱

اسکندر، ۴۵، ۵۳، ۶۹، ۷۰، ۹۷

اسلامي، ۱۳، ۲۰، ۴۴، ۴۵، ۶۱، ۶۴

۶۸، ۷۱، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۷، ۹۰، ۹۶

اشکاني، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲

۱۳، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲

۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶

۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۱

۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰

۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰

۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۸

اصفهانى، ۴۳، ۴۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱

۷۵، ۹۵

اهريمن، ۳۵، ۳۷، ۵۲، ۵۶

اهورامزدا، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۲، ۵۶، ۵۸

۶۰، ۶۱، ۹۹

ترکان، ۸۹

ب

بابلی، ۵۳

بزرگمهر، ۸۵

بنیادها، ۹، ۱۰، ۹۹

بلاذری، ۶۸

بلاش، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۳۰، ۳۲، ۵۳، ۵۴

۸۰، ۸۴، ۸۵، ۹۹

بندوی، ۲۸، ۸۷

بهرام پنجم، ۸۳، ۸۴

بهرام چوبینه، ۶۵، ۷۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸

۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۹

بهرام دوم، ۷۴

بهمن، ۶۷، ۸۱، ۹۷، ۹۸

بیژن، ۸۰

پ

پارسی‌ها، ۸

پرنی، ۷

پورشسب، ۷۰

پیروز، ۷، ۸، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۲۹

۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۸

۵۹، ۶۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۹

ج

جوانشیر، ۹۱

خ

خزرها، ۹۲

خسرو انوشیروان، ۶۵، ۷۳

خسرو پرویز، ۷۳، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۱

د

دربنداز، ۲۹

ر

رستم، ۲۲، ۳۵، ۳۷، ۵۱، ۵۸، ۶۹، ۷۴

۸۱، ۸۲، ۹۹

رهام، ۸۴

ز

زال، ۸۱

زاماسب، ۸۵

زردشت، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۶۱

۶۷، ۸۱

زیک، ۸۲

ژ

ژولین، ۶۶

ت

تاسیت، ۴۸

س

ساسان، ۵، ۱۲، ۲۱، ۴۳، ۵۹، ۸۰
 سرها، ۳۴، ۴۵، ۷۵
 سیاوش، ۶۶

ش

شاپور، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۹، ۴۰، ۴۱
 ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰
 ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶
 ۸۸، ۹۵
 شاپور اول، ۲۰، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۲
 ۶۷، ۷۲، ۷۸، ۹۸

ک

کام ساراگان، ۶۷
 کاوه، ۸۱
 کرتیر، ۵۵، ۵۶
 کریستنسن، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷،
 ۳۰، ۳۲، ۶۷، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴
 ۸۵، ۹۰، ۹۶، ۹۷
 کورش، ۱۳، ۲۳
 کیخسرو، ۸۰
 کیکاووس، ۴۵، ۶۶، ۸۰، ۸۱، ۹۷
 کیومرث، ۵۸، ۶۸، ۸۰

گ

گردویه، ۸۸، ۹۰، ۹۱
 گردی، ۹۱
 گسته، ۹۱
 گشتاسب، ۳۲، ۶۷، ۷۰
 گودرز، ۶۹، ۸۰، ۸۱
 گیرشمن، ۷، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۲۲، ۳۳،
 ۳۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۷۹، ۸۳، ۹۳، ۹۷
 گیو، ۶۹، ۸۱

ل

لوکونین، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۳۴، ۳۵، ۴۸،
 ۵۱، ۵۳، ۶۱، ۷۴، ۹۷

ع

عزت دوم، ۴۶

ف

فاتک، ۶۷
 فاسین، ۱۴
 فرادات دوم، ۱۰
 فرود، ۱۵، ۲۱، ۵۹، ۶۰، ۶۹، ۷۱، ۷۵،
 ۸۰
 فرهاد، ۱۶، ۸۰

ق

قباد، ۸۴، ۸۵، ۸۶

۳۵، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۷۰، ۷۱

هرتسفلد، ۷۹

هرمز چهارم، ۸۶، ۸۹

هون‌ها، ۹۲

هیاطله (هپتالیت‌ها)، ۸۵

ی

یزدگرد اول، ۸۳
یزدگرد دوم، ۸۴

یونانی، ۷، ۸، ۱۱، ۳۵، ۴۷، ۵۱، ۵۳

۶۴، ۹۳

م

مارسلن، ۴۵، ۵۰، ۵۸، ۶۳، ۶۶، ۸۲، ۹۵

مانی، ۵، ۳۸، ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹

۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۹۳

مسعودی، ۲۳، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۶۰

۶۳، ۶۸، ۷۰، ۸۰، ۸۸، ۹۰، ۹۶

موریس، ۸۸، ۸۹، ۹۰

موسی خورنی، ۴۸

مهران، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۱

مهرداد، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۴۵، ۸۰

مهر نرسی، ۸۳، ۸۴

میترا، ۵۲

میلاذ، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۲۶، ۴۴، ۴۶، ۴۹

۵۳، ۵۴، ۶۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۹۹

نلدکه، ۱۲، ۵۱، ۶۳، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۲

۹۷

ن

نیروفار، ۲۸

و

واردان، ۸۰

ورزگ، ۸۳

ونن، ۴۶

ه

هخامنشی، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۱

اسامی جاہا

آ

ایبری، ۸۴	آدیابن، ۴۵
ایران، ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳	آذربایجان، ۷، ۴۶، ۵۴، ۸۷، ۸۹
۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵	آرخوزیا، ۴۵، ۵۰
۴۶، ۴۹، ۵۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰	آشور، ۴۵، ۵۰، ۵۳
۷۲، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲	آمل، ۸۹
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸	

الف

ب	ابرشهر، ۷۵
بابل، ۷، ۷۱	اران (آلبانی)، ۸۷
بردشاند، ۱۴	ارشکیه، ۷۲
بصره، ۴۴	ارمنستان، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۸۴
بغداد، ۳۲	۸۶، ۸۷
بلخ، ۷۵، ۸۹	استخر، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۵۱
بود اردشیر، ۷۴	۵۲، ۷۵
بهبهان، ۲۸	اصفهان، ۲۸، ۶۵، ۸۸، ۸۹
بین النهرین، ۲۷، ۲۸، ۴۴، ۴۵، ۷۴	ایمانی، ۷، ۴۷، ۹۹

پ

پارت، ۷، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۳۲، ۳۳	انگلستان، ۶۷
۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۴، ۵۸، ۶۴، ۶۶	اوراسی، ۵۲
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۹۲، ۹۷، ۹۸	اهواز، ۲۸

پیروز شاپور، ۴۹

ر

رام اردشیر، ۷۴

ت

روم، ۳۳، ۳۴، ۵۰، ۶۶، ۶۷، ۸۸، ۹۲،

۹۵، ۹۳

تخت جمشید، ۱۴

تراس، ۴۹

ز

تیسفون، ۱۶، ۱۷، ۳۰، ۳۲، ۷۳، ۸۵

زاولستان، ۸۲

۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹

س

سرزمین علیا، ۳۴

سغدیان، ۴۵، ۵۰

سکستان (سیستان)، ۳۴

سلوکیه، ۲۷، ۴۸، ۷۴

سوزیان، ۴۵، ۵۰

ج

جبال، ۶۵، ۸۶

جهرم، ۲۰

خ

خاراگس، ۲۷، ۴۴

خراسان، ۲۸، ۳۴، ۶۷

خسروئن، ۲۷، ۴۴

خلیج فارس، ۱۹

خوارزم، ۷۵

خوزستان، ۲۸، ۷۲

ش

شوش، ۱۴، ۱۵، ۲۹، ۷۱، ۷۲، ۹۹

شوشتر، ۲۱، ۲۸

شهر شاپور، ۸۴

شیز، ۵۳، ۵۴

د

ط

داراب، ۱۳

طبرستان، ۵۶، ۶۲، ۷۱، ۸۶

دارابگرد، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵

دجله، ۲۸

ع

دورا اورپوس، ۵۳

عیلام، ۱۰، ۲۸، ۷۱، ۷۴

ق

- مارگیان، ۴۵
 قهستان، ۶۵
 قیصاریه، ۴۹
 مازندران، ۴۴
 مرو، ۱۳، ۲۳، ۳۴، ۴۰، ۵۰، ۶۱، ۶۶،
 ۷۲، ۷۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۶

ک

- مسجد سلیمان، ۲۳
 موصل، ۴۴
 میشان (مسنه)، ۲۸
 کلده، ۴۵
 کوشان، ۳۳، ۳۴، ۹۲، ۹۳

گ

- نقش رستم، ۲۲، ۴۵، ۵۱، ۷۴، ۹۹
 نورآباد، ۲۲
 نهاوند، ۸۸
 نیشابور، ۸۸
 گدروزیا، ۴۵، ۵۰
 گرجستان، ۸۴
 گرگان، ۴۴، ۴۵، ۷۵، ۸۲
 گور (شهر)، ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵،
 ۲۹، ۳۱، ۷۴، ۸۴، ۹۹

ه

- هرات، ۳۴
 هرمزد اردشیر (سوق الاهواز)، ۷۴
 همدان (هگمتانه)، ۳۲، ۸۸
 هیرکانی، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۵۴

م

- ماد، ۵، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۲۷، ۳۲، ۴۵، ۴۶،
 ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۷، ۷۸،
 ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴



University of Tehran
Press
1541

Crépuscule des Arsacides et L'aube des Sassanides

www.tabarestan.info



par:
Dr. Chirine Bayani

ISBN: 964 - 03 - 4798 - 1

۶۵۰۰ ریال